ور صوفی صافی دل رویش به خیال آرد
زنـــار کمـر سازد ، خـرقه بـدر انـدازد
گـرتر بکند دریـا از چشمـه خـضرش لب
دایـم بـه نثار آنـــرا مـوج گـهر انـدازد
« عطار »

صوفـی کیست ؟

تتبع و نگارش :
برهان الدین " سعیدی "

ور صوفی صافی دل رویش به خیال آرد
زنـــار کمـر سازد ، خـرقه بـدر انـدازد
گـرتر بکند دریـا از چشمـه خضرش لب
دایـم بـه نثار آنـــرا مـوج گـهر انـدازد
« عطار »

صوفـی کیست ؟

Sufi Kist

تتبع ونـگارش
برهـان الدین « سعیدی »

صحبت صالح ترا صالح کند
صحبت طـالع ترا طـالع کند
« مـولانا »

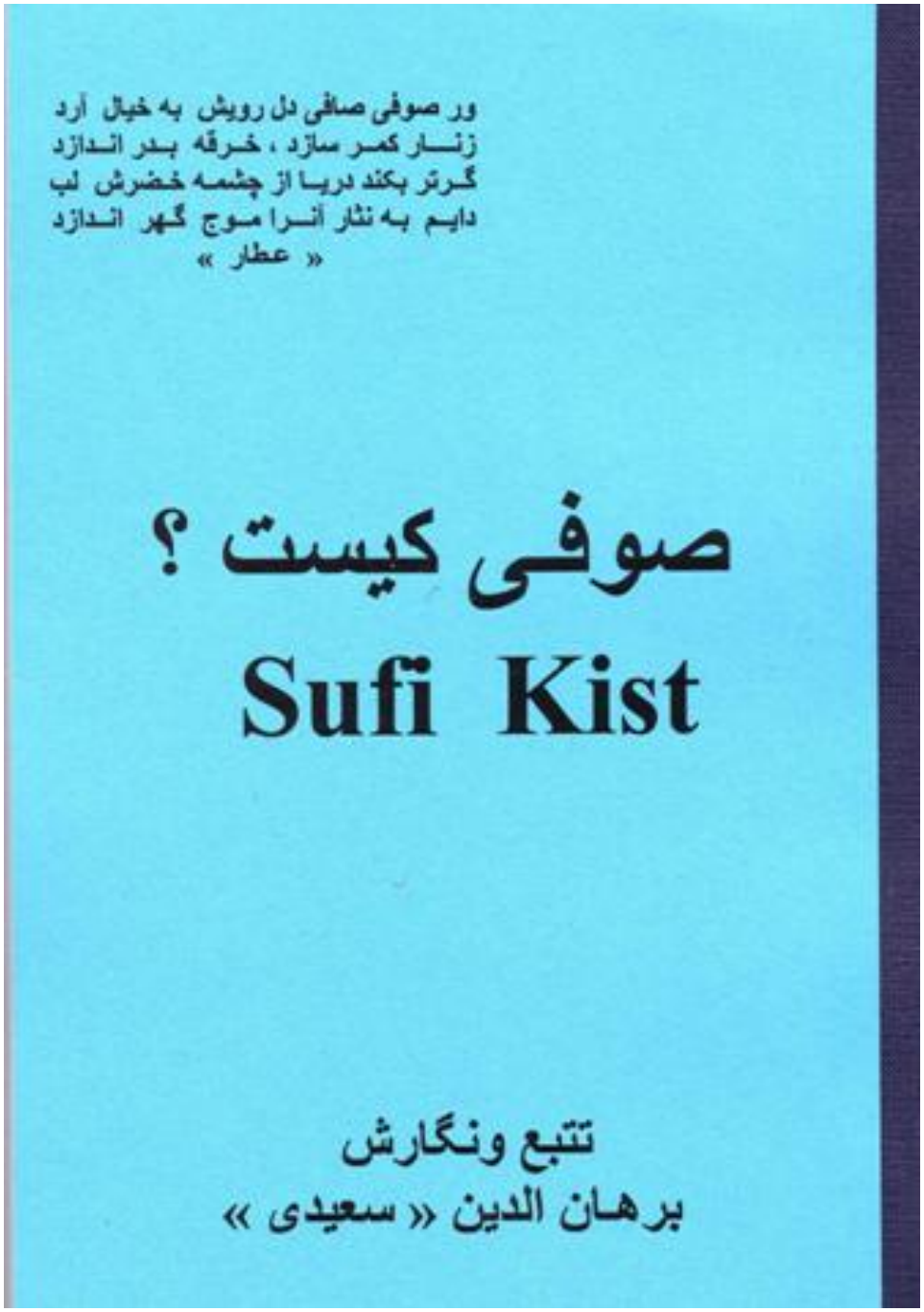

By: Burhanoddin Saidi

b-saidi@gmx.de

Februar 2011, Germany

مشخصات رساله:

ـ نام رساله : صوفی کیست ؟
ـ تتبع و نگارش : برهان الدین « سعیدی »
ـ مرجع چاپ : مرکز فرهنگی د حق لاره
ـ سال چاپ : نوامبر 2008 میلادی « ۱۳۸۷ هجری شمسی »
ـ تیراژ : پنجصد جلد
ـ چاپ مجدد : فبروری 2011 میلادی
ـ محل چاپ : جمهوری فدرالی المان
ـ اصلاح ، ترتیب و تنظیم مجدد: نوامبر 2023 میلادی

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

اهـــــــدا

رساله هـــذا را به روح پاک پدر بزرگوارم

مولانا دوکتور محمد سعید « سعید افغانی »

(۱۹۲۲ـ ۱۹۸۵ میلادی)

« ۱۳۰۰ تا ۱۳۶۴ هجری شمسی »

« مدرس ، استاد ، محقق ، نویسنده ، حقوق دان و مبارز راه صلح و آرامش ، عدم تشدد و خیر و سعادت بشریت »

اهـدا مینمایم و از در گـاه ذات حق تعالی برای شان رحمت بی پایان و جنت فردوس استدعـا مینمایم .

امین یا رب العالمین

برهـان الدین « سعیدی »

صوفی کیست؟

صوفی کسی است تا با دل صاف در راه اصول زیربنای اسلام (توحید ، نبوت ومعاد) زهد کند و با عشق حقیقی ، خاص برای رضای الـهی عباد نماید ، تا تخم پر حاصل سلوک و تقوی آن به منفعت ، خیر و سعادت بشریت تمام گردد.

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی »

فهرست مطالب

شماره	عنوان	صفحه
۱	مقدمه	۱ـ ۲
۲	تقریظ مولانا عبدالواحد « واعظی »	۳
	فصل اول :	
۳	ـ فرق بین فلسفه و تصوف	۴
۴	ـ تصوف	۵ ـ ۸
۵	ـ اساس و منشاء تصوف	۹ ـ ۱۰
۶	ـ اساس و پایه گذاری تصوف	۱۱ ـ ۱۳
	فصل دوم :	
۷	ـ منشاء صوفی	۱۴ ـ ۱۵
۸	ـ صوفی از دید گاه مشایخ	۱۶ ـ ۲۰
	فصل سوم :	
۹	ـ نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاه	۲۱ ـ ۲۴
	فصل چهارم :	
۱۰	ـ صوفی حقیقی کیست ؟	۲۵ ـ ۲۸
	فصل پنجم :	
۱۱	ـ اولین ها :	۲۹ ـ ۳۴
	ـ اولین پیغمبر توحیدی	
	ـ اولین طریقه ، اولین صوفی	
	ـ اولین خانقاه	
	ـ اولین کتاب تصوف	
	ـ اولین مجالس ذکر صوفیه	
	ـ اولین زن صوفی	
	ـ اولین حلقه سماع	
	ـ اولین بعیت صوفیه	
	ـ اولین مبلغین اصول تصوف وعرفان	

شماره	عنوان	صفحه

فصل ششم :

۱۲	ـ اساس و نفوذ طرائق تصوفی	۳۵ ـ ۳۶
۱۳	ـ طرائق تصوفی و عرفانی :	۳۷
۱۴	ـ طریقه اویسیه	۳۸
۱۵	ـ طریقه زیـدیـه	۳۹
۱۶	ـ طریقه طیفوریه	۴۰
۱۷	ـ طریقه کـرخیه	۴۱
۱۸	ـ طریقه سقطیه	۴۲
۱۹	ـ طریقه جنیدیه	۴۳
۲۰	ـ طریقه غزالیه	۴۴
۲۱	ـ طریقه کبرویه	۴۵
۲۲	ـ طریقه سهروردیه	۴۶
۲۳	ـ طریقه خاتمیه	۴۷
۲۴	ـ طریقه شاذلـیه	۴۸
۲۵	ـ طریقه ذهبـیه	۴۹
۲۶	ـ طریقه شکاریه	۵۰
۲۷	ـ طریقه قادریه	۵۱ ـ ۵۶
۲۸	ـ طریقه نقـشبندیه	۵۷ ـ ۶۷
۲۹	ـ طریقه چشـتیه	۶۸ ـ ۷۰
۳۰	ـ طریقه مـولـویه	۷۱ ـ ۷۴
۳۱	ـ طریقه نعمـت اللهیه	۷۵ ـ ۷۶

فصل هفتم :

۳۲	ـ خانقاه های شهر کابل :	۷۷ ـ ۸۳

ـ خانقاه « خلیفه صاحب » ـ خانقاه خلیفه صاحب مسگری ـ خانقاه خلیفه صاحب ـ خانقاه پاچا
ـ خانقاه مولانا « فیضانی » صاحب
ـ خانقاه « بهادرخان » ـ خانقاه قـادریه شریفه

شماره	عنوان	صفحه
	ـ خانقاه میر واعظ کابلی ـ خانقاه سید حمداله « حامد » ـ خانقاه « سرشاری» ـ خانقاه حضرت خواجه غریب نواز ـ خانقاه پهلوان ـ خانقاه انچی باغبانان چهاردهی ـ خانقاه علاوالدین علیا ـ خانقاه حضرت امام حسین « رض » ـ خانقاه مرشد سید گلاب ـ خانقاه مرشد سید غریب ـ خانقاه دهمزنگ ـ خانقاه صحبت خانه ـ خانقاه بابه انخوی ـ خانقاه کاکریها ـ خانقاه حضرت ابراهیم خلیل الله ـ خانقاه حضرت امام حسین « رض»	
	فصل هشتم :	
۳۳	ـ عرفان	۸۴ ـ ۸۵
۳۴	ـ یقین چیست	۸۶
۳۵	ـ فرق بین وحدت وجودی و وحدت شهودی.....	۸۷ ـ ۸۸
	فصل نهم :	
۳۶	ـ هفت وادی عرفان « هفت شهرعشق »:	۸۹ ـ ۹۶
	ـ طلب	
	ـ عشق	
	ـ معرفت	
	ـ استغنا	
	ـ توحید	
	ـ حیرت	
	ـ فنا	
	ـ بقا	
	فصل دهم :	
۳۷	عناوین متفرقه :	۹۷ ـ ۱۱۹
	« حق ، شریعت ، طریقت ، حقیقت، توحید، عبادت، عابد ، زاهد، عارف، سالک، ولی، شیخ ، خلیفه، پیر، ملا، استاد، امام، مرید، خانقاه، ذکر و سماع.	

شماره	عنوان	صفحه
	فصل یازدهم :	
۳۸	ـ دیدگاه مولانا « سعید افغانی » درمورد شیوه عرفان خواجه عبدالله « انصاری »:	۱۲۰ـ ۱۲۲
۳۹	ـ آداب ظاهری عرفان	۱۲۳
۴۰	ـ آداب پوشیدن خرقه	۱۲۴ ـ ۱۲۶
۴۱	ـ آداب نشستن و برخاستن	۱۲۷
۴۲	ـ آداب رفتن به خانه	۱۲۸
۴۳	ـ آداب طعام خوردن	۱۲۹
۴۴	ـ آداب رفتن به مهمانی	۱۳۰
۴۵	ـ آداب شنیدن موسیقی	۱۳۱
۴۶	ـ آداب سفر رفتن	۱۳۲
۴۷	مـاخـذ و منابع:	۱۳۳ ـ ۱۳۴

مقدمه

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

« حافظ »

تصوف بحر بیکران « معرفت نفس و کلید معرفت پروردگار جهانیان » است که آنتهای ندارد وانسان هر قدر از آن بنوشد ؛ هنوز تشنه معرفت و شناختش میباشد.

بنابر اصل فوق ، قابل تذ کراست که نوشته هذا « صوفی کیست ؟» چه از لحاظ بحر بیکران تصوف و چه هم از لحاظ نارسائی های قلمی ایکه دارم ، خالی از نواقص و کمبودیها نیست.

بخاطر اینکه نه تنها بر فقرعلمی خویش معترفم ، بلکه در این بحرعظیم ؛ نو سفرم!

نوسفر ! به این معنی که بنابر لطف و محبت ، پدر بزرگوارم مولانا محمد سعید « سعیدافغانی » داکتر فلسفه و الهیات، که کتب متعددی را در رابطه به فلسفه و تصوف و بخصوص در رابطه به مشایخ بزرگ هریک :
خواجه عبدالله انصاری ، ابو علی ابن سینا ، سید جمال الدین افغانی و دیگران به رشته تحریر درآورده اند ، به این علاقمند شدم تا به آموختن این بحر بیکران بپردازم.

دریغا ! به پدربزرگوارم ، دست اجل رسید وازجانب هم روزگار و شرایط وطن و به تعقیب آن مشقت و بیچارگی مهاجرت تحمیلی ، مرا در گرداب خویش غرق کرد که مدتی از اموختن تصوف وعرفان که مذهب « عشق و محبت » است ، دورماندم .

با آنهم رب العزت را سپاس گزارم که صادقانه ترین راه ارتباط با محبانش « حلقات عرفانی و صوفی » را برایم ارزانی داشت، که در زمینه برعلاوه اینکه به اشتیاق قلبم مجدداً متوصل شدم ، شرایط مساعد آن شد تا بنابر علاقمندی شخصی و تقاضای برخی از دوستانم ؛ بمنظور معرفی تصوف حقیقی که انسان را از طریق « عبادت ، ریاضت و معرفت نفس » به معرفت و تجلی نورالهی هدایت و توصل می بخشد؛ به تتبع و نگارش این نوشته که به جز قطرهٔ از بحربیکران تصوف نیست ، با استفاده از کتب پدربزرگوار« مولانا سعیدافغاني » ، کتب یکتعداد مشایخ و بزرگان معظم تصوف و عرفان و غیره منابع ؛ بپردازم.

بـنأ ؛ با کمال نهایت ادب و احترام ، از علـمای معـظم ، سالکان راه حق ، دانشمندان و محققین گرامی، تمنا دارم تا بـنده فـقیر را در تصحیح و تکمیل این نوشته ، رهنمائی و همکاری فرمایند.

ضمناً وظیفه خود میدانم تا بدینوسیله به پاس حضور دلگرم کننده استادان دانشمند هریک : محترم دیپلوم انجینر محمد عظیم « آبرومند » ، محترم امین الدین « سعیدی » ، محترم مولانا ملاعبدالواحد « واعظی » ، محترم داکتر صلاح الدین « سعیدی » و سایر دوستان گرامی بخصوص هریک:

محترم عبدالحنان « نوس »، محترم فیض محمد « شیر زاده »، محترم محمد اکبر« انوری»، محترم محمد نادر « وصال » ، محمد عمر « انوری» و محترم محمد ذکریا « احمدی » که مـرا در جمع اوری کتب و معلومات ، رهنمائی های ارزشمند و اصلاح و تصحیح این رساله عالمانه و صادقانه یاری کـرده اند ، صمیمانه ابـراز سپاس و قـدردانی کرده و از بـارگاه یـزد متعال برای همه شان صحت، طول عمر، خوشی، سعادت و خیروبرکت استدعا مینمایم.

آی پروردگار عرش بزرگ !

ـ فقط تو عزیز من هستی .
ـ نماز، عبادت ، زندگی و مرگ من برای توست .
بناً ؛ مرحمت کن تا قلبم به نور رحمت تو منور شود و توام با « تواضع ، فروتنی ، برده باری، صبر، شکیبائی ، تعقل ، تفکر، تدبر و انجام اعمال صالح » در راه مقدس تو، که راه « خیر و سعادت » آدمی است؛ جد و جهد مخلصانه نمایم .

امین یا رب العالمین

برهـان الـدین « سعیدی »

تقریظ مولانا عبدالواحد « واعظی »

الا بذکرالله تطمئن القلوب

تقریظی بر کتاب مستطاب محترم برهان الدین « سعیدی» فرزند مرحوم مغفور دوکتور مولانا محمد سعید « سعید افغانی » طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه .
باری خط خطی های ناچیزم را اشعار گونه به صفحه مجازی نشر میکردم که سلامی بدین منوال برایم مواصلت ورزید :
سلام علیکم برادر معظم واعظی صاحب !
خوشحالم که در صفحه مجازی با شما دوست بزرگوار، نویسنده و شاعر توانا؛ دوستان مجازی شدیم . من برهان الدین « سعیدی » مدیر مسئول ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا « سعید افغانی » هستم و افتخاردارم که ... الخ.
از لطف و محبت شان خاضعانه و مخلصانه تقدیر و تشکر نمودم.
دیری نبائید که (ورد) رساله شان به عنوان (صوفی کیست؟) برایم عرضه نمودند از من تا عن مروری داشتم که نه در عنوانش عللی و نه در فصولش خللی همه انوار و اذکارش به زیور آیات فیض بخش الهی و احادیث گهر بار منجی عالم بشریت آراسته و از نفایس گوهرین سیر و سلوک اهل طریقت واهل دل پیراسته که روح و روان هر خواننده را صیقل بخشیده و به زیور اخلاص بیشتر و بهتر سیر و سلوک عرفانی مشرف میگردانید.
به یاد آن افتادم که گفته اند:

پسر کو ندارد نشان از پدر
تو بیگانه خوان و مخوانش پسر

این یکی از باقیات الصالحات است که چنین فرزندی را خداوند « ج » به چنان پدری ببخشاید که از آثار گرانبهایش خلق را هدایتی حاصل آید.
خداوند « ج » عمر با برکتی نصیب این فرزانه گرداند تا باشد جهانی از سعادت غنامندی گنجینه های علمی و فکری شان بهره مند شوند .

از خدای خود خواستم که افتخار مصاحبت مخلصانه شان را نصیب شوم در اخیر:

مئولف کتاب کیست صوفی
یقین دارم شنیدی و ندیدی
ز نام پاک نیکویش هویداست
که برهانی به دین باشد سعیدی

تحریر کننده برادر مخلص شما

ملا عبدالواحد « واعظی »
پشتون زرغون هرات ـ افغانستان
جولای ۲۰۲۳ میلادی

فصل اول

- فلسفه
- تصوف
- اساس و منشاء تصوف
- اساس وپایه گذاری تصوف

فلسفه

واژه فلسفه و یا فیلوسوفیا ؛ کلمه یونانی بوده که فیلو « دوستی » سوفیا« دانایی » معنی شده و برای اولین بار« فیثا غورس » حدود « ۵۷۰ ـ ۴۹۵ قبل از میلاد » این کلمه را بکار برد و هدف آن دوستی ورزیدن به دانایی، تفکر و فرزانگی بود.

بزرگان فلسفه معتقد هستند که:
تفکر کلی در باره کلی ترین و اساسی ترین موضوعات، درجهان و درزندگی؛ توام با تحقیق و جستجوی جوابات معقول در مورد « اصل وجود به طور مطلق و بدون هرگونه قید وشرط » هدف اساسی فلسفه میباشد ، به همین لحاظ فلسفه آزاد ترین نوع فعالیت آدمی است و نمیتوان آن را به امری خاص محدود کرد.

چنانچه در بارهٔ فلسفه چنین تعریفات گفته شده است:
ـ افلاطون: فلسفه، لذتی گرامی است. خاستگاه فلسفه، شگفتی در برابر جهان است.
ـ ارسطو: فلسفه، علم به موجودات است از آن رو که وجود دارند.
ـ ویتگنشتاین: فلسفه، نبردی است علیه ذهن افسون زده شده، توسط زبان.
ـ کانت: فلسفه، شناسایی عقلانی است که از راه مفاهیم حاصل شده باشد.
ـ فیشته: فلسفه، علمِ علم یا علم معرفت است.
ـ یوهان فریدریش هربارت: فلسفه، تحلیلِ معانی عقلی است.
ـ سیسرون: فلسفه، عبارت است از علم پیدا کردن، به شریف ترین امور و توانایی استفاده از آن به هر وسیله‌ای که ممکن شود.
قابل تذکر است که : در جهان اسلام فلاسفه بزرگی ظهور کرده که از آن جمله میتوان از هریک : « ابونصر« فارابی » ، بوعلی سینا، ابن رشد، ابوریحان « بیرونی » ، شیخ اشراق، خواجه نصیر « طوسی » ، صدرالمتألهین و غیره نام برد.

داکترسید شیرآقا« حرکت » در کتاب خویش بنام « د عینیت فلسفه» چنین نوشته است:
« لومړي فلسفه د علم او دوهم د خدای د لوی علم د یواځینې خلف علمي بدیل په حیث و منل شي . دریم داچې ټول فلسفي مسایل او قضایا یواځی د ورځنې پیژندل شوو او منل شو علمي مقولو او قوانینو په رڼا و څیړل شي او وارزول شي ...
همچنان داکتر حرکت در رابطه به « دعینیت فلسفه » که فکر جدید فلسفی در مورد قدرتمندی الله تعالی است ، چنین نوشته است:
حرکت په عالم الاسباب کی د خدای د لوی علم د عامې قانونمندی او د هغې د ټولو خصوصی حالتونو په پروسه کی د ټولو پدیدو د ظهور او متقابلو اړونده مناسباتو د علت او معلوم مسبب ګڼل کیږي. « ۱ ».

۱ـ کتاب « دعینیت فلسفه ، صفحه « ۵۲ ـ ۶۲ » مولف: داکتر سید شیر آقا « حرکت ».

تصوف

تصوف عبارت از : روح « دیـن » ، مـذهب « عشق و محبت » و مـعرفت و تجلـی نـور الـهی ؛ در قلب مـومن است .

چنانچه مشایخ صوفیه چنین گفته اند که:
تصوف عبارت ازخـواهش طبعیی انسان است بسوی تکامل او صاف انسانیت و معرفت طـریق رضاء خداوندی از طریق علم یقینی که از الـهام الـهی یـا از سبیل کشف روحـی که از نتیـجه متابعـت سنت حضرت خاتـم الرسالت صلی الله علیه و سلم حاصل است، میگردد . (از طریق معرفت قلبیه ، اشراق نور الهی در قلب بنده و توصل به اشراق شهود به سوی یقین ، حاصل میگردد .)
تحلیل ، ارزیابی و تحقیق « مشایخ و دانشمندان » نشان دهنده ایـن است:

« ابـتدای فـلسفه محـبت ، وسـط فـلسفه شناخت یا معرفت حـقایـق موجودات بنابر ذکاوت انسان و آخر فلسفه قـول وعـمل است و ضمنآ تصوف و فلسفه زاده و مولـود فکر اگاهی جوینده به سوی یقین که عبارتآ از « علم الیقین ،عین الیقین و حق الیقین » است ، میباشد .

امام غزالی ازتجارب خویش در« کیمیای سعادت » چنین نوشته است:
(علوم صوفیه از طریق ذوق و حال و تبدیل صفات حاصل میگردد ، بخاطر اینکه صوفیه ارباب احوال هستند نه اصحاب اقوال!

ضمنآ اصناف و طبقات جو یندگان راه حقیقت و علـم یقین نزد من به چهار فـرقه « متکلمین ، باطنیه ، فلاسفه و صوفیه » و همچنان طبقه فلاسفه با وجود فرقه های زیاد و اختلافات مذاهبی که دارند به سه قسم « دهـریون ، طبیعیون و آلـهیون » دسته بندی و تقسیم شده اند.)

فـرق اول:

ـ فـلاسفه معـرفت کـائنات را از راه عـقل و حس ادراک مینماید و همچنان از راه عـقل مخلوق بـوجـود خالـق اقـرار مینمایند و یا هـم نمی نمایند ، در حالیکه عـقل و حس هر دو از ادراک حقیقت وجـود مطـلق قاصر است.

ـ تصوف اولآ از راه عقـیده اسلامیـه ، پروردگـار عـالمیان را بـه وحـدانیت و قـدرت شناخته و از طـریق مـعرفت خـالق مخلـوق را می شناسند و بر ذات او تعـالی کلـمه علت را اطـلاق نمی نمایند.

فـرق دوم:

ـ فـلاسفه به نـظر و استدلال از طـریق مـعرفت معلـول به معرفت علـت میرسند.
ـ تصوف از طـریق مشاهـده و معرفت مـوجد علـت که او تعالی است معرفت معلولات را حاصل مینمایند.

فـرق سوم:

ـ فلاسفه در ریاضت نفس می کوشند و تا یک درجه برای شان احوال و مواجید حاصل میشود.
ـ تصوف به تزکیه نفس و تهذیب و تصفیه قلب از شوائب و تزکیه روح معرفت را از تجلیات الـهیه استمداد نمـود و از طـریق اطـاعت شریعت و متابعت سنت مـراتب معرفت را طی کـرده و به مقامـات سلوک واصل و به مقام عبدیت و مرتبه حصول رضآ حضرت احدیت میرسند.

در رابطـه به اصطلاح ، تعریف ، منشاء ، اساس و محتوای تصوف از جـانب مشایـخ صـوفیه ،علـما ، محقـقین و اهـل دانش نظریات و نـقل قـول هـای مختلفی از دیـدگـاهی « رسوم ، آداب و حقـیقت تصوف » بـیان شده که مختصرآ به بررسی برخـی از آنها میپردازم .

ـ کلمه تصوف در بین مسلمانان از « صوف ، صفه ، صفا و صف » ریشه گرفته و عبارت از تصرف و احاطه انسان مسلمان در نفس او است.

ـ هـدف از تصوف جـلاء و روشنی آئینه قلب و تـزکیه نفس است بحدی که قلب در این تجلی ، وجود خالق و مدبر جهان هستی را حس نموده و چنان نور الـهی در آن فـروزان میگردد که با اطمینـان او را به حقیقت اگاه می سازد ، پس در این وقت است که قلب به احساس گـرمی فیض الـهی شروع می کند و ایـن گرمی فیض او را به حق الیقین میرساند.

مشایخ صوفیه در مورد تصوف چنین گفته انـد:

ـ موضوع تصوف « روح ، قلب و نفس » است.
ـ تصوف (روح « دیـن » و مـذهب « عشق و محبت ») است.
ـ تصوف « مـعرفت و تجلـی نـور الـهی » در قلب مـومن است.

ـ تصوف عبارت از خـواهش طبعی انسان است بسوی تکامل او صاف انسانیت و معرفت طـریق رضاء خداوندی از طریق علم یقینی که از الـهام الـهی یـا از سبیل کشف روحـی که از نتیـجه متابعـت سنت حضرت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و سلم حاصل میگردد.

ـ تصوف عبارت از شناخت آداب ظاهری و باطنی شرع و پر هیز از هرگونه اخلاق زشت و ناروا و پرداختن به یک سلسله اعمال خاص ، برای قبول تجلی صفات الهی میباشد.

ـ تصوف در اصل عبارت از: شریعت « گفت انبیا » ، طریقت « کرد انبیا» و حقیقت « دید انبیا» است که از طریق اخلاق، جلا و روشنی ائینه قلب ، تزکیه نفس ، زهـد و عـبادت میتوان به آن متوصل شد.

ـ حضرت ابو القاسم جنید « بغدادی » معروف به شیخ الطائفه متوفی سال (۲۹۷ هجری) که درعصر خود معلم و پیشوای صوفیه بغداد بود ، در مورد تصوف چنین فرموده اند:

۱ـ تصوف عبارت از « پاک کردن با طن (د ل) ، جلوگیری از خواهشات بی مـورد نفسانی و به درجات بلند تر حقیقت خـود را رساندن ، برای بشریت خیر خواستن ، در راه خداوند تعالی به حق و حقیقت متکی بودن و متابعت و خد مت به د ین مقدس اسلام » میباشد.

۲ـ تصوف بر هشت خصلت بنا شده است:

« سخا ، رضا ، صبر ، اشاره ، غـربت ، پوشش پشمی ، سیاحت ، فـقر » و اقـتدا بـه هشت پیامـبر است (سخای ابراهیـم ، رضای اسحـاق ، صـبر ایـوب ، اشـاره زکـریا ، غـربـت یحـی ، لباس پشمین مـوسی ، سیاحـت عیسی ، فـقر محمد صلی الله علیه و سلم.)

۳ـ ما تصوف را از قـیل و قـال نگـرفتیـم ، از گرسنگی یافتیـم و دست بداشتن آرزو و بریـدن از آنـچه دوست داشتیم و انـدر چشم ما آراسته بـود.

۴ـ تصوف یعنی بیرون امدن از هرخوی بد و داخل شدن به هر خلـق خوب است »

ـ از ابو سعید ابو الخیر « نیشاپوری » که از جمله مشهور ترین عرفا است ، و در سال (۴۴۰ هجری) و فات یافته ، در کتاب مشهورش بنام « اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید » درمـورد تصوف چنین شده است:

ـ تصوف دو چـیز است ! « یک سو نگرستن و یکسان زیستن ».
ـ تصوف عزت است در دل ، تـوانگری است در درویشی ، خـدای است دربنده گی ، سیری است در گرسنگی ، پوشیدگی است دربرهنگی ، آزادی ا ست در بنده گی ، زندگی است درمرگ و شرینی است در تلخی.

ـ ابو الحسین احمد بن محمد نوری متوفی سال « ۲۹۵ هجری قمری» که از جمله مشایخ با ممتاز بغداد بشمار میرود ، چنین گفته است:

(تصوف نه علم است نه رسم ، بلکه اخلاق حسنه می باشد ، چه اگر رسم بود به مجاهدت بدست می اید و اگرعلم بود به تحصیل و خواندن حاصل می شد ، پس تخلق به اخلاق الله است و با علم و رسم بدست نمی اید.)

ـ تصوف عبارت از وقــوف است با مراعات آداب شریعت در ظــاهر بطــوریکه ایــن آداب به باطــن صوفی سرایت کند و وقــوف است با د قایق ایمــان در باطن بطریق که سرایت کند از باطن در ظاهر وحاصل گردد .

ـ تصوف یک حالت و جــدانی و ضمیری است که رهــروان فــروتــن و خاشع درایــن راه لــذت تـقرب ووصال روحـی را به ذات خــداوند واجب الــوجود و خــالق موجود می چشند . و این حالتیست که در آن شعله نور هدایت ربانی بر قلوب سالکین تصوف و طـریقت درخشش می یابد و قلب را به یقــین رهنمائی مینماید . (۱)

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در رابطه به تصوف در کتاب « الاشارات و التنبیهات » خویش ، چنین نوشته است:

تصوف پاکی ، اخلاص ، تصمیم ، ذوق ، لذت او خوند دی .
حقیقت دادی چی د تصوف مرام و مقصد او هدف ډ یرعالي دی او حقیقي متصوف هغه څوک دی چی خپل ټول عمریی د خلکو د خدمت د انجامولو په لیاره کی ، حق او حقیقت ته د رسیدلو په منظور وقف کړی وي ؛ ځکه چی تصوف د زړه پاکی، د عمل کړه توت، د خلکو سره اخلاص ، د حق او حقیقت سره قوي رابطه او علاقه ده . « ۲ ».

۱ـ صفحه « ۶ » کتاب حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه ، مولف : شیخ امین علاالدین « نقشبندی » .

۲ ـ کتاب بنام « الاشارات و التنبیهات » : صفحه « ۱۴۰» بخش : د تصوف غایه او هدف. نوشته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ ـ کابل .

اساس و منشاء تصوف

ـ مولانا دوکتور محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب (الاشارات و التنبیهات) خویش ، پیرامون منشاء واساس تصوف چنین نوشته است: ترجمه: صفحهات (۱۳۰ـ۱۳۲ ، از زبا ن پشتو به دری).

ـ کلمه تصوف از کلمه صوف گرفته شده و صوف بمعنی پشم است چون اکثر صوفیان لباس پشمینی به تن میکردند بنأ بخاطر پوشیدن لباس و مسلک شان ، کلمه تصوف رایج شد و به صوفی ها شهرت یافتند.

(باید گفت که اکثر علما به این قول موافق هستند که کلمه تصوف از حرف صوف عربی که به معنی پشم است، گرفته شد واز جانب هم اکثر آن ها به مثل انبیآ ، رسولان و اصحاب ، لباس پشمینی به تن کردند و به صوفیا ن شهرت یافتند.)

ـ تصوف از کلمه « صفه» گرفته شده و « صفه » محلی است درمدینه منوره که در نزدیکی آن منزل حضرت محمد ﷺ موقعیت داشت ، در آنجا همیشه یکتعداد اصحاب کرام بخاطرخدمت و فدارکاری در راه دین اسلام حاضر بودند.

چنانچه شهاب الدین سهروردی در صفحه (۶۳) کتاب عوارف المعارف ، چنین نوشته است:

نسبت صوفی به صفه شده مثل اینکه نسبت کوفی به کوفه میباشد ، که کلمه تصوف نیز از صفه گرفته شده است ، چون سالکان واقعی تصوف با مثل اصحاب کرام صفه در شریعت قایم بودند و ازطریق طریقت خود را به حقیقت میرسانند ، و ازجانب هم بزرگان تصوف با شوق و ذوق فقط در راه حق قدم گذشتند و به مثل اصحاب صفه ، تمام زندگی خویش را در راه خدمت به در گاه الهی صرف نمودند ، بناً مسلک انها به تصوف مشهور گشت.

ـ تصوف از « صفا » گرفته شده و صفا به معنی پاکی و نظافت است ، همانطوریکه صوفیان واقعی در سدد هستند تا ظاهر و باطن خود را پاک و نظیف نمایند و از آن طریق خود را به حقیقت برسانند که بدین اساس مسلک آنها به تصوف شهرت یافت .

ـ تصوف از صف گرفته شده، به مثل صف نماز؛ هدف از صف، صف منظم مسلمانان بمنظور نماز به در گاه الهی است ، که صوفیان واقعی نیز در یک صف منظم

و در راه مستقیم بخاطـرعبادت واقعی خود را به حقیقت میرسانند ، که به این لحاظ مسلک آنها به تصوف مسمآ و معروف گشت.

ـ تصوف به چهار چیز « پاکی ، عهد و وفا ، گذشت و فداکاری و سعادت و نیکبختی دایمی) تعریف گردیده .

چنانچه خـواجه عـبدالله « انصاری » در مورد چنین گفته است:

التصوف عبارة من اربعة امور:

(الصفا ، والوفا ، والفنا ، والبقا)

یعنی : تصوف از چهار چیز عبارت است:

« پاک کردن ظاهر و باطن ، عهد و وفا به تعهدات زندگانی ، گذشت و فداکاری در راه حق و تحقق سعادت و نیکبختی دایمی » میباشد ».

اساس و پایه گذاری تصوف

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد اساس و پایه گـذاری تصوف ، درکتب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری «هروی»، الاشارات والتنبیهات و تاریخ تمـدن اسلام » خویش، معلومات مفصل ارائه نموده است ، که فشرده آن چنین است:

در قـرن اول و دوم هـجری ، جمعی از زاهـدا ن پیشگام برای احکام قران کریم ، ظاهر و با طن قایل شدند و جنبه باطن را بر جنبه ظاهر ترجیح دادند که این خود پدیده تازه ای بود که لازمه اش تفکر، بحث و استدلال است.

اندکی قبل از سال دو صد هجری کلمه صوفی درمورد کسانیکه ریاضت نفس و مجاهده را برای تبدیل اخـلاق پست به اخلاق پسندیده ، پیشه خود ساخته بودند ، بکار رفت.

ولی ! بین صوفی و زاهد فاصله زیادی نبود ، صوفی جنبه نظری را بیشتر مدنظر قـرار میداد و به عقاید خود شکل تازه ای می بخشید.

رابـعه « عـدویه » اولیـن زن صوفیه بـود کـه به تصوف پـایه و اساس داد ، زیـرا مـوصوفه در روابـط خـود و خـالـق ، دم از « عشق و محبت » زد و چـنین گفت :

(ای خـدای ! من ترا از ترس آتش دوزخ و یا به امید طلب جنت ، عبادت نمی کنم ؛ بلکه ترا دوست دارم و خاص ازآن سبب به پیشگاه عظمت و جلال تـو سجده مینمایم.)

سری « سقطی » علاوه برریاضت از شوق و محبت سخن می گفت ، ابوالقاسم « جنبد» (بغدادی) از شدت ریاضت کاست و از فنا دم زد و وحدت وجود را که از چندی در بیـن زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت ، علنی کرد.

بایـزید « بسطامی » ، منصور « حلاج » و ابوبکر « شبلی » در این باره جسورانه تر گام برداشتند ، حتی منصور « حلاج » در ایـن راه قـربانی شد.

خواجه بزرگ عبدالله « انصاری » درمورد چنین گفته است:

وقتی « جنید » آمد و دانش تصوف را ترتیب داد و کتابهای را در آن مورد تالیف کرد ، آنگاه شبلی علم تصوف را بر منابر اعلان کرد.

چنانچه جنید گفته است : ما ایـن علم را در جا های مخـفی تلقـین می کردیم ، تا آن که شبلی آمد و آن را بر منابر اعـلان نمود.

اساس تصوف بر (حال) قرار دارد نه (قال) و انان (پای استدلالیان را چوبین) می خوانند ، مع الوصف از راه ضرورت نا چار شدند کتبی در اثبات صحت روش خود تالیف نمایند.

ضمناً دسته ای از صوفیان که علناً با تهور فکری دم از وحدت وجودی می زدند ، به اصحاب « سکر» و دسته معتدل آن به اصحاب « صحو » معروف شدند.

ابو حامد امام « غزالی » ، ابن العربی و شهاب الدین « سهروردی » به فلسفه عرفانی شکل وقالب دادند و همچنان امام غزالی با جمع از علمای برجسته از قبیل « قشیری ، ابو نصر سراج و هجویری » مساعی بخرچ دادند تا اهـل فقه و کلام را با اهل تصوف با استناد به قـرآن عظیم الشان و حدیث با هم نزدیک سازند ، که یکی از زبده ترین آثار امام غزالی بنام « احیای علوم دین » شاهد این مدعا است.

قابل تذکراست که :
در کتاب « گزیده کیمیای سعادت » در مورد اندیشه امام غزالی؛ چنین نوشته است :

« غزالی صوفی است و سالها عزلت و کناره گیری از مردم و تن دادن به گمنامی و ریاضت ، دلایل محکمی بر این حقیقت است که او عملاً با سلوک متصوفه در آمیخت و همه اعتقادات آنان را بی کم و کاست پذیرفت.

اما برخی دیگر صوفی بودن غزالی را انکار کرده اند و متعقدند که او شیفته متصوفه بود نه صوفی ؛ چرا که پس از ده سال کناره گیری از خلق ، باز هم به تدریس و تعلیم روی آورد و با خلق در آمیخت و از ریاضت و مجاهدت گریخت . « ۱».

بعد از اینکه تصوف وارد مرحله کاملاً تازه ای شد ، بدین معنی که به تفکر و امعان نظربیش از ریاضت اهمیت داد ، زهد و ترک دنیا و طاعت را وسیله میدانستند نه غایت.

عقیده وحدت وجودی هم بدینجا انجامید که عرفاً (اتصال به خدا) را تنها مقصود صوفی میدانستند و سوای این منظور به هیچ چیز اهمیت نمیدادند.

تصوف به ریاضت و پشمینه پوشی ، عرفان به مقام شهود و اشراق به جلوه حـق در جهان اشاره میکنند و در تصوف اولیه ، درک مقام شهود و اشراق را مخصوص انبیا میدانستند.

۱ـ کتاب « گزیده کیمیای سعادت » ، صفحه « ۲۳» ، باب اندیشه غزالی : مولف سید یوسف « نیا» .

تفاوت بین حکمای الهـی و عرفا این است که دسته اخیر مانند حکما تنها گرد استدلال عقلی نمیگردند بلکه با وجود تصدیق آن به مـرحله که فوق ان است قایل هستند و آن را مرحله شهود مینامند و میگویند:

پس از انکه نفس از مقام حسی ، عقل و برهان بالا رفت ؛ میتواند با ممارست معنوی به مقام بالاتری برسد و حقایقی را بدون کمک برهان و حس دریابد و از مرحله دانش به مرحله بینش برسد و این دانش را در برابر حکمت استدلالی ـ عرفانی می نامند .

اگر این مقام به اوج کمال برسد عالم و معلوم یکی میشود و کثرت و تعدد از میان میرود و عارف از ما سوی الله منقطع گشته از حدود تعینات شخصی خارج شده و نفس او در برابر جلوه حق فانی میگردد و چون نظریه عالم میکند جز یکی نمی بیند.

نورالدین عبدالرحمن « جامی » در« نفحات الانس » چنین نوشته است:

(نخستین کسی که اصول تصوف را شرح داد ، ذوالنون مصری متوفی « ۲۵۶ » بود که شاگرد امام مالک بود.

جنید « بغدادی » متوفی (۲۹۸) این اصول را توضیح کرد و مرتب کرد و رواج داد و شبلی متوفی (۳۳۴) از منبر مـردم را به تصوف خواند و خوبترین نمـونه تصوف رابعه عـدویه دختر اسمعیل بـود که بصلاح و پر هـیز کاری شـهره شد و زنـان بمجلس او بشنیدن و عظش مینشستند.)

فصل دوم

- منشا ء صوفی
- صوفی از دیدگاه مشایخ

منشاء صوفی

ـ صوفی مشتق از صفا و صوفه (دور افتاده) است و اسم صوفی ماخذ از کلمه صوف (پشم) میباشد ، و در اصطلاح ادبیات صوفی به کسی اطلاق میشود که جامه صوف به تن می کند.

ـ صوفی کلمه عربی است ، مشتق از لغت صوف (پشم) می باشد که به اهـل تصوف اطلاق شده و در عهد تا بعین رایج شد.

ـ ابوالقاسم عبدالکریم « قشیری» بن هوازن ملقب به « زین الاسلام ، شیخ المشایخ » متوفی « ۴۶۵» هجری قمری ، در مورد چنین بیان کرده است:

(اصحاب حضرت نبی کریم تمام بزرگی ها و کرامت را به سبب تشرف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حایز گردیده بودند و چون فضیلت بزرگتری از صحبت حضرت رسول کریم نیست برای آنها کلمه اصحاب گفته شده است و کسیکه به صحبت اصحاب رسیده باشد « تابعین » نامیده شده است ، در عصر تابعین اغراض دنیوی یکی بعد دیگری آهسته و نهائی بمیان آمد و مردمی بودند که این روی داد را برای خود دشوار و سنگین میدیدند و خلق شان از آن تنگ گردیده بود، آنها برای فرار دین خویش از فتنه ؛ عزلت و گوشه گیری را اختیار کردند و تنها به نصیحت برادران خود اکتفا نمودند و برهمین گروه نامهای اطلاق شد که از آنجمله یکی صوفی و زاهـد بود.

در حقیقت کلمه « زاهد » نزد اعراب قبل از اسلام و بعد از اسلام معروف بود ، مگر کلمه « صوفی » در عهد تابعین معروف شد و این کلمه به کسی اطلاق میگـردید کـه از مـفاد دنیائی ، قصرهـا ، ثروت و کنیز زیاد و اموال دوری گزیدند و خاص در عبادت و ذکـر خداوند جلت عظمته ، غـرق و فنا شدند . « ۱»)

ـ ابونصر احمد بن ابوالحسن بن احمد بن محمد نامقی جامی معروف بـه « شیخ الاسلام ، قـدوة الأبـدال ، قـطب الأوتـاد ، سلـطان الأولـیا ، معین الملة والدین ، احمد ژنده پیل یا احمد جام » است که در سال « ۵۳۶ هجری » در« ۹۵ سالگی» وفات یافته، در باره صوفی می گوید:

(صوفی از یاران رسول (ص) آن قوم بودند که در آن صفه بودند در مسجد رسول اکرم (ص) و هیچ مسکن دیگر نداشتند و از دنـیا چیزی نداشتند و حال ایشان سخت

۱ـ کتاب (حقیقت تصوف وبحثی از طریقه نقشبندیه) ، صفحه « ۵۹ـ ۶۰» مولف : شیخ امین علاالدین « نقشبندی » .

ضعیف بود و در کار دنیا ، آن قوم را بدان صفت باز خوانند : « اهل صفه » گفتندی. هر کسیکه هوی تن بشکست کار وی بر آمد . بنیاد کار صوفیان و درویشان و آن جمله اولیای خدای عزوجل بر این است و درویشان و صوفیان را سه چیز می باید: دست تهی ، دل تهی و تن تهی .

دستی باید از دنیا گسسته و تنی باید از گناه بشسته و دلی باید از علایق بریده ، اهل صفه و اهل فقر چنین بوده اند.)

ـ شیخ امین علاالدین « نقشبندی » چنین نوشته است:

(بعضی از مستشرقین و محققین احتمالات دیگری را نیز به اصطلاح صوفی بیان کرده اند از آن جمله گفته اند:

۱ـ اصل کلمه صوفی از صفا است.

۲ـ کلمه صوفی در اصل خود به اصحاب صفه باز می گردد.

۳ـ کلمه صوفی ، خود از کلمه یونانی « سوفیا » یعنی حکمت است ، مگر ما بعد از تحقیق عمیق به این حقیقت رسیده ایم که کلمه صوفی خاص به این جهت به گروه وطایفه اهل تصوف اطلاق شده است که آنها بواسطه پو شیدن لباس پشم از دیگران متمایزهستند و این لباس تعبیر از ادب و تواضیح و فروتنی شان را مینمایند. « ۱ »)

مولانا « سعید افغانی » در کتاب « الاشارات و التنبیهات » خویش در مورد صوفیه ، چنین نوشته است:

« صوفیه هغه علما دی چی دوی د دین تابع او د دین د اصولو او فرعو د لیاری یی د نفس د تزکیی او تصفیی عملیه سرته رسوله او له دغی لیاری یی ډیر و حقایقو ته ځان رسولی و ، دا ډله خلک د تاریخ په مسیر کی لویی سلسلی ، علمیی او څرګندونی لري، د صوفیه وو اشاری، کنایی ، رموز، الطاف، سیر او اهداف د صالحو انسانانو څخه دنیا جوړول او د ژوند درسالت د وظایفو تکمیلول غواړي.

حقیقت دا دی چی د صوفیه په هدافو او حرکتونو کی په نفس باندی د حاکمیت پیدا کولو موضوع د پوره څیړنی وړده او د دوی په حیاتي نشاطونو کی د یادونی زیات ذوقي او اصلاحي شیان پیدا کیږي.

---

۱ ــ کتاب (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) ، صفحه « ۱۰ » مولف: شیخ امین علاالدین « نقشبندی » .

۲ ـ کتاب بنام « الاشارات و التنبیهات »: صفحه « ۶۸» بخش: صوفیه .نوشته: مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ ـ کابل .

صوفی از دیدگاهی مشایخ

ـ مشایخ صوفیه چنین گفته اند:

« ما در لذ ت و نعمی زیست می نمایم ، اگـر پادشاهـان آنرا دریافت کنند با ما فـقرا ، در حصول آن جنگ میکنند ».

ـ بشر ابن حارث « حافی » که از سال (۱۵۰ ـ۲۲۷ هجری) زندگی داشت چنین گفته است: (صوفی کسیست که قلب او پاک شده باشد.)

ـ ابویزید طفور بن عیسی بن سروشان بسطامی معروف به « شیخ بایزید بسطامی » که ازسال (۱۸۸ـ ۲۶۴ هجری) می زیست میگوید: (صوفی ها اطفالی هستند که در آغوش حق قرار دارند.)

ـ ابو تراب نخشبی متوفی سال (۲۴۵ هجری) گفته است : (صوفی آنست که هیچ چیز او را مکـدر نمیسازد و هـمه چیز بواسطه او پاک و صفا می گـردد .)

ـ ابو سعید الخراز متوفی سال (۲۶۸ هجری) گفته است : (صوفی کسیست که پروردگـار، قلب او را صفا کرده و از نـور پر نموده باشد و کسی است که درعین لذت بذکر الله می پردازد .)

ـ از شیخ ابوالحسین النوری « رح » متوفی سال (۲۹۵ هجری) در رابطه به تصوف سوال شد که ایشان چنین گفته است:

(صوفیها گروهی هستند که قلب هایشان از تاریکی های بشری و افات نفسی پاک شده و از شهوات و خواهشات نفسانی آزاد گشته اند تا آنکه در صف اول و با لاترین درجه قرب با خداوند قرار گرفته اند ! وقتیکه همه چیز غیر ذات خداوند را ترک گفته اند بنآ مردمی آزاد شدند که نه مالک چیزی یا کسی هستند و نه مملوک کسی .)

ـ حسین بن منصور« حلاج » که از جمله مشایخ مشهورتصوف است، چنین گفته است: (صوفی منفرد با لذات است نه او را کسی قبول میکند و نه او کسی را قبول مینماید.)

ـ ابوعلی سینا ، حسین بن عبدالله حسن بن علـی بن سینا ، معروف به (ابن سینا) که در سال (۳۷۰ هجری قمری) چشم به جهان گشود ، درکتاب (الاشارات و التنبیهات) خویش، چنین نوشته است:

ـ زاهـد کسیست که از تمام خواهشات فریبینده دنـــیا تنفر نمـوده و خود را باز داشته است.
ـ عابد کسیست که عمــر خـود را در نماز برای اجرای تعالیم پروردگار خود گذاشتانده است.

ـ عارف کسیست که غرق تفکر و فنا در عظمت پروردگار بوده ، التجا و سوال میکند تا خداوند عـزو جل قلب او را بنور معرفت خـود پر و مملو نماید.

ـ شیخ ابو نصر « سراج » متوفی سال (۳۷۸ هجری) گفته است:

(صوفی ها آنهای میباشند که بـذات مقدس خـداوند و به احکام و اوامر خداوند (عالم و دانا) هستند ، با آنچه ایشان را خـداوند علــم عطا کرده است عمل مینماید ، دراعمال که خداوند عزوجل آنها را واداشته تحقیق و جستجو میکنند و در آنچه جوینده بوده انـد رسیده اند ، به حقیقتی که رسیده اند فـانی شده انـد زیرا هریک از ایشان با آنچه رسیده است فانی شده است.)

ـ ابو سعید « ابو الخیر» متوفی سال (۴۴۰ هجری) گفته است : (صوفی کسیست که چیزی را که برذمه او است ادا کند و آنچه در دست و توان او است بخشش و اعطا کند.)

ـ ابو القاسم جنید « بغدادی » ابن محمد خزاز می فرماید:

(صوفی مانند زمینی است که هر چـیز بد بر آن انداخته شود به جز از چیزهای خوب و شایسته از آن نمیروید ، صوفی ها تنها همراه خدا هستند و غیراز خداوند کسی بمقامات آنها اگاهی ندارد.)

ـ احمد جام ملقب به « ژنده پیل » معروف به (شیخ الاسلام یا پیر جام) که ازسال (۴۲۱ ـ ۵۳۶) در دیه نامـق جام زندگی داشت وهمچنان مدت طـولانی درولایت هرات افغانستان اقامت میورزید ، چنین سروده است.

ره دیوانه گـــان عاقل چه داند ـ صفای صوفیان غـافل چه دانـــد
من از دل سر دل میگویـم امـا ـ رمـوز سردل ، بیدل چــه دانـد
تو ازخود دور شو تا واصل آیی ـ که خود بین حالت واصل چه داند
دلی باید ز درد عشق ، رنجـور ـ که هـر بیدل دوای دل چــه دانـد
رمـوز عشق احمد کرد تشریح ـ نکات عشق را جـــاهل چه دانـد

ـ ابو حامد، امام محمد غزالی درکتاب بنام (المنقذمن الضلال) خویش نوشته است:

(من به علـم یقین دانستم که صوفی ها تنها مردمی هستند که خاص آنها سالک در طـریق خداوند سبحانه تعالی میباشد و اینکه روش و مذهب شان بهترین روش ها و راه شان صواب ترین راه ها و اخلاق شان پاک ترین اخلاق ها بوده بلکه اگر عـقل تمام عـقلآ و دانش تمام حکما و علم تمام علما واقف بر اسرار شریعت یکجا جمع گردد که چـیز ی را از اخـلاق و سیرت صوفیه تغیر بدهـند و بجای آن چیز بهتری قرار دهند به این منظور هیچ راهی را یافته نمیتوانند.

یقیناً تمام نشست و برخواست و حرکات و سکنات صوفیه در ظاهر و با طن شان از نور چـراغ نبوت روشنائی یافته وغیر از نور نبوت دیگر هیچ نوری بر روی زمین نیست که از آن روشنی گرفته شود.
در مجموع آنچه که اهل نظر در طـریقت میگویند طهارت و پاکی شرط اول آن است ، پاک ساختن قلب است از تمامی چیز های که غیر ذات خداوند متعال باشد که کلـید آن بمثابه تکبیر تحریمه در نمازاست ، مصروفیت و استغراق قلب بشکلی کلی بذکر الله جلت عظمته و انتهای آن فنای کلی در ذات احدیت (الله) جل شانه میباشد .)

ـ شیخ عبدالقادر « گیلانی» رهبر طریقت قـــادریه چنین گفته است : (مال دنیا را از طریق حلال کمائی کن و لیکن آنرا در کف دست خود بگذار نه در محبت قلب خود .

ضمناً می فرماید : ای درویش ! توانگری را آرزو مکن چه ممکن است موجب هلاکت و نابودیت باشد، و تو ای بیمارتمنای سلامت مکن که امکان دارد به سودت نباشد و موجب هلاکت شود ، عـاقل باش و نصیب خود را حفظ کن تا ستوده باشی به آنچه خدای تبارک و تعالی به تو ارزانی داشته است ، قانع باش و بیشی مطلب.)

ـ شیخ خـواجه بهاالدین محمد « نقشبند » پیر طـریقت نقشبند یه ، چنین گفته است :
(« طریقت ما تمام آن ادب است » پس طبقه صوفی پاک ترین مردم و متقی ترین آنها هستند و صوفی کسی است که در محبت پروردگار خود سستی نمی ورزد و از او جز کارنیکو وستوده چیزی دیگری تصورنمی شود ، زیرا او در مدرسه اخلاق اسلامی تربیه گردیده و سرکشی نفس خود را مهار کرده است).

ـ ابو بکر« شبلی » شاگرد و مرید (جنید بغدادی) چنین گفته است : (صوفی کسیست که ازخـلق جدا و بحـق وصل است)

ـ ابو الحسن « الحصری » چنین گفته است :
(صوفی کسیست که گناهی را که ترک نموده به آن باز نمی گردد و قلب او جز به محبت پروردگارش آرامش نمی یابد در حالیکه متوکل به آن ذات پروردگار خود است که آنچه میداند مقدر نموده است .)

ـ شاه نعـمت الله « ولـــی » عالم بزرگ تصوف و پیر طـریقت نعمت اللهیه ، چنین گفته است:

ـ ای درویش ! کرامت صوفی نیستی است!

ادعای کرامت , اظهار هستی و انکار هستی در طریقت ما کفر است ؛ پیر طریقت بت شکن است ، نه بت ساز ؛ با این معیار تصوف بازاری را از تصوف راستین جدا ساز و مدعیان دام گستر را بشناس .

ـ شیخ ابو سلیمان « الدرانی » چنین گفته است :

(بر صوفی لحظاتی می اید که جز خداوند کسی آنرا نمی داند و صوفی با خداوند در احوال میباشد که جز خداوند آنرا کس نمی داند.)

ـ ابو یعقوب « السوسی » چنین گفته است:

(صوفی آنکسی است که اندوهگین نمیگردد ، اگر چه هـمه چیز خود را از دست بدهد و در طریق رسیدن بمراد خویش ملول نمیشود.)

ـ شیخ فریدالدین « عطار » پیرطریقت، در مورد صوفی چنین فرموده اند .

(صوفیان پاک بازان بساط مردمی ، صدر نشینان صفه دردمندی ، بحر اشامان تشنه جگر، دست افشانان بی پا وسر ، سرگشتگان جاده سلامت ، منـزویان کنـج ملامت ، زنده پیلان ژنـده پوش ، زنـده دلان صاحب هوش، خرقه پوشان خانقا قدس و باده نوشان بزمگاه آنس اند .)

ـ حافـظ « شیرازی » چنین سروده است :

صوفـی بیا که آینه صافـی است جـام را
تـا بنگـری صـفای مـی لـعل فـام را
راز درون پـرده ز رنـدان مست پرس
کـاین حـال نیست صوفی عالی مـقام را

ـ مـولانا نورالدین عبدالرحمن « جامی » بـن نظام الدین احمد جامی که از سال (۸۱۷ ـ ۸۹۸ هجری) زندگی داشت و در طریقت نقشبندیه به سیرو سلوك پرداخت و متعقد به عرفان نظری بود ، صوفی را چنین تعریف نموده است:

« شیخ را پرسیدند که صوفی چیست ؟ گفت : آنچه درسر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی. »

ـ سهل بن عبدالله « تستری » متوفی سال (۸۹۶ هجری) گفته است :
(صوفی کسیست که از تاریکی پاک و روشن و از فکرمملو و پر گشته است و بخاطر محبت و عشق معبود یکتا از مسایل بشری و روشنی قطع ارتباط نموده و پیش او ارزش و قدر طلا با خاک برابر است.)

ـ مولانا داکتر محمد سیعید « سعید افغانی » در مورد صوفی چنین گفته است:

« صوفی کسی است تا با دل صاف در راه اصول زیربنای اسلام « توحید ، نبوت و معاد » زهد کند و با عشق حقیقی ، خاص برای رضای الهی عباد نماید ، تا تخم پر حاصل سلوک و تقوای آن به منفعت ، خیرو سعادت بشریت تمام گردد. »

ـ علامه محمد اقبال « لاهوری » فیلسوف ، شاعر معروف ، سیاستمدار، روشنفکر و شخصیت متفکر جهانی بود .

اقبال پیروی دیدگاه نظر علامه سید جمال الدین « افغانی » بود ، وضمناً با وجود اینکه مشایخ صوفیه را تائید و صفت کرده با آنهم روش بعضی صوفیان را انتقاد میکرد و چنین میگفت:

(هر فرد مسلمان باید به جامعه و امت اسلامی به پیوندند و « خودی » خویش را در « خودی » جامعه اسلامی حل کند !!
به همین اساس روش بعضی صوفیان ؛ خارج از مسیر دین مقدس اسلام و سنت نبوی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می باشد .) علامه اقبال درمورد « صوفی » چنین سروده است:

صوفی پشمینه پوش حال مست
از شراب نغمه قوال مست
آتش از شعر عراقی در دلش
در نمی سازد به قرآن محفلش
از کلاخ و بور یا تاج و سریر
فقر او از خانقاهان باجگیر

فصل سوم

ـ نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاه

نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاه

در مورد اولین صوفی واولین خانقاه نظریا ت و نقل قول های مختلف از جانب مشایخ صوفیه، دانشمندان و محققین ارائه گردیده است که خلاصه سه نظر، چنین است:

نظـر اول:

ـ ابو عبدالله سفیان بـن سعید الثوری در سال (۹۷ هجری) در کوفه متولد و درسال (۱۶۱ هجری) در بصره وفات یافت.
امـام سفیان الثوری که بنام « اولیای » صـوفیه شهـرت دارد و بنیان گـذاز مکتب « فقه » است ، خود را بنام شاگرد ابو هاشم صوفی کـوفی معرفی کـرده ، چنین گفته است : (اگـر ابو هاشم صوفـی نمی بود من نازکی های ریا « شرک خفی » را نمیشناختم .)

البته قابل تذکر است که:
(ابو هاشم صوفی کـوفی در شام متولد گردیده و منحیث صوفی الاصل با پو شیدن جامه صوف برای او لین بار در منطقه « رمله » فلسطین « خانقاه » را برای گـروهی از عباد و زهـاد مسلمین ساخت و بـنام صوفیان « صوفی » شهرت یافتند .)

چنانچه مولانا محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(ذوالنون مصری گفته بود که : نخستین کسی که صوفی نامیده شده است ، همان ابوهاشم صوفی است . « ۱ »)

ـ خواجه عبدالله انصاری اولیـن صوفی را ابو هاشم و اولین خانقاه را در منطقه (رمله شام) تائید کرده وازایشان چنین نقل قول شده است : شیخ بو جعفر مرا گفت : که به موصوف محمد قساب دامغانی ، شاگرد بوالعباس آملی قصاب رحمهم الله گفته و او ازمحمد طینی شنیده است : اولین خانقاه صوفیان در رمله شام است.

بخاطر اینکه : یک روز امیری ترسا به شکار رفته بود ، در مسیر راه دوتـن را دید که با هم نزدیک شدند و دست در آغوش یکـد یگر کشیدند ، بعدآ به روی زمین نشستند و آن چه از خوردنی با هم داشتند بیرون کردند ، خوردند و رفتند.

ـ صفحه « ۳۷۲ » کتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف : داکتر محمد سعید « سعید افغانی » . ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

امیر ترسا یکی از ایشان را فرا خواند ، و از الفت ایشان که دیده بود ، او را پرسید که او کی بود ؟

گفت : نمیدانم .

گفت : از کجا بود ؟

گفت : نمیدانم .

امیر گفت : پس این چه نوع الفت بود که با یکدیگر کردید ؟

آن درویش گفت : ما از یک طریقت هستیم .

گفت : شما محل و یا مکان دارید کی آنجا فراهم آیید.

گفت بلی : خانقاه رمله و ...)

ـ عبدالرحمن جامی در « نفحات الانس » چنین گفته است:
(نخستین کسی که عنوان صوفی یافت ابو هاشم بود که در کوفه زاد و بیشتر بشام بود و بسال (۱۶۵) بمرد .)

نظـر دوم:

ـ ابن تیمیه (۷۲۸ هجری) در مورد اولین صوفی و اولین خانقاه اختلاف نظر داشته و درکتاب « صوفیه و فقرا » از موصوف چنین نقل قول صورت گرفته است :
(اولین دویره صوفیه ، توسط یکی از یاران عبدالواحد بن زید متوفی سال « ۱۷۷ هجری » که ازشاگردان حسن بصری (۱۱۰ هجری) بود ، درشهر بصره بنا شده است. « ۱ »)

ـ عبدارحمن « بـدوی » چنین نوشته است :
(اولین مرکز صوفیان به سال صدو پنجاه هجری به وسیله یکی از یاران عبدالواحد بن زید صوحان ، دوست رابعه عدویه ، درعبـادان، بنا شده و صوفیان درآنجا اقامت کردند. این رباط بسیار مشهور گردید وگفته می شد که ادای نماز درآن فضیلت بسیار دارد و این بنا در سال دوصد وشصت (۲۶۰ هجری) درشورش صاحب الـزنج ویران شد. « ۲ »)

۱ـ کتاب (تاریخ تصوف در اسلام) ، صفحه (۴۴) ، مولف : داکتر قاسم غنی .
۲ـ کتاب (تاریخ خانـقاه در ایران) ، صفحه (۱۴۵) ، مولف: داکتر محسن کیانی .

نـظر سوم:

ـ صالح بن فوزان الفوزان در کتاب بنام « حقیقت تصوف و دیدگـاه صوفیه درباره اصول عبادت و دین اسلام » که از جانب اسحاق دبیری به زبان دری ترجمه شده ، در مورد نظر اول و دوم موافق نبوده و مدعی است که تصوف از ادیان دیگر مانند « دیـن هندیها و پارسایی مسیحی‌ها » به کشورهای اسلامی نفـوذ کرده است و ...

صالح بن فوزان « الفوزان » چنین مینگارد:

(لفـظ تصوف و صوفیه در صدر اسلام لفظی ناشناخته بود و مطمئناً بعد از آن دوره به وجود آمده است ، و یا از ملت های دیگری وارد د ین اسلام شده است .

هسته اولیه صوفیه را برخی از یاران عبدالواحد بن زید که خودش از یاران حسن بود ، بنا نهادند . اهل بصره به خاطر زیاده روی در زهد و عبادت و ترس از خدا ؛ با شهرهای دیگر تفاوت داشتند.

ابوشیخ اصفهانی با استناد به محمد بن سیرین روایت می‌کند که به او گفتند: جماعتی لباس صوف (پشمینه) را بر دیگر لباس‌ها ترجیح می دهند و او گفت:
قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح میدهند ادعا میکنند که خود را به مسیح بن مریم ؛ شبیه میکنند در حالی که هدایت پیامبر مان محمد « ص » برای ما دوست داشتنی تر است ، ولـی ایشان « ص » لباس پنبه‌ای و غیره می پوشیدند ـ یا سخنانی از این قبیل « این سخن حسن البصری است... »

سپس می‌گوید: اینان به پوشش ظاهر یشان که لباس پشمینه (صوف) بود نسبت داده شدند آنها را صوفی (کسی لباس صوف یا پشمینه می‌پوشد) میگفتند ، ولی آنها در طریقه شان نه ملـزم به پوشیدن لباس بودند، و نه آن را واجب می دانستند، و کار خود را بدان مشروط نمی کردند، اما به خاطر متحدالشکل شدن در ظـاهر آن را به طـریقشان افـزودند، وی در ادامه میگوید:

« ایـن اصل تصوف است ، امـا پس از آن به شاخه‌ها و فـرقه های مختلفی شد » .
(مجموع الفتاوی صفحات ۷ـ ۱۶ ـ ۱۸) .

از کـلام او در میابیـم که تصوف در کشورهـای اسلامی و به وسیله پارسایان بصره در نتیجه زیاده روی آنها در زهد و عبادت به وجود آمد ، و بعد از آن تکامل یافت.

برخی از نویسندگان معاصربه این نتیجه رسیده‌انـد که تصوف از ادیان دیگـرمانند دیـن هندیها و پارسایی مسیحی‌ها به کشورهای اسلامی نفـوذ کرده است.
این امر با کلامی که ابن تیمیه از ابن سیرین نقل کرد همخوانی دارد، او گفت:

« قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح میدهند خود را به مسیح بن مریم ؛ شبیه میکنند در حالی که هدایت پیامبرمان محمد « ص » برای ما دوست داشتنی تر است. از این کلام در می یابیم که تصوف با دین نصرانیت ارتباط دارد !!.

دکتر صابر طعیمه در کتاب « الصوفیه معتـقداً ومسلکا » میگوید :
به نظـرمیرسد گـوشه نشیـنی و پارسایی مسیحیت که راهـبان آن درصومعه‌ها لباس پشمینه می پوشیدند ، و زیاد بودن تعداد آنها که خود را به برای ایـن امـر اختصاص داده بودند در سرزمین های اسلامی که اسلام بوسیله توحید آن را فتح کرد ، در روش صوفیهای اولیه نقش وتأثیر اساسی داشته است.« الصوفیه معتقداً ومسلکاً، صفحه ۱۷».

شیخ احسان إلهی ظهیر درکتاب « التصوف،المنشأ والمصدر» میگوید:
هنگامی که در تعالیم صوفی های قدیم و متأخرو روایات و سخنان آنان در کتاب‌های قدیم و جدید تعمق می کنیم ، بین آنها با تعالیم قرآن و سنت اختلاف زیادی می بینیم و اساس و ریشه تعالیم آنان نه ازسیر و سلوک حضرت محمد « ص » و نه از سیر وسلوک یاران بزرگوا رو نیکوکار او، که آفریده‌های برگزیده خداوند بودند، سرچشمه میگیرد، بلکه افکارشان از رهبانیت مسیحی و برهمایی هندی و پارسایی یهودی وزهد بودایی گرفته شده است. (التصوف المنشاء و المصدر، ص ۲۸).

شیخ عبدالرحمن وکیل در مقدمه کتاب (مصرع التصوف) میگوید:
« تصوف پست ترین حیله‌ای بود که شیطان برای مسخره کردن بندگـان ، در جنگ با خدا و پیامبران او ابداع کرد، این حربه زردتشتیان بود که به وسیلهٔ آن به ربانی بودن تظاهرمی کردند ، بلکه تصوف نقاب همه دشمنان صوفی برای د ین حق است.

اگربه خوبی در آن تحقیق کنی، تعالیم برهمایی ، بودایی ، زردتشتی، مانوی، افلاطونی ، گنوسی، یهودی، نصرانی و بت پرستی جاهیت را در آن می یابی . « مصرع التصوف ، صفحه ۱۹ »

از خلال آراء و افکـار این نویسندگان معاصر و علـمای دیگری که مجال ذکر نام آنها نیست ، درمی یابیم که تعـداد زیـادی از متفکران در مورد صوفیه به این نظر معتقدند.

صوفیه در اسلام وجود نداشته است و به اسلام افـزوده شده است و این امرازاعمال و افعالی که صـوفیه انجام میدهند آشکار شود، آن اعمالی که برای اسلام غریب و ناشناخته و به دور از آن است. « ۱»)

۱ـ کتاب « حقیقت تصوف و دیدگـاه صوفیه درباره اصول عبادت و دین اسلام » مولف : صالح بن فوزان الفوزان ، ترجمه اسحاق دبیری.

فصل چهارم

ـ صوفی حقیقی کیست؟

صوفی حقیقی کیست ؟

مجموع ادیـان و بخصوص ادیان آسمانی به ایـن امـر متعقد هستند که تـوصل به « حقیـقت و سعا دت » از طـریق پرستش و عـبادت خـالصانه ذات لایـزال ؛ حاصل میگـرد.

بطور خاص « زهد ، عباد ، مجاهـد ت ، ریا ضت و ... » در ادیان باعث آن شد تا طـرایق و سلاسل مختلف روحـانی تـوام با رسوم ، و روش جداگانه، پا به عرصه وجـود بگذارند و با سیرحرکت دنیا از نسل بـه نسل و ازسینه بـه سینه انتـقال گردد ، که یقیناً سیر آن تا « زمین و بشریت » باقی است ، آدامه خواهـد داشت.

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در یکی از مناجات خویش بنام « الهی » چنین نوشته است:

(الهـی! سالها گذشت و قرنها به میان آمد و هنوزهـم سیرحرکت دنیا در رفتن است، کسی نمی تواند بگوید تا چند این دنیا باقی خواهند ماند. هنوزهـم انسان با این حقیقت غور نمی کند که زندگی برای چیست ؟ و تا کی و چند نسل بشر خواهند بود ؟ بلی ! این کشیده گیها لاینحل است ...)

دین مقدس اسلام ، دیـن عشق و محبت است ؛ که بمنظور حفظ منافع حیاتی و آخروی ، عدالت و منافع عامه به میان آمـده و یگانه راه نجات و سعادت دایمی بشر در آن نهفته است و از جانب هم چون تصوف و فلسفه زاده و مولـود فکر اگـاهی جوینده به سوی یقین « علـم الیقین ،عـین الیقین و حـق الیقین » است و اساس و هـدف تصوف « اسلام » و « عشق و محبت » است.

بنآ صوفیان حقیقی بودند که با آرایش قلب ، تزکیه نفس و اراستن با طـن و ظاهر به « زهـد و مجاهدت » دراین راه پرداختند ، تا به کلید معرفت نفس که معرفت ذات مقدس است ، نائیل گـردند.

اما ! به مرور زمان ، بخصوص بعد از تشیکل و به و جـود آمـدن سلاسل و طـرایق مختلف توام با « روش ، انتظام و تعلقات » باعث آن شد تا انحرافات زیادی در مسلک صـوفیه وارد گردد که در رابطه ، خواجه عبدالله « انصاری » چنین گفته است:
(انحرافاتی که در مسلک صوفی های اسلامی اصیل وارد شده است، اکثراً ناشی از اسباب آتی است:

ـ نزدیکی به آراء مسیحی ها.
ـ نزدیکی به آراء بودایی ها و زردشتی ها .
ـ در هم آمیختگی با آراء فلاسفه متافزیک .
ـ ترویج خرافات از ناحیه کسانی که با اهل الله (؟) شهرت یافته اند.
ـ دسیسه ها و توطئه های استعماری ای که به نام دین صورت گرفته است.
ـ ضعف و کسالت و میل به راحتی .
ـ پیروی از تقالید و حکایات و روایات غیر موثق ، عدم اهتمام به آنچه در کتاب و سنت آمده است . « ۱ »)

پس بر بنیاد اصل فوق ، صوفی حقیقی کسی است که:

۱ـ با خلوص نیت و محبت ؛ پروردگارعالمیان را « مطابق کتاب الله و سنت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم » عبادت کند و فقط از آن ذات حق و مقدس (پناه ، رحمت ، رستگاری و رهنمائی) طلب نماید ، تا هیچ حرکت و سکونش ، درمخالفت با شریعت وطریقت قرار نگیرد.

۲ـ با عقاید اهل سنت و جماعت متمسک بوده ، دایمآ در اعمال و عبادات عزیمت را اختیار کند و با سلوک و تقوای واقعی ، به منفعت ، سعادت و خیر و سلم جامعه بشری ، مجاهد ت نماید.

چنانچه شیخ فریدالدین محمد « عطار » در مورد چنین سروده است:

گر تو بنشینی به بیکاری مدام
کارت ای غافل کجا زیبا شود ؟

شاه نعمت الله ولی موسس طریقت نعمت اللهیه ، چنین گفته است:

(ای درویش ! صوفی باید که از هر حیث زحمات برادران طریق و دیگر مردم را تحمل کند و به جان و دل پذیرا باشد!
اما به هیچ وجه نباید مسایل و دشواری های خود را بر آنها تحمیل کند ؛ به عبارت دیگر صوفی کسی است که بار دیگران را می برد و بارش را بر دوش کسی نمیگذارد و به همه محبت میکند و از کسی انتظار محبت ندارد.)

۱ــ صفحه « ۴۰۰ » کتاب بنام : « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف: مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » ، ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

۳ــ صوفی کسی است که از طریق علم و هنر و بخصوص کسب در جات « علم ، وجــد ، مقام و حــال » به « سعادت و معراج انسانی » متوسل گـردد.

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب بنام « د نجات او کامیابی لیار د علـم او فلسفی له نگـاه » چنین نوشته است:

جای شک نیست که خـداوند تعالی ماشین حرکت این دنـیا را بدست انسانها سپرده است ، تا از آن با استفاده ازعقل و فکر خویش استفاده مثمر نمایند ، البته این سعادت و معراج انسان وابسته به علم و هنر میباشد و.... ضمناً در مورد بیت ذیل را نوشته است :

قلندران طـریقت به نیـم جو نخـرند
قبا اطلس انکس که از هنر عاریست

۴ـ صوفی کسی است که با « زهـد و تقوی » قوای ثلاثه « روح ، قلب و نفس » خود را از سلطه نفس اماره (انجام اعمال که خـلاف احکام قـرآنی و سنت حضرت محـمد صلی الله علیه و سلم باشد) ، نجات و آزاد سازد و بخاطر رشد و تقویه نفس « لوامه و مطمینه » که در ذات خود تشنه حقیقت و سعادت است ، عباد ت و ریاضت کند.

خواجه عبدالله « انصاری » فـرموده است:

« شریعت است که به برکت طریقت ، سالک را به حقیقت وصل میکند ».
همچنان فرموده است که :
بر سالک لازم است به گونه ای جذبه و حرارت عشق داشته باشد که هیچ کس آن را نفهمد و درد و سوز عشق را با سکوت توام کند ، تا عوارض و موانع بر او عارض نشود . سپس گفته است:

اگر نجات می خواهی ، بر گرفتاریها شکیبا باش .
اگر بقا را می خواهی ، خود را فـانی کـن .
هـرگاه از این مراتب دستگیرت شود؛ پس شادمـان باش .
و اگر بدان نرسیده ای ، در جست و جوی آن باش .
همدم باش ؛ نه دشمن .
یار فروشی شیوه اسلام است .
خود فروشی کفر خالص است. « ۱ »)

۱ـ کتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » ، صفحات « ۳۸۸ ـ ۴۰۱ » مولف : مولانا محمد سعید « سعید افغانی » ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

۵ ـ صوفی کسی است که در فکر بهره های دنیای فانی نبوده بلکه فـقر را بر غنا ترجیح داده و دل را بر عز و با عشق و شوق وافر ، و تـوام با روشنی آئینه قلب؛ در راه تحقق و اصـول (تـوبه ، انابـت ، زهـد ، ورع ، قـناعت ، صبر، شکـر، تـوکل ، تسلیم ، رضا ، محاسبه ، خـوف و رجا ، فقر، صـدق ، مراقبه ،احسان، قـرب ، اخلاص ، فـنا ، بقـا ، تـوحـید ، تجـرید ، تفـرید ، تنـزیه و عبودیت) بـپردازد .

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب خویش بنام « الاشارات و التنبیهات » به زبان پشتو، در مورد صوفی حقیقی ؛ چنین نوشته است:

« د واقعی او حقیقی تصوف منظور دا نه دی چی خلک د ژوند او د کار و څخه لری ، بیکاره او تنبل کړي او یا د ژوند د فعالتونو او اکتشافاتو څخه یی لری و ساتي .

خو متاسفانه چی د اسلام د تصوف په نامه د خلکو د مشکلاتو د حل او د مدنیت د پرمخ تگ دښمنانو او بی لاری کوونکو عناصرو د اسلام د تصوف څخه ناوړه تعبیرونه او ناجایز استفادی کړی او داسی یی وبریښوله چي د اسلام دین تصوف بیکاري او تنبلي ده او د خلکو د ژوند د ښه کیدو لپاره توجه او اهتمام نه لري» .

مولانا سعید افغانی د « د متصوف متانت او ښه سلوک » تر عنوان لاند داسی لیکلی:

« حقیقت دادی چه ریښتیني متصوف د خلکو سره داسی صمیمي مګري دی کوم چی تل د هغوی د خیر او سعادت لپاره کارکوي او د خلکو د خدمت او رضایت په وسیله خپلو لوړو او عالی اهدافو ته ځان رسوي .
عمومي حقیقي صوفیان او عارفان څومره چی خلکو ته زیات خیر او منفعت رسوي بیا هم ځان مقصر ګڼي او بی د کومی طمعی ، توقع او احسان اچولو څخه څومره چی یی دلاسه کیږی فایده او خیر رسوي.
د حقیقي صوفي او عارف سره چی لږ احسان وشي ډیر ورته ښکاری او په زیات یی حسابوي ، د چا احسان نه هیروي او د بدل ورکولو په فکر او ذکر کی وي.
د عارف معامله د خلکو سره په اخلاص او صمیمیت چلند لري او تل د ښی ګذاری او ښه سلوک او پوره لورنی څخه کار اخلي .
همدا وجه ده چی حقیقي عارف جاذبوی طاقت لری ، خلک و رباندی تولیږي او د رهبری اوصاف لري.
دی د خلکو سره مینه او خلک د ده سره اخلاص لري .

دی خلکو ته لیارښونه او ښی مشوری ورکوی او خلک ورته عقیده او ورباندی باور لری چی د ده نیت او عمل پاک او سو چه دی. « ۱ » .

۱ـ کتاب بنام « الاشارات و التنبیهات » : صفحه « ۱۴۰ و ۱۷۵ » بخش : د تصوف غایه او هدف. نوشته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ ـ کابل .

فصل پنجم

ـ اولـین ها :

۱ ـ اولین پیغمبرتوحیدی .
۲ ـ اولیـن طریقه.
۳ ـ اولیـن صوفی.
۴ ـ اولیـن خانقاه.
۵ ـ اولیـن کتاب تصوف.
۶ ـ اولیـن مجالس ذکـر صوفیه.
۷ ـ اولیـن زن صوفی.
۸ ـ اولین حلقه سماع.
۹ ـ اولین بعیت صوفیه.
۱۰ ـ اولیـن مبلغین اصول تصوف و عرفان.

اولیـــن ها

اولین پیغمبرتوحیدی:

حضرت ابراهیم « ع » ملقب به خلیل الله، خلیل الرحمن و پدر پیامبران « ابوالانبیاء »؛ صاحب « صحیفه » الهی، او تهداب گذاردین توحیدی درعالم بشریت میباشد و پیروان خویش را بنام « مسلمان » نامیده است.

حضرت ابراهیم « ع » برای عبادت خداوند تعالی ،خانه « کعبه» را با همکاری فرزندش اسماعیل اعمار کرد ، بر علاوه اینکه برای اولین بار روزه گرفت بلکه بر منبر خطبه خواند و مردم را درراه شناخت و یکتا پرستی پروردگارعالمیان دعوت کرد .

اولین طریقه:

اولین طریقه « اویسیه » منسوب به ویس قرنی بن عامر سادات تابعین و نساک زاهدان اسلامی ، متوفی سال (۳۷ هجری قمری) میباشد.

اولین صوفی:

اولین صوفی ابوهاشم « صوفی کوفی » است که در شام متولد گردیده و با پو شیدن جامه صوف بنام « صوفی » شهرت یافت.

اولین خانقاه:

ـ ابوهاشم « صوفی » برای او لین بار در منطقه رمله فلسطین (خانقاه) را برای گروهی از عباد و زهاد مسلمین بنأ کرد.

همچنان اولین مرکز صوفیان در سال « ۱۵۰ هجری » توسط یکی از یاران عبدالواحد بن زید صوحان که از جمله شاگردان حسن بصری و دوست رابعه « عدویه » بود ، درعبادان ، بنا شده و صوفیان در آنجا اقامت کردند.

اولین کتاب تصوف:

حسن بن علی بن حسن بصری که در سال « ۲۱ هجری قمری » درمدینه چشم به دنیا گشوده، از جمله اولین مشایخ تصوف اسلامی است که کتابی دررابطه به روش حیات صوفیانه و حقیقی بنام « رعایه حقوق الله » نوشت و در سال « ۱۱۰» هجری قمری مطابق « ۷۲۸ میلادی » در بصره چشم از دنیا بست.

اولین مجالس ذکـر صوفیه:

اولین مجالس ذکـر صوفیه توسط حسن بصری در مسجد بصـره دایـرشده و همچنان درحدود سال « ۱۲۰ هجری » عیسی بن زادان در منطقه ابله « شهر بصره » مجلس ذکررا ترتیب داده است.

اولیـن زن صوفی:

رابـعه بنت اسمعیل الـعدویه که در سال (۱۳۶ هجری قمری مطابق ۷۲۵ میلادی) در بیت المقدس وفـات یافته ، اولیـن زن صوفی است که محبث « عشق و محبت » را در تصوف اسلامی افزود .

رابـعه یگانه اشتراک کننده زن در مجلس وعظ حسن بصری بـود و زمانیکه موصوفه درمجلس وعظ شان حاضر نمی شد ، او به وعظ آغاز نمی کرد و درمورد چنین نقل میشود:

(حسن بصری چنان بود ؛ تا وقتیکه رابعه به مجلس وعظ او حاضر نمی شد به وعظ آغاز نمی کرد و میگفت یقیناً از این عجوزه که خود را به پشم می پوشاند بروعـظ من برکت می آید .)

عطار در مورد رابـعه « العدویه » چنین گفته است :
(آن مستوره ستراخـلاص، آن سوخـته ئی عشـق و اشتیاق ، آن شیفته قرب و احتراق ، آن گـم شده وصال ، آن مقبول رجال ثانیه « مریم صفیه رابعه العدویه ») .

ضمناً شیخ عطار در کتاب (تذکره الاولیاء) از رابعه منحیث اولین زن صوفی در تصوف اسلام تذکربعمل اورده و همچنان رابعه بنابر عشق فـراوانیکه به تصوف و مسلک خویش داشت ، همیشه لباس پشمی به تـن میکـردند و حتی د ر هنگامی که به سکرات مـوت و لحظات آخرین زندگی خویش قرارداشتند به دوست هـم صحبت خود چنین گفته است : (وقتیکه من مرد م ؛ مراغسل بده و درهمین لباس « عـبای» من که از پشم است ، مـرا کفن کـن .)

مناجات رابعه:

ـ الهی مرا از دنیا هرچه قسمت کرده ای به دشمنان خود ده و هرچه از آخـرت قسمت کرده ای به دوستان خـود ده ، که مـرا تو ؛ بسی .

ـ خداوندا اگر ترا از ترس آتش دوزخ می پرستم ، در دوزخـم بسوز و اگر به طمع بهشت می پرستم بر من حرام گردان ، و اگر صرف عبادت من بخاطر دیدار تو است ، من را از جمالت بی نصیب مگردان .

اولین حلقه سماع:

اولین حلقه سماع را علی تنوخی ، یکی از یاران سری سقطی متوفی « ۲۵۳ هجری » در بغداد بر پا کرد.

اولین بعیت صوفیه:

بیعت صوفیه ، برای اولین بار درزمان شیخ عبدالقادر گیلانی موسس طریقه قادریه رایج شد .

اولین مبلغین اصول تصوف و عرفان:

ـ ابوالفیض ثعبان بن ابراهیم مصری ، ملقب به ذوالنون مصری در سال « ۱۸۰» هجری قمری به دنیا امد و درسال « ۲۴۶ هجری قمری مطابق ۸۶۱ میلادی » وفات یافت .

ذوالنون مصری دربین صوفیه بنام « رئیس صوفیان » شهرت دارد ، اولین کسی است که اصول تصوف را شرح داد ومسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد .

ـ ابویزید طیفوری بن عیسی بن سروشان بسطامی از اصحاب « سکر » است و در سال « ۲۶۱ هجری قمری مطابق ۸۷۴ میلادی» وفات یافت .

بایزید بسطامی بنیانگذار مکتب سکردر تصوف است ،موصوف صریحآ از« فنا ء فی الله و بقا بالله » سخن گفته و همچنان ابو سعید احمد بن الخراز بغدادی متوفی سال (۲۸۰ هجری قمری)، که بنام « لسان تصوف » شهرت دارد ، در علوم فناء و بقاء چنین گفته است:

(فنا آن است که در سالک همه مرادات را از بین ببرد و بقاء آن است که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حق .)

ـ ابو القاسم جنید ابن محمد خزازنهاوندی ، مشهور به « سید الطائفه » درسال (۲۹۷) هجری به سن نود سالگی در بغداد وفات یافت .

جنید بغدادی اصول تصوف را « توضیح ، مرتب و رواج » داد ، از شدت ریاضت کاست و از فنا دم زد.

جنید نسبت به طاعت ، عدم اعتماد نشان داد و همه چیز را مظهر خدا می دید که به همین جهت فقها وعلما او را بنام « زندیق » گفته اند.

ـ ابو بکر دلف ابن جحدر شبلی ، در سال « ۳۴۴ هجری » به عمر « ۸۷ » هشتاد وهفت سالگی وفات کرد.

شبلی اولین کسی است که در مورد اصول تصوف ، از منبر به مردم توضیحات لازمه بیان کرد.

ـ ابوالمغیث حسین ابن منصورحلاج که در سال « ۲۴۴ هجری قمری » تولد شده ، از جنجالی ترین عرفای تاریخ تصوف اسلامی بود.

منصور حلاج شاگرد هریک « سهل تستری،عمر، المکی و جنید » بود و مدت «۲۰» سال در مجلس جنید اشتراک کرد .
منصورحلاج در سال ۲۹۹ هجری قمری طریقه خاصی بیان کرد و کتب چون : « طاسین الازل ، قرآن القران و الکبریت» نوشت و در موضوع « صحو و سکر » ارتباط خود را قطع کرد و به « تستر ، بغداد ، مکه ، خوزستان ، خراسان ، ماوراءالنهر ، سیستان ،هندوستان و ترکستان » مسافرت کرد ، تا اینکه در سال (۳۰۹ هجری قمری) « مطابق ۹۱۳ میلادی » از جانب دولت مقتدر عباسی به جرم انحراف از وصول دین اسلام ، در بغداد زندانی و به مرگ محکوم شد .

عطار در تذکرهّ الاولیا بنام « سرگردانی حلاج » چنین نوشته است :

(ابوعبدالله خفیف گفته است که حسین منصور عالمی ربانی است ، شبلی گفته است که من و حلاج یک چیزیم ، اما مرابه دیوانگی نسبت کردند خلاص یافتم ، وحسن را عقل او هلاک کرد.

اگراو مطعون بودی این دو بزرگ در حق او این نگفتند، و ما را دو گواه تمام است ، وپیوسته درریاضت و عبادت بود و دربیان معرفت و توحید و در زی اهل صلاح و در شرع و سنت بود و...)

ـ خواجه عبدالله انصاری بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن منصور بن محمد انصاری هراتی ملقب به « شیخ الاسلام ، شیخ الشیوخ و الحکما » است ، که در سال « ۳۹۶ هجری مطابق ۱۰۰۶ میلادی » در ولایت هرات افغانستان تولد و در بهار سال « ۴۸۱ هجری » به عمر « ۸۵ سالگی » چشم از دنیا بست.

خواجه بزرگ عبدالله انصاری ازمعروفترین و متعبد ترین متصوفین جهان، فقیه، حافظ ، واعظ ، شیخ الاسلام ابو اسماعیل و پیرومذهب امام احمد بن حنبل رحمهّ الله علیه است.

خواجه عبدالله آداب باطنی و روحی عرفان اسلامی را دقیقآ بررسی و تحقیق کرد و به آن اساس و مبنا داد و همچنان در تلقینات و حلقات درس خود ، مردم را به حیات معنوی و حقیقت عرفان متوجه میساخت.
شیخ الاسلام برعلاوه اینکه مریدان و شاگردان متعددی را تحت تعلیم و تربیه قرار داد ، کتب زیادی تصوفی را به شمول « کلمات قصار ، مناجاتها و رباعیات » نوشت و تالیف کرد که مشهور ترین اثار آنها « تفسیرقرآن کریم « تفسیر هروی » ، رساله مناقب احمد بن حنبل ، رساله اربعین فی دلایل التوحید ، باب فی الفتوهّ ، الفاروق فی الصاف ، مجالس التذ کیر، مناجات خواجه عبدالله انصاری « الهی نامه » ، شرح التعرف

لمذهب اهـل التصوف ، الخلاصه فی حدیث کل بدعـه ضلالهّ ، الرسالهّ باللغهّ العربیهّ ، القصیده فی الاعتقاد ، مـذاکرات شیخ الاسلام ، ذم الکلام و اهاله و غیره » است.

آثار که شاگردان و مـریدان خـواجه عـبدالله انصاری ، از زبـان او نوشته اند:
(طبقات الصوفیه ، القصیدهّ النونیه ، الرسالهّ الصغیرهّ ، المختصر فی اداب الصوفیه و السا لکین لطریق الحق ، صد میدان، منازل السائرین الی الحق المبین وغیره) می باشد.

قابل تذکراست که در رابط به شخصیت تصوفی و اثـار خواجه بزرگ ، شروح زیادی ازجانب مشایخ دینی، علما و دانشمندان تحریرگردیده که از جمله میتوان از کتاب بنام « شیخ الاسلام عـبدالله الانصاری الهروی» که در سال« ۱۹۶۶ میلادی» توسط مولانا محمد سعید « سعید افغانی » درجریان تحصیلش در پوهنتون الازهر « قاهره » جمهوری عربی مصر به زبان عربی نـوشته و بـه زیور چاپ رسیده است ، نام بـرد.
البته کتاب مولانا داکتر سعید افغانی از جانب محترم عزیز الله علی زاده « مالستانی » از زبان عربی به زبان دری ترجمه و درسال ۱۳۸۶ هجریشمسی در قید (۴۳۱) صفحه ، در کشور جمهوری اسلامی ایران ، به زیور چاپ رسیده است .)

ـ امام یوسف همدانی درسال « ۴۴۰ » به دنیا آمـد ودرسال « ۵۳۵ » به عمر ۹۵ ساله گی در ولایت بـادغیس افغانستان چشم از دنیا بست و جنازه آن توسط مریدانش به مرو انتقال ودرآنجا به خاك سپرده شد .
خـواجه همدانی ازجمله مشایخ طـریقت نقشبندی بود و بنام « کعبه خراسان » خانقاه بزرگی داشت .
موصوف برای اولین بار تصوف نظری وعرفانی ، شریعت وطریقت و مدرسه و خانقاه را با همدیگر مشترک ساخت، در خانقاه به درس مدرسه پرداخت، با تعلیماتش رنگ عرفانی داد ، آثارعرفانی را به تقریـرو بیان در آورده و صوفیان عارف را با بحث و جـدل و برهـان آشنا ساخت.
عطار از خواجه یوسف همدانی بنام « امـام ، امام روزگار ، صاحب اسرارجهان ، بینای کار و شمع دل افروز » یاد کرده و چنین گفته است .

صاحب اسرار جهان ، بینای کار ـ یـوسف هـمدان ، امـام روزگار
سینه پـاك و دل اگـاه داشـت ـ یوسف همدان که چشم راه داشت

ــ ابو حامد، اما م محمد غزالی طوسی از سال (۴۵۰ ـ ۵۰۵ هجری قمری) زند گی کرد .

امام غزالی شیفته متصوفـه بود و در تصوف به ابـوبکرنساج گرایش داشت ، و به مثل برادرش (شیخ محمد غزالی) پیروی کـدام طریقت خاص صوفیه نبود .
امام غزالی به فلسفه عرفانی شکل وقالب داد و همچنان کوشید تا اهـل فقه و کلام را با اهل تصوف نـزدیک ساز د و بعد از تحقیق طولانی به این نتیجه رسید که :
(باید اصحاب حال بـود ، نه ارباب قـال) .

که به همین اساس مدتی طولانی از تدریس کناره گرفت و قدم به راه بی پایان و نامعلوم معرفت الهی گذاست .

امام غزالی آثار زیادی نوشته که بگونه مثال میتوان از کتب ذیل :
« مقاصد الفلاسفه تهافت الفلاسفه ، محك النظر، معیارالعلم ، میزان العمل ، المستظهری ، حجت الحق ، الاقتصاد فی الاعتقاد ، قوائدالعقائد ، بدایه الهدایه ، المقصدالاسنی ، الجام العوام من علم الکلام ، مشکاه الانوار،جواهرالقرآن ، القسطاس المستقیم ، احیاء علوم الدین ، کیمیای سعادت وغیره » نام برد .

ـ محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی ، معروف به« الشیخ الاکبر ، محی الدین ، ابن عربی ، بحرالمعارف و مربی العارفین » است که در ماه رمضان سال « ۵۶۰ هجری قمری» چشم به دنیا گشود و در سال « ۶۳۸ هجری قمری » درسن « ۷۸ » سالگی چشم از دنیا بست و در دمشق به خاک سپرده شد .

الشیخ الاکبر از بزرگترین عرفای اسلام است ، او نظام فکری جداگانه و ویژه را ایجاد کرد و برعلاوه اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی ساخت ، بخش نظری آن را پایه گذاری نمود.

ابن عربی طریقت بنام « خاتمیه ویا وجودیه « را اساس گذاشت که نظریه (تجلی یا صدور الاهی) را تعلیم میکرد و میگفت که حقیقت در مراحل پایین تر، بدون اینکه کمبودی در مراحل بالاتر رخ دهد متجلی شده است وتمام تجلیات اعم ازظاهری وباطنی به لحاظ ماهیتی ، ماهیتی اند و به لحاظ وجودی، وجودی اند.

پیروان طریقه « وجودیه » متعقد هستند که وجود خارجی همانا وجود ذات یگانه است و از نظر شهودیه لاوجود با ظل یا ظهور اسماء و صفات ارتباط دارد و ضمناً پیروان فرقه « وجودیه » اعتقاد دارند که پروردگارعالمین درتمام مخلوقاتش حضور دارد ولی از نظر شهودیه خدا از طریق علم خود در همه اشیاء حاضر است .

ابن عربی چنین گفته است:

« سپاس خدای را که آنچه دارم تقلید از کسی نیست ، بلکه چیزی است که از قران به من عطا شده و مددی است که از پیغمبرم به من رسیده و فیض است که پروردگار من مرا به انوار آن نواخته است . »

محی الدین ابن عربی اثار متعددی نوشته است که بگونه مثال میتوان از کتب ذیل : (الفتوحات المکیه ، الألف و هو کتاب الأحدیة ، الإسرا إلی مقام الأسری ، فصوص الحکم ، الإسفار عن نتائج الأسفار ، الجلالة وهو کلمة الله ، شرح مشکلات الفتوحات المکیه ، شرح کلمات الصوفیة ، الیقین و المعرفة وغیره) نام برد.

فـــصل ششم

۱ـ اساس و نفوذ طرائق تصوفی

۲ـ طـرایق تصوفی و عـرفانی ذیل :

۱ ـ طریقت اویسیه
۲ ـ طریقت زیـدیـه
۳ ـ طریقت طیـفوریه
۴ ـ طریقت کـرخیه
۵ ـ طریقت سقطیه
۶ ـ طریقت جنیدیه
۷ ـ طریقت غزالیه
۸ ـ طریقت کبرویه
۹ ـ طریقه سهروردیه
۱۰ ـ طریقه خاتمیه
۱۱ ـ طریقت شاذلـیه
۱۲ ـ طریقت ذهبـیه
۱۳ ـ طریقت شکاریه
۱۴ ـ طریقه قـادریه
۱۵ ـ طریقت نقـشبندیه
۱۶ ـ طریقت چشـتیه
۱۷ ـ طریقت مـولـویه
۱۸ ـ طریقت نعمـت اللهیه

اساس و نفوذ طرائق تصوفی

ـ (بدنبال تشکیل خانقاه ها، درویشان وصوفیان به شکل سلسله های بزرگ اخوت در امدند که هر یک پیرو طریقتی از صوفیگری بوده و (اولیائی) و موسساتی داشتند که سلسله یا طریقه بنام ایشان خوانده می شده و ایشان نیز به نوبه خویش جانشینان یا شیوخی داشتند.
در راس طریقت یا سلسله (ولی) و شیخ بزرگ « صمدانی » « خداشناسی » که (قطب) نامیده میشود ، قرار دارد و در مجال و نقاط مختلفه(نقیبان) و شیوخ محلی و (خلفای) ایشان، جانشین وی هستند ، هر سلسله طریقتی ـ شیوه (مراقبه) روحانی ، ذکری (جلی و خفی) و آئین نامه ای و روایاتی در باره تاسیس طریقت ، سلسله و جانشینان آن دارد.
اساس طریقت صوفیه به این امر تاکید می کند که بخاطر توصل در یکی از حلقه های طریقت ضرورت است تا تحت رهبری یک (پیر) یا (مرشد) به این سلسله قدم نهاد و مرید باید در نظم خانقا ویا مدرسه ازهدایات و رهنمائی پیرخود اطاعت نماید. « ۱»)

ـ (قطبهای عرفانی جهان اسلام درآ سیای مرکزی پایگاهی قدرتمند یافت و از آن بعد، مرو و بخارا مرکز اصلی تصوف شد.
در خانقا ههای این مناطق (دراویش) درگشت و گذار و مشغول به عبادت بوده اند و (بخارا) قلب عرفان ماوراء النهرشد، که در مناطق آسیای مرکزی طریقتهای بزرگ: کبرویه (نجم الدین کبری)، نقشبندیه (بهاالدین نقشبند) ، یسویه (خوجه احمد یسوی) و عرفای بزرگی چون:
(بایزید بسطامی ، مولانا جلاالدین رومی ، خواجه عبدالله انصاری ، عطار نیشاپوری، ابوبکرشبلی ، ابوبکر واشطی ، ابوالحسن خرقانی، میرکلال غجدوانی و بسیار یدیگر... ظهور کرده ا ند « ۲ ») .

ـ (تا قرنها بعد که شمار مذاهب صوفیه بیشتر شد و در دنبال رواج تصوف سلسله ها و طرایق رایج در خانقاهها به وجود آمد ، سلسله این مشایخ به صورت توالی طبقات دنبال گردید و طبقات صوفیه مثل طبقات محدثان ،طبقات مفسران ، طبقات نحویان و جز انها شکل گرفت و مورد توجه واقع شد .
مراد از این طبقات در اینگونه تعبیر ها مجموع جماعتی بود که در سن و سال ، و در درک صحبت مشایخ با هم مشترک یا معاصر می شدند. نخستین طبقه صوفیه چنانکه در کتابهای مربوط به طبقات صوفیه یا سایر کتابهای قوم خاص آمده است ، از جمله عبارت بودند از:

۱ـ کتاب (ماللبرزخ المتالی) مولف : محمد حنفی قاری.
۲ـ کتاب (تاریخ تمدن اسلام) ، صفحه (۱۳۲) مولف : دوکتور « سعید افغانی ».

« ابوهاشم صوفی ، فضیل بن عیاض، ابراهیم ادهم ، ذوالنون مصری، بشرحافی ، حارث محاسبی ، بایزید بسطامی ، ابوسلیمان دارانـــی ، ابو حفص حداد ، احمد بن خضرویه، حمدون قصار و معروف کرخی .

طبقه دوم شامل: ابواقاسم جنید، ابوالحسین نوری، رویم بغدادی، عمرو بن عثمان مکی ، سهل بن عبدالله تستری ، محمد بن علی ترمذی و ابو سعید خراز بود.

نام ابو محمد جریری، ابو العباس ابن عطا آدمی، ابو حمزه بغدادی ، ممشاد دینوری، حسین بن منصور حلاج و خیر نساج جز و طبقه سوم.

و نام ابو بکر شبلی ، مرتعش نیشاپوری ، ابوبکر کتانی ، ابوبکر ابن یزدانیا، ابن سالم بصری وابو یعقوب نهر جوری جز طبقه چهارم بود.

طبقه پنجم : ابو العباس سیاری ،ابو القاسم نصر آبادی ، ابو منصور معمر اصفهانی ، و ابو علی دقاق را شامل می شد.

کسانی چون : ابوالعباس قصاب ، ابو اسحاق خرقانی ، ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری ، خـواجه عبدالله انصاری ، ابـو عبدالله خفیف ، ابو اسحاق کازرونی ، ابو علی فارمدی، و شیخ احمد جام ژنده پیل به نسلهای بعد تعلق داشتند که در طبقه ششم یا طبقه بعد محسوب می شدند و از همان ایام یا قـدری دیرتر ، سلاسل صوفیه منشعب شد و خانقاهها و طـرایق جداگانه به وجود آمد . « ۱» .)

جلال الدین « همایی » در کتاب غزالی نامه، درمورد سیر تصوف چنین نوشته است:

« نکته حایز اهمیت درباره صوفیه آن است که در صوفیه، فرقه هایی به وجود آمده که بیشتر آن ها در ابتدا بیان سلسله مشایخ هر فرد بوده درحالی که در کتب متصوفه بعد، همان ها، به شکل فرقه خاصی نشان داده شده اند.

بهترین شاهد این مدعی کتاب کشف المحجوب نوشته هجویری، است این کتاب که در قرن چهارم هجری قمری نگاشته شده، از دوازده یا به عبارت تمام تر از چهارده فرقه نام می برد و تعداد فرق صوفیه را از این عدد فراتر نمی برد.
در حالی که می دانیم فرقه های بسیاری بعدها ساخته شده و تاریخ تأسیس خود را به صدها سال قبل نسبت داده اند.

فرقه هایی از قبیل ادهمیه، اویسیه، کمیلیه، صدیقیه، حَسَنیه، و صدها فرقه دیگر که هیچکدام، توسط هجویری مورد اشاره قرار نگرفته اند. »

۱ــ کتاب « دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، جلد ۸ » ، مولف : داکتر زرین کوب .

طرائق تصوفی و عرفانی

طرایـق تصوفی و عرفانی مشهور عبارت اند:
« طریقت اویسیه ، طریقت زیـدیـه، طریقت عجمیه ، طریقت طیفوریه ، طریقت کـرخیه، طریقت سقطیه ، طریقت جنیدیه ، طریقت گـازرونیه، طریقت رفاعیه، طریقت غـزالیه، طریقت کبرویه ، طریقت خاتمیه، طریقت شاذلـیه، طریقت بکتاشیه، طریقت بـدویـه، طـریقت ذهبـیه ،طـریقت شکـاریه ، طریقت قـادریه، طریقت نقـشبندیه، طریقت چشـتیه، طریقت مـولـویه ، طریقت سهـروردیه ، طریقت نعمـت اللهیه وغـیره » است.

قابل تذکر است که طـرایق متذکره بنام شیخ ، مرشد و یا پیر(اولیائی) مسما بـوده ، که بعد از وفـات شان « شیوه، آئیـن نامــه و سلسله » طریقتشان به مرورزمان از بـین رفته و یا بنام « جانشینان یا شیوخی » تغیرنام کرده و یا هم بشکل « میراثی » سلسله شان ادامـه دارد.

ضمناً قابل یاددهانی است که:

در این بخش در رابطه طرایق مشهور و خاصتاً چهار طرایق: « طریقت قـادریه ، طریقت نقـشبندیه، طریقت چشـتیه، طریقت مـولـویه ، طریقت سهـروردیه ، طریقت نعمـت اللهیه » که در افغانستان رایج هستند معلومات مختصر ذیل با استفاده از امکانات دست داشته ام، تـوام با استناد ازکتب « مشایخ ، محققین ، مولـفین» وهمچنان با استفاده از یادداشتها ، چشم دیدها و صحبت های زنده من « مولف » با اهـل تصوف و عرفان و اهـل خـبره ، میباشد ، نـگاشته میشود.

طریقت اویسیه

طریقت اویسیه منسوب به ابوعمرو « اُوِیْس » بن عامر قَرَنی معروف به اویس « قـرنی » میباشد و در سال (۳۷ هجری قمری) به شهادت رسیده است.

صوفی اویسی کسی است که خودش درعروج روحانی طریقت بجائی رسیده و با مرشد بیعت مستقیم و صحبت نداشته باشد.
حضرت اویس « قرنی » در زمان حیات حضرت محمد « ص » ، در یمن و ظاهراً در فاصله ای دور از آن حضرت می زیسته است، امّا مشخصاً او بر مبنای حقیقت تعالیم اسلام که باطناً از حضرت محمّد (ص) دریافت نموده ، زندگی کرده است.

شیخ فریدالدین ابوحامد محمّد عـطّار در مورد اویس قرنی « رض » درتذکـرة الاولیا چنین گفته است:

(آن قبله تابعین ، آن قـوه اربعین ، آن افتاب پنهان ، آن هم نفس رحمن ، آن سهیل یمنی اویس قرنی « رض ».)

شیخ فریدالدین «عـطّار » مینوسد که از اویس « قرنی » پرسیدند که خشوع در نماز چیست؟
گفت : آنکه اگر نیزه بر پهلوش زنند در نماز خبرش نبود.
گفتند چونی؟
گفت: چگونه باشد کسی که بامداد برخیزد و نداند که شبانگاه خواهد زیست یا نه؟

گفتند : کار چگونه است؟
گفت: وا قِلةَ زادٍ وا طولَ طریقاه. [آه از بی زادی و درازی راه].

و گفت اگر تو خدای را تعالی پرستش کنی به عبادت آسمانها و زمینها از تو به بنپذیرد تا باورش نداری.

گفتند چگونه باورش داریم؟

گفت ایمن نباشی بدانچه تو را فرا پذیرفته است و فارغ نبینی خویش را تا در پرستش او به چیزی دیگرت مشغول نباید بود.

گفت هر که سه چیز را دوست دارد دوزخ بدو از رگ گردنش نزدیکتر بوَد؛ طعام خوش خوردن و لباس نیکو پوشیدن و با توانگران نشستن...».

طریقت زیدیه

طریقت زیدیه مربوط به عبدالواحد بن زید که در سال » ۱۷۷ هجری قمری » وفات یافته ، میباشد.
عبدالواحد از جمله مریدان حسن بصری بود، تعلیمات طریقتش « تجرید و تفرید » بود .
(صوفی باید از نظر ظاهر از عوارض حیات دوری جوید و از نظر باطن چشم به پاداش نداشته و فقط به خاطر رضای ذات حق ، سیر و سلوك کند .)

از نظر تاریخی زیدیه به فرقه های مختلفی (المطرفیه، سالمیه، القاسمیه، المؤیدیه، الصالحیه، بتریه، سلیمانیه، ناصریه، الجارودیه، حریریه، الهادویه...) اطلاق شده است که همگی ایده قیام علیه حاکم ظالم را در پیش گرفته اند و تنها فرقه ی هادویه در شمال یمن باقی مانده است .

زیدیه در یمن:

طریقت زیدیه در یمن ؛ در سال « ۲۸۴ هجری» توسط الهادی الی الحق، نوهٔ قاسم بن ابراهیم، که ازسوی قبایل محلی به امید حل اختلافاتشان دعوت شده بود، تأسیس شد.

گرچه از زمان ظهور اسلام گرایش‌های شیعی در بخش‌هایی از اسلام ظهور کرده بود، شواهد اندکی از فعالیت خاص زیدی پیش از ورود او وجود دارد.

الهادی پایتخت خود را در صعده قرار داد. او و پسرانش محمد المرتضی و احمد الناصر الدین الله، که هر دو بعدتر به عنوان امام شناخته شدند، در مسجد جامع آنجا به خاک سپرده شدند، و صعده زان پس به عنوان پایگاه مستحکم ایمان و آموزش زیدی در یمن باقی مانده است.
تعالیم الهادی در شریعت، که در کتاب الاحکام و کتاب المنتخب او نوشته شده، مبتنی بر تعالیم پدربزرگش قاسم بود ولی مواضع شیعی تری اتخاذ کرد، مثلاً در خصوص شیوهٔ شیعی فراخوانی به نماز.

مکتب فقهی هادویه در بین زیدیان یمن تنها مکتب مورد پیروی شده است. در خداشناسی آموزهٔ او نزدیک به مکتب معاصر بغداد در معتزله است، ولی او توافق خود با آن را صریحاً اعلام نکرد.

طریقت طیفوریه

طریقت طیفوریه از جانب ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان بسطامی ، ملقب به « امام العلما » که از سال « ۱۶۰ تا ۲۴۰ هجری قمری» زندگی داشت، تاسیس گردید و سلسله آن به طریقت بنام « خواجگان و متعاقباً نقشبندیه » تغیر نام کرد.

طریقت طیفوریه به نام های (شامیه یا مداریه) نیز نامیده شده ، و ان را بنام بدیع الدین شاه مدار که درمکن پورکشورهندوستان ، مدفن است، منسوب میسازند.

بایزید بسطامی موسس و بنیادگذار مکتب سکر در تصوف است ، که از اعمال طریقتش (مبالغه درتقوی ،طهارت ، ذکرنفی واثبات) میباشد وهمچنان تعلیماتش (مستی « سکر» و هشیاری « صحو») میباشد.

بایزید بسطامی نامش « طیفور بن عیسی بن آدم » در میان صوفیه مقام فوق العاده ای داشت و به بنام « سلطان العارفین » معروف بود.

شیخ فرید الدین « عطار » درتذکرة الأولیاء در مورد شیخ بایزید « بسطامی » چنین نوسته است:

« القاب مهمی شیخ بایزید « بسطامی » عبارتاً از: «برهان المحققین» و «خلیفه الهی» و «علامه نامتناهی» و «اکبر مشایخ» و «اعظم اولیاء » است .

همچنان شیخ عطار در مورد شیخ بایزید « بسطامی » بیان میکند:

« آن خلیفهٔ الهی، آن دعامهٔ نامتناهی، آن سلطان العارفین ، آن حجة الخلایق اجمعین، آن پختهٔ جهان ناکامی، شیخ بایزید بسطامی رحمةالله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیا بود، و حجت خدای بود، و خلیفهٔ بحق بود، و قطب عالم بود، و مرجع اوتاد، و ریاضات و کرامات و حالات و کلمات او را اندازه نبود .
در اسرار وحقایق نظری نافذ، و جدی بلیغ داشت، و دائم در مقام قرب و هیبت بود. و غرقهٔ انس و محبت بود پیوسته تن در مجاهده و دل در مشاهده داشت، و روایات او در احادیث عالی بود، و پیش از او کسی را در معانی طریقت چندان استنباط نبود که او را گفتند که در این شیوه همه او بود که علم به صحرا زد و کمال او پوشیده نیست، تا به حدی که جنید گفت: بایزید در میان ما چون جبرائیل است در میان ملائکه.»

طریقت کرخیه

طریقت کرخیه از طرف ابومحفوظ معروف بن فیروز کرخی که درسال (۲۰۰ هجری قمری مطابق ۸۱۵ میلادی) وفات یافته ، اساس گذاشته شد.

معروف کرخی که ازجمله عارفان برجسته مکتب بغداد بود ، به این امر عتقاد داشت که اساس تقوی پرهیز از منهیات و دوری از تمنیات نفس است، و به هراندازه که از آن اجتناب ورزیده شود ، به یقین و اطمینان نایل میگردد .

معروف کرخی از بزرگان صوفیه در قرن دوم بود ؛ بسیاری از فرقه‌های تصوف مانند « نعمت‌اللّهیه و ذهبیه » خود را متعلق به سلسله معروف کرخی مشهور به « سلسله السلاسل » مسما مینمایند .

شیخ فرید الدین « عطار» درتذکرة الأولیاء در مورد شیخ ابومحفوظ « کرخی » چنین نوسته است:

«آن همدم نسیم وصال، آن محرم حریم جمال، آن مقتدای صدر طریقت، آن رهنمای راه حقیقت، آن عارف اسرار شیخی، قطب وقت، معروف کرخی رحمةالله علیه، مقدم طریقت بود و مقدم طوایف بود و مخصوص بانواع لطایف بود و سید محبان وقت بود.

خلاصه عارفان عهد بود بلکه اگر عارف نبودی معروف نگشتی کرامت و ریاضت او بسیار و در فتوت و تقوی آیتی بود و عظیم لطفی و قربی تمام داشته است و در مقام انس و شوق بغایت بوده است ».

طریقت سقطیه

طریقت سقطیه از جانب ابوالحسن سری ابن المغلس السقطی ،که درسال « ۲۵۳ هجری قمری مطابق ۸۶۷ میلادی » در سن « ۹۸» سالگی چشم از دنیا بست ، اساس گذاشته شد .
سری سقطی از جمله مریدان معروف کرخی بود ؛ اوعلاوه بر ریاضت از شوق و محبت سخن میگفت و اولین عارفی است که دربغداد ، سخن از حقایق و توحید گفت و در میان سخنان وی، دقایق فراوانی دربارهٔ مباحث عمده عرفانی از جمله :
« زهد، مجاهده، انس و هیبت، خوف، اندوه، شکر، یقین، صبر، اخلاص، ذکر، عشق، فراست، غیرت، اهمیت صحبت استاد، شوق، اهمیت اطاعت ازمشایخ، سماع، مشاهده، محبت و وجد » شامل است.
باید خاطر نشان ساخت که :
بسیاری از مشایخ عراق در قرن سوم از مریدان او بودند که از جمله میتوان از: احمد بن عاصم « انطاکی » ، ابوالحسین « نوری» ، ابوسعید «خرّاز » و ابوحمزه « بغدادی» و غیره نام برد که به مصاحبت و خدمت او در آمده بودند.

شیخ فرید الدین « عطار» درتذکرة الأولیاء در مورد شیخ ابوالحسن « سری » چنین نوسته است:
« آن عالم ربانی آن حاکم حکم روحانی آن قدوهٔ قافلهٔ عصمت آن نقطهٔ دایرهٔ حکمت آن محرم صاحب سری شیخ ابوالحسن حصری رحمةالله علیه شیخ عراق بود و لسان وقت و حالی تمام داشت و عبارتی رفیع. بصری بود و به بغداد نشستی و صحبت شبلی داشتی و معبر عظیم بودی و در بغداد با اصحاب خود سماع کردی. در پیش خلیفه او را غمز کردند که: قومی به هم درشده‌اند و سرود میگویند و پای میکوبند و حالت می‌کنند و در سماع می نشینند.
مگر روزی خلیفه برنشسته بود در صحرا و حصری به اصحاب شدند، کسی خلیفه را گفت: آن مرد که دست می‌زد و پای می‌کوبد اینست.
خلیفه عنان بازکشید، حصری را گفت: چه مذهب داری؟ گفت مذهب بوحنیفه داشتم به مذهب شافعی باز آمدم و اکنون خود به چیزی مشغولم که از هیچ مذهبم خبر نیست.
گفت: آن چیست؟ گفت: صوفی. گفت: صوفی چه باشد؟ گفت: آنکه از دو جهان بدون او به هیچ چیز نیارامد و نیاساید. گفت: آنکه دیگر. گفت: آنکه کار خویش بدو بازگذارد که خداوند اوست، تا خود به قضاء خویش تولی می‌کند.
گفت: دیگر. حصری گفت: فماذا بعد الحق الا الضلال، چون حق را یافتند به چیزی دیگر ننگرند. خلیفه گفت: ایشان را مجنبانید که ایشان قومی بزرگ‌اند که حق تعالی را نیابت کار ایشان دارند... » .

طریقت جنیدیه

طریقت جنیدیه توسط ابوالقاسم جنید ابـن محمد خـزاز که درسال « ۲۹۸ هجری قمری» دربغداد چشم از دنیا بست، اساس گذاشته شد.

ابوالقاسم جنبد (بغـدادی) از مریدان سری سقطی است، او از شدت ریاضت کاست ، دم از فنا زد و وحدت وجود را که از چندی در بیـن زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت ، علنی کرد که به همین بنیاد وی به نام « طاووس عارفان یا طاووس العلما » معروف گردید است.
شیخ جنید در بغداد مکتب بزرگ داشت، تدریس او براساس صحو وعشق قرار داشت و مخالف روش سکر « مستی » بود.

ابوالقاسم جنبد « بغدادی» در زمان خود با فِرق صوفیه و متفکران مذهبی از نقاط مختلف آشنا بود و با آنها تماس داشت.
او نخستین کسی بود که تصوف را مقبول اهل شریعت گردانید. سخنان گزاف و طامات صوفیه را کنار زد و اصول آن‌ها را حفظ نمود و بدین سبب او را « شیخ الطایفه » گفتند.
حتی محافظه کاران ضد صوفی مانند ابن تیمیه و ابن قیّم از وی حساب می‌بردند و از طریقت او تعریف می‌کردند.

شیخ فرید الدین « عطار» درتذکرة الأولیاء در مورد شخصیت جنبد « بغدادی» چنین نوشته است :
« آن شیخ علی الاطلاق آن قطب با ستحقاق آن منبع اسرار آن مرتع انوار آن سبق برده باستادی سلطان طریقت جنید بغدادی رحمة الله علیه شیخ المشایخ عالم بود و امام الائمه جهان و در فنون علم کامل و در اصول و فروع مفتی و در معاملات و ریاضات و کرامات و کلمات لطیف و اشارات عالی بر جمله سبقت داشت.
او از اول حال تا آخر روزگار پسندیده بود و قبول و محمود همه فرقت بود و جمله بر امامت او متفق بودند و سخن او در طریقت حجت است و به همه زبانها ستوده و هیچکس بر ظاهر و باطن او انگشت نتوانست نهادن به خلاف سنت و اعتراض نتوانست کرد مگر کسی کور بود و مقتدای اهل تصوف بود و او ر ا سید الطایفه گفته اند و لسان القوم خوانده‌اند و اعبدالمشایخ نوشته‌اند و طاوس العلماء و سلطان المحققین در شریعت و حقیقت باقصی الغایه بود و در زهد و عشق بی‌نظیر و در طریقت مجتهد و بیشتر از مشایخ بغداد در عصر او و بعد از وی مذهب او داشته‌اند و طریق او طریق صحو است بخلاف طیفوریان که اصحاب بایزید اند و معروف ترین طریقی که در طریقت و مشهور ترین مذهبی مذهب جنید است ... ».

طریقت غزالیه

طریقت غزالیه منسوب به شیخ ابوالفتوح مجدالدین احمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی ، برادر کوچکتر امام ابوحامد محمد غزالی است ، که در سال (۵۱۷ هجری) در قزوین وفات یافت.

شیخ غزالی از جمله مریدان ابوبکرنساج است وهمچنان در مدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد . شیخ غزالی آثار زیادی دارد که از جمله میتوان از:

« لباب‌الاحیا ، الذخیره فی علم البصیره، بحرالحقیقه ، رساله‌العشقیه ، سوانح العشاق وغـیره » نام برد و ضمناً چنین سروده است:

کس را پس پرده‌ی قضا راه نشد
و ز سر قـــدر هیچ کس آگـاه نشد
از روی قیاس هر کسی چیزی گفت
معلوم نگشت و قصد کـوتـاه نشد

قابل تذکر است که اذکار در طریقت غزالیه به سه نوع است:
۱ ـ نفی و اثبات . ۲ ـ ذکر اسم ذات . ۳ ـ ذکر هو.

طریقت کبرویه

طریقت کبرویه منسوب به شیخ نجم الدین کبرای خوارزمی بن احـمد بن عمر خیوقی است . طریقت کبرویه در اسیای میانه انتشار بیشتر یافت و ذ کر خفی در آن معمول میباشد.

شیخ انسان دلیر و با شهامت بود ، که در مورد چنین قصه مینمایند : مغولها در سال (۶۱۸ هجری) می خواستند تا شهر خوارزم را که شیخ در آن اقامت داشت، تسخیر نمایند.
مـغولها به شیخ نجم الدین پیام فرستاد تا با مـریدان خویش یکجا شهر را بدون مقاومت ترک نمایند . اما شیخ درمقابل پیام مغولها مخالفت نموده ، گفت :
(در روز راحت من در کنار این مردم بودم وحال که شهرو حیات شان مورد خطراست، از آنها جدا نمی شوم .
شیخ با مردم شهرخـوارزم باقی ماند و مسلحانه درمـقابل مغولها جنگید تا اینکه بدست مغولها به شهادت رسید.)

طریقت سهروردیه

طریقت سهروردیه منسوب ابوالنجیب عبدالقادر بن عبدالله سهروردی است ، که از سال « ۴۹۰ ـ ۵۶۳ هجری » حیات داشت .

سهروردی در رابطه به تصوف چنین گفته است :
تصوف « آغازش علم ، میانش عمل و آخرش موهبت » است .

سلسله سهروردیه توسط شیخ شهاب الدین ابو حفص عمربن محمد بن السهروردی ملقب به« شیخ الاشراق » که از سال (۵۳۶ ـ ۶۳۲ هجری) می زیست ، انتشار داده شد.

شهاب الدین سهروردی با عبدالقادر گیلانی رهبر طریقه قادریه ملاقات داشته وهمچنان سعدی شیرازی شاعر معروف ، از جمله مریدان وی میباشد که دروصف شیخ خویش (سهروردی) چنین سروده است :

مرا شیخ دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی اینکه درنفس خودبین مباش
دگر آنکه در جمع بدبین مباش

از طریقت سهروردیه ، سلسله های مختلف بنام های(جمالیه ،جلالیه، زینبیه و خلوتیه) در اسیای مرکزی و « نعمتهّ اللهیه و صفویه » در کشو رایران انتشار یافت و همچنان سلسله این طریقت را شیخ زکریای « مو لتانی» و شیخ فخرالدین « عراقی » درکشور هندوستان رایج داده اند و از آن طریق به کشور افغانستان انتشار یافت .

درطریقت سهروردیه « نعت و مناجات خوانی ، ذکر و منقبت خوانی » معمول بوده و پیروانشان در خانقاه از « ساز و سرائیدن » جلوگیری مینمایند .

طریقت خاتمیه

طریقت « خاتمیه و یا وجودیه » منسوب به محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی ، معروف به « الشیخ الاکبر، محی الدین ، ابن عربی ، بحرالمعارف و مربی العارفین » است که در ماه رمضان سال « ۵۶۰ هجری قمری» چشم به دنیا گشود و در سال « ۶۳۸ هجری قمری » در سن « ۷۸ » سالگی چشم از دنیا بست و در دمشق به خاک سپرده شد.

اذکار طریقت خاتمیه مثل طریقت قادریه و شغل آن به طریق مبدآ و معاد و فکر وحدت وجود است .

ابن عربی عرفان نظری را مورد بحث و مداقه قرار داد و در ایجاد و گسترش مکتب وحدت الوجود کوشید .

طریقت شاذلیه

طریقت شاذلیه منسوب به ابو الحسن علی بن عبدالله شاذلی مغربی که از سال (۵۹۱ ـ ۶۵۶ هجری قمری) زندگی داشت ، میباشد .

از این طریقت سلسله های بنام (جوهریه ، وفائیه، مکیه ، هاشمیه ، عفیفیه ، قاسمیه وخواتریه) درکشورمصرو(شیخیه، ناصریه، حبیبیه و یوسفیه) در مغرب انتشار یافت وهمچنان ریاضات ، زهد ،کثرت صوم و تقلیل نوم و سکون درصحرا؛ درآن رایج است.

اقای حنا فاحوری و خلیل جر در صفحه « ۳۰۰ » کتاب بنام تاریخ فلسفه در جهان اسلامی پیرامون پیروان طریقت شاذلیه نوشته اند :

پیروان طریقت شاذلیه اهل خانقاه نیستند ، از کسی کمک نمی طلبند و پایه اعتقاد شان به پنج اصل استوار است :

۱ـ خوف از خدا درنهان و اشکار.

۲ـ پیروی ازسنت در قول و عمل.

۳ـ عدم اعتنا در شادی و غـم مردم .

۴ـ تسلیم اراده حق بودن در کارهای خورد و بزرگ .

۵ـ پناه بردن به درگاه الهی ، در حالت های شادی و غم .

طریقت ذهبیه

طریقت ذهبیه : را میرعبدالله « برزش آبادی » بن عبدالحی علی الحسین ملقب به « مجذوب » ، متولد « ۷۷۰ تا ۷۸۰ قمری » در برزش آباد شهر مشهد، تاسیس کرده و از طریقت کبرویه سرچشمه گرفته و به اهل تشیع منسوب است.

طریقت ذهبیه از قُطب، مردان کامل و اولیای جزئی هستند که از طریق سلوک الهی مدارج و کمالات را طی نموده و بعد از مرحله فنا به مرحله بقای بالله رسیده و به درک [فیض ولی علی الاطلاق و امام زمان به عنوان قطب الاقطاب زمان رسیده باشد.

از قطب‌های آنها به : « معروف کَرخی ، سَرِی سَقَطی ، جُنید بغداد ی و شهاب‌الدین سهروردی اشاره شده است.

قطب‌های اخیر این سلسله پرویز سلماسی ، میرزا احمد نایب‌الایاله تبریزی و حب حیدر بودند.

طریقت ذهبیه: قطب را قطب ناطق و جانشین وی را در ایام حیات استادش، قطب صامت می‌نامند. اصطلاح ناطق و صامت، از اصطلاحات خاص فرقه اسماعیلیه است که برخی در تصوف به کار میبرند .

طریقت ذهبیه : مثل سایر طرائق تصوفی ملتزم به مراسم خانقاهی است. از جمله این مراسم، خرقه پوشی قطب‌ها است که از قطب قبلی به قطب بعدی منتقل میشود .

ضمناً باید خاطرنشان ساخت که :

در طریقت ذهبیه سماع یا رقص مروج است و فرهنگ مراد و مریدی که در میان آنها زیاد است.

طریقت شطاریه

طریقت شطاریه : منسوب به عبدالله « شطار» متوفی سال (۸۳۲ هجری) میباشد و اصول آن توحید مطلق و رد فنا است .

طریقت شطاریه: از رسوم طریقت نقشبندیه سرچشمه گرفته ؛ زیرا اکثریت از پیروان طریقت شطاریه بخصوص ان تعداد که اهل مدینه بودند، به طریقت نقشبندیه راه یافتند، و در میان شعبه مظهریه نقشبندیه، شیوخ نیز مجاز شدند که به شطاریه و سایر طرق وارد شوند.

باید خاطر نشان ساخت که : سرعت « سلوک» در طریقت شطاریه پر سرعت ترین است. استاد (پیر) با ورود به مسیر شطاری،شاگرد (مرید) را از پایگاه مقام (ایستگاه) شریعت بلند می‌کند و در یک حرکت او را به طریقت ارتقاع میدهد.

سپس، بسته به ظرفیت هر شاگرد، با دقت هدایت می‌شود و در مراحل پیشرفته حقیقت و معرفت پیش میرود.

پیروان طریقت شطاریه متعقد هستند که کلید معنا و اسرار قرآن را در دست دارند و دارای علم پنهان «حروف المقطیات» هستند.

البته افشای این علم به صورت علنی ممنوع است زیرا این «امانتی» از علی و محمد است و هرگونه خیانت درامانت و سوء استفاده از این علم، « گناه کبیره » به حساب میبرند .

همچنان باید یاددهانی کرد که :

طریقت شطاریه مفهوم فنا « نابودی نفس » را قبول ندارند. در این طریقت مستی و ازخود بی خود شدن و رهایی از دنیا و خودپرستی، لحاظ داشتن صفات شاعرانه پسندیده می‌باشد که به سکر طیفوری معروف است .

طریقت قادریه

طریقت قادریه منسوب به شیخ ابو محمد محیی الدین عبدالقادر گیلانی بغدادی ملقب به قطب الاعظم (غوث الاعظم) است که در سال (۴۷۰ هجری قمری) متولد و در سن ۹۰ سالگی در سال(۵۶۱) هجری قمری وفات یافت و در مدرسه اش واقع « بغداد » دفن گردید .

پیرامون نسب شیخ « گیلانی »، در صفحه « ۲۴» کتاب بنام : « الفتح الربانی » چنین نوشته شده است :

(نسب شیخ « محیی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح بن ابی عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن المثنی بن امیر المومنین محمد الحسن بن امیرالمومنین علی بن ابیطالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین » می باشد.)

بیعت صوفیه برای اولین بار در زمان شیخ گیلانی بوجود آمد، پیروان این مکتب به وحدت وجودی هستند و به محبت و خدمت شهرت دارند ، رنگ سبز نشانه این سلسله میباشد و همچنان ذکر آنها با صدای بلند « ذکر جهریه » می باشد.

طریقت قادریه در(عراق ، ترکیه ،هند ، افریقا بخصوص در سودان ، سنگال و نیجریه) نفوذ بیشتر پیدا کرد ، ضمناً تا قرن نهم هجری درکشور ایران پیروان زیاد داشت، ولی پس از پیروزی نظام شیعی صفوی؛ پیروان قادریه که سنی مذهب بودند از ایران رانده شدند و همچنان در افغانستان سلسله این طریقت ، توسط خاندان (گیلانی) رایج داده شده است.

ـ طریقه قادریه درعراق:

سلسله طریقت قادریه در مناطق کردنشین عراق به وسیله (بابا رسول برزنجی) رواج داده شد.

پیروان طریقت (دراویش قادری) درک حقیقت و روشنی روح و وصول به حق را در قیل و قال و سماع می دانند و معتقدند که لذت جسم موجب شادمانی روح می شود.

پیروان طـریقت در مجالس ذکر خود با حضور مرشد دف می زنند و به روش خاص سرو گردن خود را ابـتدا آهسته و به تدریج سریع تر حرکت می دهند و تا آخرین قدرت و توانایی خود ، این کا ر را ادامه می دهند ، به عالـم جذبه می رونـد و آن قـدر به ذکر ادامه می دهـند تا به خسله برسند و از خود بی خود شوند و در این حالت دست به اعمالی می زنند که هر بیننده را شگفت زده می نمایند.
ذکر در (دراویش قادری) بر دو نوع (ذکر نشسته به نام « تهلیل » و ذکر ایستاده به نام « هره ») میباشد.

ذکـرنشسته (تهلیل) : حلقه وار می نشینند و شیخ یا خلیفه و یا رهبری که ذکر را به عهده دارد ، در حلقه مریدان قرار می گیرد ودرحالی که تسبیحی در دست دارد به رهبری ذکر میپر دازد .

ذکـر استاده (هره): مریدان به طور ایستاده حلقه ای را تشکیل داده و خلیفه و یا شیخ دروسط حلقه ایستاده و رهبری ذکر را به عهده میگرد ، البته این ذکـر با اهنگ طبل (طاس) ، دف و شمشال همراه است و معمولآ درشب های سه شنبه و یا شب های جمعه در (تکـیه) به دوری (پی) بر گذار میگردد.

ـ طریقه قـادریه در افغانستان:

طریقیت قادریه بر دو شاخه هریک : قادریان نسبی « سادات گیلانی » و قاردیه حسبی « گیلانی » میباشد :

۱ ـ قادریان نسبی « سادات گیلانی »:

قادریان نسبی « سادات گیلانی » از نسل شیخ عبدالقادر « گیلانی » بنیانـگذار طریقت قادریه بوده، به عنوان رئیس سادات گیلانی-ها تعیین شد که با لقب « نقیب ـ الاشراف» شهرت یافت.
سادات قادری هریک : پیرسید سعدالله « گیلانی »، پیرسید محمد شریف « قادری »، پیر سید محمد نجیب « قادری » ، سید محمد منیرشاه « گیلانی » و دیگران در دوره سلطنت تیمورشاه « درانی » به ولایت هرات افغانستان عودت و به فعالیت تصوفی آغارکردند.

۲ ـ قادریان حسبی « گیلانی »:

ساحه نفـوذ طریقت قـادریه در قـرن شانزدهم مـیلادی از بغداد به کشورهندوستان وسعت پـیدا کرد وبا نفـوذ درمیان قبایل پشتوننشین، زمینه انتشارآن درافغانستان مساعد شد و به تدریج درمناطـق چون : (کـابل ، وردک ، قندهار، پکتیا ، ننگرهار و اقوام کوچی نشین) پیروان یافت.

رهبری طریقت قادریه هریک :
پیر سید حسن « گیلانی » مشهور به سید نقیب پدر پیر سید احمد « گیلانی» ، پیر سید علی « گیلانی » پدر پیر سید اسحاق و سید ابراهیم « گیلانی »، دو برادر بودند که در دهه دوم قرن نوزدهم میلادی از کشورعراق به شرق افغانستان در« چهارباغ ولایت ننگرهار» عودت کرده و متعاقباً در شهرکابل اقامت اختیار کردند.

بعد از اینکه پیر سیدحسن « گیلانی » و پیر سیدعلی « گیلانی » بحق رسیدند، رهبری طریقت در سال (۱۹۴۷میلادی) به شکل مورثی به پیر سید احمد « گیلانی » رسید.

پیر سید احمد « گیلانی » در پهلوی فعالیت تصوفی ، حزب محاذ ملی افغانستان را تاسیس کرد و همچنان به صفت رئیس شورای عالی صلح افغانستان ، اداره امور را رهبری میکرد ، که در سن « ۸۵ سالگی» درسال « ۱۳۹۵هجری شمسی » چشم از جهان بست و به دیار حق پیوست.

ـ معرفی بعضی از مشایخ طریقت قادریه:

ـ عبدالقدیر ولد حسن اخندزاده ملقب به « مولانا نجم الدین اخندزاده ، ملا کابل و یا هده صاحب » متوفی سال « ۱۳۲۰هجری قمری » یکی از مشایخ با نفوذ طریقت قادریه بود، که بنام ایشان مدرسه بزرگ دینی بنام (مدرسه عالی نجم المدارس ننگرهار) تاسیس گردید و از سال(۱۹۴۹ میلادی) به بعد ، مولانا محمد سعید « سعید افغانی » فرزند غازی مولوی عبدالمجید (درعصر خود از جمله مشایخ بزرگ تصوف، خطیب و سرمدرس مسجد جامع تیگری مرکزولایت لغمان) برای مدت ده سال مسوولیت مدیریت این مدرسه را به عهده داشت.

قابل تذکر است که مولانا سعید افغانی ، در شماره های « ۴ تا ۸ » جریده (النجم) عقرب سال (۱۳۳۷هجری شمسی) مطابق (۱۹۵۸ میلادی) که خود موسس و مسوول نشرآن بود، دررابطه بیوگرافی و شخصیت تصوفی (مولانا نجم الدین اخونزاده) معلومات مفصل بدست نشر سپرده ، و چنین مینگارد:
(مولانا نجم الدین اخونزاده صاحب ملقب به (هده صاحب) متوفی سال (۱۳۱۹ هجری قمری) یکی از مشایخ بزرگ تصوف بود ، درعلمیت، تقوی، محبت، مهربانی، شهامت ، دلیری و خدمت به وطن و مردم ، نام شایسته داشت و منحیث صوفی واقعی از نام طریقت (قادریه شریف) به وعظ و تدریس می پرداخت و در این راه صدها طالب دینی را به فیض علمیت خویش مستفید ، و در راه دین مقدس اسلام ؛ هدایت و رهنمائی کرد.

همچنان یکی از خواص عالی ، اخندزاده صاحب این بود که منحیث مجاهد واقعی به وطن و مردم خدمت میکرد و در این راه مریدان و مخلصانش را تشویق و موظف می ساخت تا در امور اجتماعی نیز حضور فعال داشته باشند.)

ضمناً قابل تذکر است که اخیراً از جانب نویسنده توانا سرمحقق عبدالله خدمتگار بختانی، کتابی بنام « دهدی اخوندزاده مولانا نجم الدین » در رابطه معرفی شخصیت اخندزاده صاحب ، به زیور چاپ رسیده است و همچنان استاد امین الدین « سعیدی » مسوول مرکز کلتوری « د حق لاره » مجموع از جراید « النجم » مولانا سعید افغانی که تقریباً نیم قرن قبل « ۱۳۳۷ هجری مطابق ۱۹۵۸ میلادی » در رابط شخصیت تصوفی (مولانا نجم الدین اخونزاده) نوشته و بدست نشرسپرده اند ، بشکل کتاب بنام « النجم » جمعبندی، تهیه ، ترتیب و به زیور چاپ رسانیده است.

ـ مولوی عبد الشکورمجددی ملقب به«حضرت صاحب بتخاک کابل» شخصیت روحانی، عالم ، مجاهد و با تقوا بود، و از جمله مشایخ بانفوذ طریقة قادریه بشمار میروند.

حضرت صاحب بتخاک مرید جناب حضرت نجم الدین « اخندزاده » صاصب ملقب « پیرصاحب هده ننگرهار» که ازجمله مشایخ بانفوذ طریقه قادریه در عصر خود بودند، میباشد و تحت رهنمائی آن شخصیت روحانی به مجاهدت وریاضت پرداخته اند.

ـ مولوی عبدالغنی « مولوی صاحب قلعه بلند » یکی از مشایخ بزرگ طریقه قادریه شریفه بود وهمچنان در طریقه (نقشبندیه ، چشتیه و سهروردیه) نیز اجازه داشت.

مولوی صاحب قلعه بلند در سال « ۱۳۳۳» هجری شمسی با میاگل جان آغا در تگاب مدرسه یی بنا کرد و به عنوان « شیخ الحدیث » درآنجا طالبان مدرسه را تدریس میداد، موصوف شاگردانی بیشماری داشت ، علاقه نداشت مرید بگیرد ، اما اگر کسی زیاد پافشاری میکرد ، میگفت : (نماز و روزه ات را تعقیب کن ، و اگر کسی را طریقه میداد ، او را در زهد و تقوی بسیار تأکید میکرد .)

ـ غازی مولانا عبدالمجید « رحمة الله علیه » فرزند ملا سید امیر متوفی سال « ۱۳۲۰» درعصر خود از جمله مشایخ بزرگ تصوف « طریقه قادریه شریفه» خطیب و سرمدرس مسجد جامع تیگری مرکزولایت لغمان و مجاهد راستین استقلال و آزادی افغانستان بود.

مولوی عبدالمجید در دنیای تصوف به درجه بلند روحانی رسیده و علایم و شواهد قوه قدسیه و نفس مطمینه در آن مشهود بود . موصوف در شهامت ، دلیری ، صداقت، ایمانداری، محبت و مهربانی شهرت داشت و همچنان « مریدان ، مخلصان، شاگردان و دوستان » از فیض و برکت علمی و تصوفی شان ؛ مستفید شده اند.

مولانا داکتر سعید افغانی فرزند ارشد غازی مولانا عبدالمجید در کتاب بنام « زما ژوند » در مورد پدر بزرگوارش چنین نوشته است:
(زما مرحوم پلار مولوی عبدالمجید د ملا سید امیر زوی ، په قام صافی ، د لغمان د ولایت د عمرزیو په قریی او د خیرآباد په کلی کښ اوسیده ، او دی د خپل پلارڅخه چه د وخت تکړه او مشهور عالم وه ، یوی ځوی صغیر پاتی شوی دی.

زما مرحوم پلار پس له دی چه ابتدائی زده کړی له مختلفوؤ مشهورؤ روحانیونه تکمیل او ښایسته ښه ملا شو ، بیا د عالی زده کړو د پاره پیښور « پاکستان » ته ولاړ او هلته ئی د « معانیو ، لوی منطق ، حکمت ، تفاسیر ، احادیثو ، فقهی ، اصول ، ریاضی ، تجوید او نور علوم » د ښو پیاوړو استادانو څخه و لوستل او د « مولوی » درجه او پکړئی د علماؤ په رسمی غونډی کښی ترلاسه کړه ، او وطن بیرته راستون شو.

زما پلار په ټولو مروجو علومو کښی تدریس کولو، خو په منطق او حکمت کښی ئی زیات شهرت در لوده ، خو د عمر په آخر و مرحلو کښی د ده تصوف جذبه زیاته شوه ،

نوئی د « تفسیر ،حدیث ، فقهی ، او د تصوف د علومو » مطالعه زیاته کوله همدا وجه وه چی د ته د تگاب مشهور متصوف « اخندزاده صاحب » د قادری طریقه وکړه . دی د دی طریقی په ټولو اذکارو او ادوارو کښی د ما ذونی مرتبی ته رسیدلی ؤ ، او د زیاتو مریدانو او مخلصانو خاوند هم ؤ.

څنګه چی ده ښه علم ، تصوف او تقوی در لوده نوخلکو دی مجبور کړ چی د لغمان د ترګړو مشهور او لوی مسجد د خطابت وظیفه هم په غاړه واخلی ، په دی مسجد کښی ده زیات عمر د جمعی په ورځ موثری خطابی ایراد کړی او د دی ده شهرت د شاګردانو او مریدانو دلیاری په ټول لغمان او ننګرهار بلکه په ټول افغانستان کی زښت زیات شو او له بلی خوا، ډ یر ښه واعظ او مبلغ ؤ ، ډیر ښه آواز ، ښه سپیځلی ګیره او څیره ئی در لوده او د ښه اخلاص او ګذاری خاوند ؤ ؛ نوهمدا وجه وه چی هره ورځ له هری خوا ورباندی د علمی او روحی استفاده لپاره هجوم ؤ ، او د ده په دیره او حجره کښی لنګر چلیده چی تر اوسه پوری په ټول مشرقی ، په خصوص د لغمان ولایت کښی زیات خلک د ده «علمی بحثونه ، موعظی ، خطابی ، روحی ژوند ، تقوی ، پرهیزګاری، میرانګی ، اخلاص او محبت » معقولی او نمونی روایتوی .)

ـ خلیفه لوګرښنام (ملا صاحب اغا محمد) ازجمله پیران بانفوذ طریقت قادریه در ولایت لوګر بودند ، که در مورد یکتن از مریدانش بنام (حاجی بی بی) با من « مولف » چنین قصه کرد:
(مدت سی سال از عمر خویش را دراموختن طریقت قادریه شریفه به رهنمائی مستقیم خلیفه صاحب لوګر که مرشد و رهنما واقعی طریقت ما بود و به درجه بلند تر طریقت (فنا الله) رسیده بود ، سپری کردم و در آخرین دقایق زندګی اش به من اجازه وعظ طریقت راهدایت فرمود. محترمه (بی بی حاجی) در مورد عبادت الهی چنین گفت:

فقط رب العزت سزاوار عبادت است ، که با خلوص نیت ، محبت و اخلاص ؛ باید پرستش و عبادت گردد.
البته من این نوع عبادت واقعی را از خلیفه صاحب ، اموختم ، ضمناً ذکر در طریقت ما

یکی از وظایف اساسی مریدان است تا بطور همیشه و دوامدار صورت گیرد ، بخصوص ذکر یکهزار بار سوره « اخلاص » که آن را بنام ختم سوره « قل هوالله احد » نیز میگویند ، مرید را به کسب رحمت درگاه ذات حق و مقدس ، میرساند .)

ـ مولانا محمد عطاءالله فیضانی در شهر هرات افغانستان چشم به دنیا گشوده و بعد از تحصیلات در دارالمعلیمن کابل ، به صفت معلم امور دینی در هرات مقرر شد.

مولانا فیضانی مجاهدت در راه « مکتب توحید » داشت و آن را کلید نجات تلقی میکرد و در این عرصه کتب متعدد نوشته ، که از جمله میتوان از کتب بنام (خود شناسی و خدا شناسی ، جمال و کمال صانع در مصنوعات ،انسان و اسرارقرب ، اسرار خلقت تا بارگاه عظمت ، انسان و فلسفه امتحان و غیره) نام برد.

مولانا فیضانی بنابرفعالیت های دینی ، هفتمین بار « ۲۸ قوس ۱۳۵۲ هجری شمسی » از جانب دولت وقت زندانی و بعداً لادرک گشت ، و متعاقباً فرزند ارشد شان ملقب به « استاد مذهبی» که خود یکی ازعلمای برجسته است ، راه مقدس پدر را ادامه داد و همچنان دین ایمانی خویش را از طریق تدریس و وعظ نیز انجام میدهد که من « مولف » شخصاً در وعظ های عالمانه شان اشتراک ورزیده ام .

طریقت نقشبندیه

طریقت نقشبندیه منسوب به شیخ بهاءالدین محمد بن محمد بن محمد مشهوربه « نقشبند » و ملقب به « محمد البخارای » است ، که در سال (۷۱۷هجری) متولد ودر شب دوشنبه سوم ربیع الاول سنه (۷۹۱) به سن هفتاد چهار سالگی وفات یافت.

طریقت نقشبندیه از سلسله خواجگان که منسوب به خواجه احمد عطا سیوی که به حضرت ترکستان نیز شهرت داشت، سرچشمه گرفته است و سلسله آن به کشورهای (مصر، شام ، عراق ، ترکیه ، هند ، چین ، و افغانستان) انتشار بیشتر یافت.

طریقت نقشبندیه برمبنای زندگی دسته جمعی درخانقاهها گذاشته شده ، از گوشه گیری و زهد منکرهستند ، ذکر« خفی به قلب » را معمول میدارند وامتیاز ظاهری این سلسله خرقه ای به رنگ زرد و خاکستری میباشد و همچنان اهل این طریقت بخاطر وصول به قلعه مراد ، سه وصول « دوام بر ذکر، مراقبت و اطاعت مرشد » و ضمناً برای ذکر « هفت گام » و« دو صورت » را لازم و ضروری میدانند.

شیخ امین علاوالدین نقشبندی پیرامون سلسله طریقت خویش در صفحه « ۳۲۲ » کتاب بنام (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) چنین نوشته است:

(پدرم شیخ علاالدین مرا تلقین طریقت کرده است و با آنکه من بهره کرامات طریقت را نگرفته ام باز هم خود را نیک بخت می دانم که فرزند نسبی و حسبی او هستم و همچنان فرزند معنوی او میباشم و خود را مرید او میدانم ، خداوند تبارک و تعالی این پیروی را که متابعت ازسنت رسول اکرم سیدنا محمد ﷺ است ، از من قبول فرماید و این است سلسله طریقه نقشبندیه که آنرا از پدر و مرشد خود گرفته ام:

۱ـ شیخ محمد علا الدین نقشبندی ۲ـ شیخ عمر ضیاالدین نقشبندی ۳ـ شیخ محمد بهاالدین نقشبندی ۴ـ شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی ۵ـ شیخ مولانا خالد نقشبندی ۶ ـ شیخ عبدالله دهلوی ۷ـ شمس الدین حبیب الله مظهر جانجانان ۸ ـ سیدنورمحمد بدوانی ۹ـ سید محمد سیف الدین ۱۰ـ شیخ محمد معصوم ۱۱ـ امام ربانی شیخ احمد فاروقی المجدد ۱۲ـ شیخ محمد باقی ۱۳ ـ محمد خواجگی امکنی ۱۴ـ درویش محمد ۱۵ـ شیخ محمد القاصی ۱۶ ـ شیخ عبیدالله احرار ۱۷ ـ شیخ یعقوب چرخی ۱۸ ـ شیخ علاالدین عطار ۱۹ ـ شیخ محمد بهاالدین نقشبند ۲۰ ـ شیخ سیدکلال ۲۱ ـ شیخ محمد بابا سماسی ۲۲ـ شیخ علی رامیتنی ۲۳ ـ شیخ محمود انجییر فغنوی ۲۴ـ شیخ عارف ربوکری ۲۵ ـ شیخ عبدالخالق غجدوانی ۲۶ـ یوسف همدانی ۲۷ـ ابوعلی فارمدی ۲۸ ـ ابوالحسن خرقانی ۲۹ـ بایزید بسطامی ۳۰ ـ سید نا جعفر صادق ۳۱ ـ قاسم بن

محمد بن ابی بکرالصدیق رضی الله تعالی عنهم ۳۲ ـ سلمان فارسی رضی الله عنه ۳۳ ـ سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۳۴ ـ سیدنا و حبیبنا و شفیعنا محمد صلی الله علیه و سلم .)

ـ طریقه نقشبندیه درعراق:

پیروان طریقت نقشبندیه در مناطق کردنشین عراق ، موسس طریقت خویش « مولانا خالد نقشبندی » که درسلسله طریقت نام شان در ردیف شماره « ۵ » درج است ، معرفی مینمایند و در رابطه به نحوه روش خویش ،چنین میگویند:

(پیروان سلسله طریقت نقشبندیه در مناطق کرد نشین عراق ، عرفان و و صول به حق را در تفکرو سکوت می دانند و بر خلاف پیروان قادریه از(قیل و قال و سماع) پر هیز می کنند، درجمع بردور مراد خویش حلقه می زنند ودرحالی که چشم ها را بسته اند مدتی در خود فرو می روند تا بتوانند با مرادرابطه بر قرار کنند ، که این حالت را (رابطه) گویند.
سپس مراد ، مرید نیازمند را ارشاد و انتخاب کرده ، دو زانو در مقابلش می نشیند و نگاه مستقیم به چشمان مرید تعلیمات روحی لازم را به او می دهد، که این مرحله را (توجه) گویند ، دراین مرحله هر قدر مرید مستعدتر باشد توجه مراد موثر تر است تا به حدی که منجر به نعره کشیدن او می شود که این وضع را (جذبه) مینامند و این حالت آنقدر ادامه داده می شود تا مرید از توجه به نیاز گذشته و به صفای باطن برسد.)

طریقه نقشبندیه در تاجکستان:

ـ شیخ یعقوب « چرخی » در حدود سال « ۷۶۰ هجری قمری » درمنطقه چرخ ولایت لوگر افغانستان دیده به جهان گشوده و از جمله مریدان با نفوذ شیخ بهاالدین « نقشبند » موسس طریقت نقشبندیه میباشد که سلسله این طریقت را درآسیای مرکزی بخصوص « افغانستان، تاجکستان، ایران ، ازبکستان و غیره » رایج کرد . صوفی « چرخی » در سال « ۸۵۱ هجری قمری » داعی اجل را لبیک گفت و در منطقه گلستان شهر دوشنبه کشور تاجکستان به خاک سپرده شد ، که ارامگاه شان زیارتگاه پیروان طریقت و از جمله اماکن مقدس مردم تاجکستان ، میباشد « ۱».

ضمناً قابل تذکر است که خانواده « توره جان زاده » سلسله این طریقت را ادامه داد که شخصاً « مولف» در خانقاه وذکر شان اشتراک ورزیده ام و بخصوص قرائت قران شریف توسط حنجره طلائی اکبر توره جان زاده و برادر بزرگش ، نه تنها مرحم گزار قلوب مریدانش بود ، بلکه قلب هرشنونده را به درگاه الهی ملحق میسازد .

ـ یعقوب « چرخی » نفر شماره « ۱۷ » در سلسله طریقت نقشبندیه میباشد .

طریقت نقشبندیه در المان:

مشهور ترین خانقاه طریقت نقشبندیه بنام خانقاه « عثمانیه » است که در منطقه « زوتنیس ، شهر کال » کشور المان موقعیت دارد . خانقاه درسال « ۱۹۹۵» میلادی ازجانب شیخ حسن که المانی الاصل است و مرید « شیخ عبدالله داغیستانی وشیخ ناظم الاحقانی » میباشد، تاسیس گردیده است.

من « مولف » از جانب شیخ محی الدین که المانی الاصل است و «۲۵» سال قبل به دین اسلام مشرف شده است ، به خانقاه دعوت گردیدم که گزارش آن به شرح ذیل نگاشته میشود:

ساعت شش شام روز جمعه « هفته دوم ، برج فبروری ۲۰۰۰ م » با پسر بزرگم بکتاش « سعیدی » داخل خانقاه شدم ، در دهلیز از جانب دو تن که لباس مخصوص پشمینه صوفیه به تن داشتند ، مورد استقبال و پذیرائی گرم قرارگرفتم و به سمت سالون نان ، که در آنجا شیخ محی الدین انتظارم را داشت ، رهنمائی شدم .

شیخ محی الدین که لباس صوفیه و کلاه بلند به سر داشت ، به مجرد دیدنم ، لبخند زد و با محبت خاص من را در آغوش کشید و متعاقآ به معرفی سایرصوفیان که درجمله آنها زنان صوفیه نیز شامل بودند، پرداخت و بعدآ جهت بازدید ساختمان خانقاه (اتاق کتابخانه ، اتاق استراحت ، اشپزخانه و غیره) پرداختیم و به تعقیب آن داخل مسجد شریف شدیم و منتظر نماز خفتن ماندیم .

در مسجد شریف ، تقریبآ در حدود « یکصدو پنجاه نفر » که اکثرآ لباس مخصوص صوفیه به تن داشتند و از شهرهای مختلف المان ، اشتراک ورزیده بودند ، انتظار تشریف آوری شیخ حسن را داشتند.

شیخ حسن که (۵۷ سال) عمر داشت ، با قد متوسط ، لاغر اندام و ریش سفید که لباس پشمینه به تن و کلاه بلند سبز رنگ بر سر داشت درجمع مریدانش داخل مسجد شد و بعد از ادای سلام ، به نماز جماعت خفتن پرداختند.
بعد از اینکه نماز جماعت خوانده شد ؛ شیخ حسن به زبان المانی و گاهی هم به زبان « عربی و انگلیسی » به وعظ عالمانه پرداخت و مریدان و اشتراک کنندگان را به محبت ، دوستی و عبادت واقعی ذات حق تعالی ، رهنمائی کرد .

بعد از ختم موعظه ، مریدان در اطراف شیخ حسن به منظور ذکر حلقه زدند و شیخ حسن ذکر را آهسته ، آهسته که توام با « دف و چنگ » همراهی می شد، آغاز کرد و مریدان با صدای بلند آن را تعقیب میکردند.
ذکر و صدای دلنشین شیخ حسن که نهایت هیجانی بود ، مرحم گزار قلوب شد و همه با هم غرق با درگاه الهی شدند و ...

شیخ حسن خاموشانه به ذکر خاتمه داد و به صحبت مختصر آدامه داد و در آخیر یک تن را که جدیدآ به دین اسلام مشرف شده بود ؛ مورد تشویق قرار داد و به وی از روی قران کریم نام گذاشت تا منبعد به آن نام در حلقه طریقت ، مشهور گردد.

ضمنآ شیخ حسن، نکاح دوتن از مریدان طریقت را که تازه عروسی می نمودند ، به اساس قوانین دین اسلام عقد کرد و محفل شب جمعه خانقاه را به کامیابی اسلام ، خیرو سلم و دعا به روح پیر طریقت « شیخ نقشبندی » ، خاتمه داد.

طریقه نقشبندیه در افغانستان:

طریقت نقشبندیه در افغانستان به دو شاخه (سلسله خواجه احرار و سلسلسه نقشبندیه « مجددیه ») تقسیم شده است.

اول ـ سلسله خواجه احرار نقشبندیه:

این سلسله بنام (خواجه احرا) به بخش مهد فرقه « اسیا ئی میانه » ارتباط دارد، و در ولایت هرات طریقت نقشبندیه توسط سعدالدین محمد کاشغری رایج داده شد و بعد از وفات شان مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بن نظام الدین احمد جامی که از سال (۸۱۷ ـ ۸۹۸ هجری) زندگی کرد و از جمله مریدان برجسته اش بود ، پیشوای آن طریقت شد .

شیخ جامی در تصوف بخصوص درطریقت نقشبندیه به سیر و سلوك پرداخت و متعقد به عرفان نظری بود و همچنان به عالم شهیر اسلام محی الدین « ابن عربی » اخلاص و تمایل داشت و از ایشان بنام «عزیز، قطب حق، پیرتوحید وآفتاب سپهرکشف ویقین » یاد آوری نموده است.

شیخ جامی پس از اقامت خو یش در شهرهرات ، بدون چند سفر کوتاه به » مکه ، بغداد ، د مشق و تبریز » متباقی عمرعزیز خویش را در شهر هرات سپری کرد و ضمنآ همیشه لباسی معمولی بنام « پلاس» به تن میکرد و سرمایه خود را در راه اعمار مسجد و مدرسه و خانقاه ، تأمین رفاه شاگردان و اهل ادب و فرهنگ » به مصرف میرساند.

مولانا جامی بنابر علمیت و شخصیت تصوفی که داشت همواره مورد احترام همه بخصوص سلطان حسین « بایقرا » که بنام پادشاه « اهل ذوق علم و ادب » شهرت داشت ، بود و همچنان امیر علیشیر نوائی وزیر و دانشمند توانای آن وقت به شیح جامی ارادت خالصانه داشت و کتاب « خمسه المتحیرین » خویش را بعد از وفات شیخ ، به خاطر گرامی داشت از شخصیتش، برشته تحریر در آورد .

شیخ جامی شاعر و نویسنده توانا ،عارف و شیخ کامل طریقت نقشبندیه بود که از موصوف در حدود « یکصد جلد » آثارباقی مانده است، که بگونه مثال میتوان از « تاریخ صوفیان و مذهب آنها، دیوان اشعار، اشعه اللمعات ، هفت اورنگ « سبعه » ، نفحات الانس،بهارستان،لوایح ، مناسك حج منظوم ،مناقب جلال الدین رومی ، منشأت ، شواهدالنبوة ، سلسلة انتساب نقشبندیه ، شهیدی و غیره » نام برد.

قابل تذکراست که« شواهدالنبوة ،سلسلة الذهب « اورنگ اول » وسبحة الابرار«اورنگ چهارم » آثاری است که شیخ جامی با رسم و خط زیبایی خویش نوشته است ، که از جمله نخسه اصلی سبحةالابرار که بنام « اورنگ چهارم » شهرت دارد، در موزیم ملی افغانستان موجود بود.

مولانا نورالدین عبدالرحمن « جامی » درسال « ۸۹۸ هـ ق » در سن « هشتا د ویک» سالگی در ولایت هرات ـ افغانستان دروقت اذان صبح چشم از دنیای باقی بست و جنازه اش با اشتراک شاه سلطان حسین « بایقرا» درجوار مقبره سعدالدین کاشغري واقع « تخت مزار » در شمال غرب شهر هرات ، بخاک سپرده شد .

دوم ـ طریقه نقشبندیه « مجددیه »:

رهبری طریقه نقشبندیه « مجددی » تعلق به خانوده مجددی در افغانستان دارد که درمورد محمد صادق المجددی « آقایگل صاحب » چنین نوشته اند:

(این طریقه عالیه از زمان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه تا سال «۲۶» هجری بنام طریقه « صدیقیه » شهرت داشت بعد از آن تاریخ درزمان حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی بنام طریقه « صدیقیه طیفوریه » شهرت یافت طیفور اسم محضه حضرت سلطان العارفین است.
در زمان حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمته الله علیه بنام طریقه « خواجگان» معروف گردید و در زمان حضرت خواجه بهاوالدین محمد بن محمد البخاری که ملقب به حضرت شاه نقشبند اند بنام طریقه « نقشبندیه» مشهورشد و در زمان حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بنام طریقه « نقشبندیه مجددیه » معروف گردید « ۱ ».

محمد صادق « المجددی » پیرامون سلسله طریقه نقشبندیه چنین مینگارد:

(حضرت صدیق رضی الله عنه از مرشد اعظم صلی الله علیه و سلم تعلیم نموده و بحضرت سلمان و اوشان بحضرت قاسم بن ابی بکر و اوشان به حضرت جعفر صادق رضی الله عنهم تلقین نموده و ثم فثم این طریقه عالیه را سید امیر کلال بحضرت بهاوالدین تلقین کردند و چون حضرت محمد بهاوالدین وظیفه نقاشی کوزه و کاسه های سفالین را قبل از گذاشتن در « داش کلالی » بذمه ، خود گرفته بودند، سبب این وظیفه

به « نقشبند » ملقب شدند و چون طریقه عالیه صدیقه توسط حضرت بهاولدین از بخارا در اطراف و اکناف عالم منتشر گردید از آن به بعد این طریقه عالیه به طریقه « نقشبندیه » و بعد در ستین هزار دوم هجری توسط حضرات خواجه محمد باقی این طریقه عالیه به حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی قدس سره تعلیم داده شد و ذریعه اوشان این طریقه رونق و شهرت زیاد حاصل کرده ازآن به بعد به طریقه « نقشبندیه مجددیه » مسمی گردید « ۲ »)

مجددی ها اولاده مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی کابلی بن مولانا عبدالاحد سرهند هستند که درقرن شانزدهم در کابل متولد شده و نسب شان را به (۲۸) پشت به حضرت عمرفاروق (رض) میرسانند.

فضل محمد حضرت شمس المشایخ (حضرت شوربازار) فرزند مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی هستند که در « گذرحضرت صاحب ، منطقه شوربازارشهرقدیم کابل » مدرسه و خانقاه بزرگی داشت، که برعلاوه تعلیم طریقه و تربیت مریدها ، مرکز تاثیرات مهم مذهبی و سیاسی در افغانستان بود.

حضرت شمس المشایخ از احترام خاص در حکومتهای وقت بخصوص در دوره حکومت امیر غازی امان الله خان و از آن به بعد ، مستفید بود که بعد از وفات شان در سال (۱۹۵۶میلادی) امامت طریقت « نقشبندیه مجددیه» به برادرشان محمد صادق المجددی « آقایگل صاحب » که در سال «۱۳۱۴ » هجری در شوربازار شهرقدیم کابل چشم به دنیا گشوده ، رسید.

محمد صادق « مجددی » در سال « ۱۳۹۶» هجری شمسی در کشور عربستان سعودی ، چشم از جهان بست و امامت این طریقه به محمد ابراهیم « مجددی » رسید.

در سال (۱۹۳۶ میلادی) قسمت از منطقه قلعه جواد (جوار افشار سیلو کابل) از جانب محمد ظاهر شاه به این خانواده بخشیده شد ، که پیر طریقت« مجددی » با فامیلش ، از شوربازار کابل به انجا نقل مکان کردند.

محمد ابراهیم « مجددیه » درسال « ۱۹۷۹» هجری شمسی از جانب دولت وقت زندانی ولادرک گردید ، که اقای احمد امین « مجددی » نواسه حضرت شمس المشایخ در مورد چنین گفت:

(به تاریخ ۲۸ جدی سال ۱۳۵۷هجری شمسی ، ساعت نه و نیم بجه شب جمعه ، سه تانک زرهدار آمد دروازه خانه و خانقاه واقع « قلعه جواد » را شکستند ،

---

۱ ـ کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۲ » ، مولف : محمد صادق « مجددی »
۲ ـ کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۴۸ » ، مولف : محمد صادق « مجددی »

حضرت صاحب را بشمول « ۳۵ » تن اعضای فامیل ما را با خود بردند که در جمع آنها پدرم و کاکاهایم نیز شامل بودند ، البته تا اکنون همه آنها لادرک بوده و هیچگونه معلوما ت درمورد شا ن ، موجود نیست.)

رسم وعنعنه افغانی در طرایق:

محترم حاجی عبدالغیاث ولد صوفی عبدالغنی « زینکوگراف » ولد خلیفه صاحب عبدالرحیم که در یک فامیل مشهور تصوفی چشم به جهان گشوده و وارث خانقاه « خلیفه صاحب » واقع درگذر پرانچه شهرقدیم کابل ، مربوط طریقه « نقشبندیه » نیز هستند ، در مورد رسم و عنعنه افغانی در طرایق ، برایم « مولف » چنین گفتند:

تا جائیکه به من معلوم است ، رسم و رواج خانقاه و صوفیگری درافغانستان بخصوص از طریقه های « قادریه ، نقشبندیه ، چشتیه و سهروردیه » به سایر طرایق صوفیان کشورهای اسلامی فرق داشته و درافغانستان برعلاوه روش اصلی طریقت که « سینه به سینه » از مشایخ طریقت انتقال کرده ، اضافه تر به رسوم و عنعنه افغانی توجه گردیده که بگونه مثال میتوان تذکر داد:

در طریقه نقشبندیه ، نام های« مرید » و « شیخ » رایج نبوده بلکه شیخ بنام « پیر یا خلیفه » و مرید بنام « مخلص ، اخلاصمند و یا ارادتمند » یاد میگردید ، و همچنان اکثریت صوفیان وطن ما ، لباس مخصوص صوفیه « پشمینه » را به تن نکرده ، بلکه لباس مروج وطنی از قبیل « لباس سفید (پیراهن و تنبان) دستار، چپن و غیره » را به تن مینمایند .)

نعت خوانی در طریقه نقشبندیه:

میر فخرالدین آغا که در سال « ۱۳۲۲ هجری شمسی » درشهر کابل چشم به جهان گشود و در سال « ۲۰۰۶ » هجری شمسی در سن « شصت و سه سالگی » به د یار رحمت پیوست، یکی از نعت و منقبت خوانان مشهور طریقه نقشبندیه بود ، که محترم باقی « سمندر » پیرامون خاطراتش چنین نوشته است:
(من در سالهای « ۱۳۳۵ یعنی پنجاه سال » پیش از امروز و آوانیکه هنوز کودکی بیش نبودم و قاعده بغدادی و حافظ شیرازی را در مسجد جامع « ویسل آباد » به نزد مولوی شاه مقصود و دختر فرزانه اش سایمه مقصودی شهید و خدا بیامرز سبق میگرفتم .

آن وقت ها یگان شبهای جمعه میر فخر الدین آغا که هنوز شاگرد لیسه حربی درمهتاب قلعه بود با استادش حاجی غلام حسین و دوست نزدیک شان حاجی اکبر، در خانقاه آن هم در« واصل آباد چهاردهی » به دیدن خلیفه صاحب بابه جان « خلیفه صاحب محمد علی جان آغا فرزند خلیفه صاحب قربان علی و ارادتمند جاذبی مولا» می آمدند.

دو تـن دیگراز صوفی های وارسته که همانا قاری عبد الحمید هوانورد یا پیلوت قوایی هــوائی و از ده دانـای چهاردهی بـود و همچنا ن غلام حضرت خان که ارکان حرب بود و در گذر کلالی های دهمزنگ در پشت محبس دهمزنگ خانه و کاشانه اش بود ، آ نها هم در خانقاه می آمدند و مشوق میرفخر الد ین آغا بود ند.

خـاد م خانقاه « لالا پاینده » بـود و بعدآ « جان محمد » خادم خانقاه گـردید. لالاعلی حسین که از خـود زندگی نـامه ای دارد و از هـزاره جـات تـک و تنها بکابل آمده بـود و در حصه انچی باغبانان با خلیفه صاحب قربان علی برای اولین بار برخورده بود ، ازکودکی تا آخرین رمق حیات یار و یـاور خانقا ه در « واصل آباد » ماند که البته خانقا ه « واصل آباد » پیرو طریقه نقشبندیه بـود.

حاجی غلام حسین آغـا و حاجی اکبر در آن خانـقاه می آمدند و میر فخر الدین آغا را هم با خود می آوردند . آنها با سایر برادران طریقت نعت میخواندند و ذکر مینمودند و میر فـخر الدین آغا هـم باجوانا« الهم صلی علی محمد » را میخواندند.

معمار باشی نیک محمد و نجارباشی محمد هاشم و حاجی غلام حیدر، حاجی عبد العلی ، حاجی عبد الواحد ، حاجی محمد کاظم ، حاجی محمد عزیز، حاجی محمد آصف ، حاجی صاحب نصرالد ین ، صوفی ربانی، حاجی عبد الحق ، میر محمد نبی مشهور به مجنون آغا و حاجی صاحب شهید آغا لالا جان و صاحب زاده صاحب لوگر وآغا صاحب لوگر، حاجی غلام سخی قفل ساز ، میراجان سنگ کش ، معراج الدین رنگمال ، باشی پاینده محمد و برادرانش عطا محمد و شاه محمد و برادران اهــل دل و طریقت و موسی خان از هزاره بغل و ببرک از بغلان و نجارباشی عید محمد از توپ خانه قندهار و ایاز الدین علاف از نهرین با صوفی کریم قصاب و صوفی کـریم سلمان به دوریک دستر خــوان به روی تابه خانه خانقاه می نشستند.

محترم باقی « سمندر » به خاطراتش چنین ادامه میدهد:

دریکی ازروزهای تابستان « ۱۹۶۴» میلادی درمحضر مرحوم پاچا صا حب سید حفیظ الله ، ازسلا لهء سادات کنر معروف به پاچا صا حب شش درک، درخانقاه حاضر بودیـم ؛ این خانقاه در جوار پوهنتون کابل نزدیک به « سیلوی مرکزی » قرار داشت.

جاییکه خانقاه دران دایر می شد اصلآ متعلق به جنا ب محمد عظیم گـران از معاریف وقت بود ؛ وی یکی ازخانه های خود را برای خانقاه وقف کرده بود.

خانقاه « پاچا صا حب » ازاوایل « ۱۹۶۰» به آنجا منتقل شده بود و بالای درب ورودی نوشته بودند: « خاک پای فقرا ازشش درک به اینجا نقل مکان نموده است » .

خانقاه پاچا صا حب درحلقات صوفیهء کابل مقام مرکزی داشت وهمه نحله های تصوف درکابل با آن متصل ودند وعمده معاریف عرفان از کابل و ولایا ت افغانستان به محض رایشان می رسیدند و محافل منقبت خوانی هرروز جمعه در آنجا دایر می شد.

روزجمعه صبح زود ، دوستان در انجا گــردهم می آمدند ، تعداد حاضران تا دوصد نفرمی رسید ،عده یی از حاضران همیشه می آمدند واز ارادتمندان پاچا صا حب بودند ؛ عده یی هم ، شامل معاریف شهر، بعضآ حاضرمیشدند که همه دراتاق اصلی درمحضر پاچاصاحب گردمی آمدند ، به هرتازه وارد یک پیاله نقل توزیع میگردید وجای نشستن به وی اشاره میشد.

مصارف خانقاه از طریق پول وقفی که ارادتمندان پاچا صا حب رضا کارانه تقدیم میکردند ، پرداخت میشد ؛ ازمیان ایشان مرحوم خلیفه نورمحمد رنگریز ومرحوم خواجه محمد صدیق زرگر را باید نام برد ؛ هر روز جمعه نماز جماعت به امامت مرحوم خواجه محمد طاهر ، ازمقربان « پاچا صاحب » برگزارمی گردید ؛ و پس از صرف نان ، منقبت خوانی و ذکر تا شا م دوام می یافت.

در میان حلقهء منقبت خوانان مرحوم حاجی غلام حسین ، صوفی رجب علی ، خلیفه غــلام سخی ، خلیفه حبیب الله و دیگران همیشه حاضرمیبودند ،حلقهء ذکر به خلیفه گی مرحوم حاجی محمد ابراهیم دایر میشد که برعلاوه منقبت خوانان غیر حرفوی هم میخواندند، ضمنآ بخاطر دارم شخص ریش سفیدی را که همیشه همان یک غزل را میخواند:

سرم الفــتی ندارد به سریر پادشا هی
به سرم فتاده روزی هوس برهنه پا یی

وبعد درگوشه یی درخود فرو میرفت و میگریست ؛ در این محا فل برا بری و همسانی غریبی درمیان حاضران ساری میشد و درب های دنیا ی مرموز شور وحا ل بروی همه گشوده میگشت.

دریکی از همین روزها من ، که در مشایعت پدرم جنا ب مرحوم دکتور سید عبید الله روغ درآنجا حضورمی یافتم و دراین هنگام یازده سا ل داشتم ، نا ظـر ورود جـوانی تندرست به محفل بودم وی کلاه شبانه یی برسرو وپتویی بردوش داشت ، احترام کرد و به گوشه یی نشست و پس ازچندی خود را به نام معرفی کرد و اجازت خواست منقبت بخواند؛ به وی اجازت داده نه شد ؛ کسی وی رانمی شنا خت و پاچا صا حب دربارهء لقب « میر » که بر نام وی بود ، شک برشده بـودند ؛ درجریان یکی دوجمعهء بعدی مرحوم حاجی غلام حسین نعت خوان وسایر آشنایان پا در میان شدند و روشن ساختند که این جوان ازسلالهء « میر » های کا بل می آید که ازشخصیتهای سرشناس آن یکی هم « میرصاحب قصا ب کوچه » بوده است.

پاچا صاحب با « میرصایب » قصاب کوچه سابقهء معرفت تصوفی داشتند و مراتب تصوف را تحت نظرجناب ایشان پیموده بودند و در اخیرخود جنا ب میر صایب قصاب کوچه ایشان را به جای خود در منصب مرجع تصوف تنصیب کرده بودند ؛ این بود که جوان را تبرک کردند ، به وی دعا دادند و خرقه پوشانیدند و وی منقبت خوان اصلی محفل پاچا صاحب شد و تا هنگام رحلت پاچا صایب در سا ل « ۱۹۷۳ » میلادی وی همیشه و در هر شب جمعه حاضر می بود ، این جوان همان میرفخرالدین آغا بود.

میر فخر الدین آغا ، صدای دلنشین و ملکوتی وحنجره ای توانا و خستگی ناپذیر داشت؛ آرام آرام همه زندگی وی به نعت خـواندن وقف شد ، وی روزهـای جمعه در محضر « پاچا صاحب» مجرایی میداد و بعد در سایر روزهـای هفته درسایر خانقاه هـای کـابل حاضر بـود وآوازهء آواز و شخصیت صـوفیانهء او کـم کـم از محیط کابل فراتر رفت وهمه گیر شد.

میرفخرالدین آغا پس از رحلت « پاچا صایب » نیزهر شام چارشنبه برسر مزار جناب ایشان در زیارت شاه دو شمشیرهء ولی ، در کا بل حاضر میشد و محفل منقبت و ذکر خوانی دایر میکرد و در سایر خانقاه های کابل و مزار جابر انصارصا حب در کابل و مزارشاه ولایتماآب درمزارشریف به منادی روح اسلامی مردم مبدل شد.)

صوفی عشقری و طریقه نقشبندیه:

ــ صوفی غـلام نبی « عشقری » فـرزند شیرمحمد مشهور به « داده شیر » است که در سال (۱۳۱۲ هجری شمسی) در منطقه بنام (شهر کهنه ئی کابل) چشم به دنیا گشود .
صوفی عشقری یکی از صوفیان نامدار طریقت نقشبندیه، مردی صاحبدل و شاعری تـوانای کشور ما است ، در بخارا از حلقه های مثنوی خوانی و بیدل خوانی و زیارت حضرت شاه نقشبند « رح » مستفید شده و به سیر وسلوک صوفیانه پرداخته است.
چنانچه که او در مورد سلسله و طریقت خویش ، چنین بیان میکند:

به کـار عاشقی بـندم خدایا ـ شهید دشت میـوندم خدایا
شفا بخش از کرم دردی دلم را ـ مکن محتاج گـل قندم خدایا
اگرسوزی و اگرسازی تو دانی ـ به هرحالت که خرسندم خدایا
مـیان مجـمر بـزم محـبت ـ بسوزان همچـواسپندم خدایا
بـدست کندک مـژگان خـوبان ـ شده عمری نـظر بندم خدایا
به میـدان فلاش خـوب رویا ـ گهی وندو گهی رندم خدایا
ترا معلـوم باشد جـاگه مـن ـ که از زیر سمر قندم خدایا
شده گـر بود و باشم در بخـارا ـ زه کوهستان قـو قندم خدایا
رسانم در مـزار شاه نقشبند ـ که در این سلسله بندم خدایا
اگر می بود گـلرویان وفـادار ـ از ایشان دل نمی کندم خدایا

صوفی عشقری صاحب در این دنیای فانی ؛ در ایمانداری و جوانمردی زیست ! او با تفکر سالم انسانی ، در دنیای عرفان و تصوف در جمع یاران و اخلاصمندان با قلب پر محبت و صداقت؛ توام با عشق و محبت، به سیر و سلوک پرداخت.

صوفی عشقری «عشق حقیقی و اخلاصمندی » را برای دوستان ومخلصین خود درس داد و آن را با سبک ساده و روان وطنی، در اشعارش با طم شرین و دلپزیر؛ بیان کرد و هم برای نسل آینده اهل علم و فرهنگ ؛ به میراث و یادگار گذشت.

صوفی عشقری بتاریخ (۹ سرطان ۱۳۵۸ هجری شمسی) درسن « هشتاد و هفت » ساله گی دنیای فانی را لبیک گفت و جنازه او به اشتراک صدها تن علما، دانشمندان ، مردیان ، اخلاصمندان ، دوستان و اقارب ، درمنطقه « شهدای صالحین شهر کابل » ؛ به خاک سپرده شد.

طریقت چشتیه

طـریقت چشتیه توسط ابو احمد ابـدال چشتی که مرید ابو اسحق شا میست و از سال (۲۹۰ ـ ۳۵۵ هجـری) زندگی داشت انتشار یافت که بعد آ پسرش ابومحمد که از سال (۲۳۱ ـ ۴۱۱ هجری) می زیست ، رهبری طریقت شد و متعاقبآ ابو یوسف چشتی (۳۷۵ ـ ۴۵۹ هجری) و مودود چشتی (۳۴۰ ـ ۴۲۷ هجری) سلسله این طـریقت را توسعه بخشیدند.

پیروان طریقه چشتیه مراسم چله نشینی را اجرا میکنند، آنها چهل روز در خلوت را به روی غیر میبندند و خواب را ترك میکنند.
پیروان چشتیه اهل سماع هستند و میگویند که سماع به عنوان واسطه ارتقا « روح و دل » با درگاه الهی بوده و هم زمینه تهذیب و پرورش روحانی و فکری شخص مبتدی به شمار میرود.

طریقه چشتیه در افغانستان:

طریقت چشتیه درکشورهندوستان به سعی خواجه معین الدین حسن چشتی اجمیری که از سال (۵۳۷ ـ ۶۳۲ ق) زندگی داشت و مریدش خواجه قطب الدین بختیار کاکی (۵۸۲ ـ ۶۳۴ هجری) و بابا فرید گنج شکر کابلی (۵۸۵ ـ ۶۶۴ هجری) و نظم الدین دهلـوی متوفی (۷۲۵ هجری) به اوج رسید و ازآن طریق به افغانستان انتشار یافت.

طریقت چشتیه در ولایت « هرات و کابل » افغانستان انتشار و مرکزیت اختیار کرد که در ولایت هرات پیر اصلی این طریقت مرحوم سید محمد عثمان چشتی مودودی بود .

مرحوم چشتی شخصیت فاضل و توانایی بود ودرعرصه مطالعات عرفانی منابعی چون: فتوحات مکیه ابن عربی، مثنوی معنوی مولانا، و مکتوبات امام ربانی محدد الف ثانی را برای مریدان خویش ، تدریس می کرد.

همچنان باید خاطر نشان ساخت که :

مرحوم چشتی با مرحوم علامه سید جلال الدین « آشتیانی » و با برخی مولوی شناسان غرب تعامل علمی داشت. و بعد از وفات ایشان، پسرش سیداحمدشاه « چشتی مولودی» سرپرست طریقت چشتیه ولایت هرات را به عهده گرفت.

رحمان بابا و طریقت چشتیه:

زه عاشق یم سروکارمی دی له عشقه
نه خلیل نه داود زی یم نه مومند

عبدالرحما ن فرزند عبدالستارملقب به « بابا » در سال « ۱۰۴۲» هجری در منطقه مومند مشرقی ، افغانستان متولد و درسال «۱۱۱۸» هجری چشم از دنیای فانی بست . رحمان بابا عالـــم ، شاعرمعروف ، صوفی متفکر ، و مـرشد طریقت « چشتیه » بـود که برعلاوه اشعار« اخلاقی ، مذهبی و اجتماعی » اشعار تصوفی و بخصوص مورد وحدت الوجود و وحدت الشهود سروده است.

رحمان بابا درمورد « معرفت » چنین گفته است:
« معـرفت ! کـلید اساسی « تصـوف » است . »

چی دا هسی معرفت ئی پری پـیروز کړو
په رحمان بانـــدی منت د پاک مـولی دی
چـی د خـــدای له مــعرفته خـــبر نه دی
هــغه واړه که بـــیدار دی هــم اوده دی
معرفت د خدای څرګند دی په هر څه کښی
سترګی وخوره چی څوک هو مره نظر نه کا
په دوی کښی به ورنــه شی تر توحــیده
څـو ضمیر دی خـــالی نه شی له اشوا که

رحمان بابا در راه وصول حقیقت به ریاضت و مجاهدت پرداخت و از اجتماع دوری کرد ، بالاخره مراجعات مکرری علما و اهــل تصوف باعث آن شد تا ایـن عـارف کامـل ، به جمع مخلصینش ؛ دوباره ظاهر گردد ، که در مـورد چنین سروده است:

زه رحـمان کنـــاره خـــوښ وم له عـــالمه
بـــاری ستا سترګـــو رسوا کـــړم په عـالم کي

چـــی په شان لکه وحشي په صحرا خوښ یم
هسي رنګ د دي عـــالـــمه تنـها خـــوښ یم

چـــی يي لاس د عـــقل نه رسي اسمان ته
خـــو دا عشق دی چي پر عرش کرسي قدم ږدي

ده د عشقه پـــیدا کړی دا دنـــیا خـــدای
د هـــــمه و مخلـــوقـــاتـــو پـــلار دی د ا

قـوالی خوانی در طـریقه چشتیه:

ـ طریقت چشتیه در کابل ؛ در همه خانقاه ها ترویج میشود، اما مرکز اصلی آن خانقاه خواجه غریب نواز شهر کابل است که از طرف محترم عبدالصبور « مسکین چشتی » رهبری میشود .
در خانقاه چشتیه بیشتر هنرمندان مشهور عرصه موسیقی بخصوص : مرحوم استاد سرآهنگ، استاد سید عُمر، استاد رحیم امانی و برخی دیگر استادان موسیقی عرفانی را اجرا می کردند.

ـ آقای مجید « سپند » مـرید و قـوالی خوان خانقاه « خـواجه غریب نـواز » واقع کـوچه علی رضا خان شهر کهنه ئی کابل ، در مورد قوالی خوانی ، چنین گفت:
(در طریقت چشتیه « یک دل بودن ، همدل بود ن، خود را نه دیدن و دیگران را دیدن. » معیارعمده است و قوالی طریقت آن است که در آن وصف « خداوند تعالی ، رسول الله و خواجه طـریقت » موجود با شد، اهـل طریقت و یا شنونده را به و جودی ثانوی ببرد وباعث آن شود تا وجودی آن تـوام با دلش به شور آ ید و در حالت سماع ، به درگـاه حـق تعالی غـرق شود.)

ـ رحیم « غفاری » که ازجمله قوالی خوانان مشهور وطن ماست ؛ در یکی از صحبت هایش درشهر لندن کشورانگلستان چنین گفت:

« تمام خانقاه های طریقه چشتیه مبارکه در شهر کابل ، از سلسله « نـیازی » هستند ؛ که مـن هم از جمله غـلامان دروازه ایـن طریقت مبارکه هستم.
بخصوص زمـانیکه درهندوستان اقامت داشتم به حضور حضرت شاه نـیاز احمد صاحب؛ که ازجمله مرشدان طـریقه چشتیه مبارکه است و در تصوف رتـبه عظیم دارد ، مشرف

شدم و اجازه ایشان را در بعضی عرصه ها وصول کردم و به همین اساس اشعار صوفیانه آنها را برای برادران درویش طریقت در شب های جمعه میخوانم ، تا از لذت و فیض شان ، مستفید گـردند. ضمناً آقای غفاری افـزود : قوالی خوانی برای اولین بار توسط امیر خسرو « دهلوی » به زبان دری ایجاد شده است . »

طریقت مولویه

طریقت مولویه منسوب به مولانا جلال الدین محمد بلخی ؛ فرزند بهاالدین الولد سطان العلماء ، که در ششم ربیع الاول سال (۶۰۴) در شهر بلخ (افغانستان) متولد شده ، میباشد.

جلالالدین محمد « بلخی » معروف به (مـولوی) مثنوی سرا و شاعر معروف در قرن هفتم هجری است و در جمادی الاخر سال (۶۷۲ هجری) در شهر قونیه وفات کرد و جنازه او را در جوارمقبره پدرش که موسوم به باغ سلطان یا ارم باغچه بود ، بخاک سپردند.

در روز تشبح جنازه مولانا « پیروجوان ، فقیر و غنی » همه با هم بر سر و سینه میزدند و حتی نصاری و یهود در پیش جنازه او انجیل و تورات میخواندند و تا چهل روز سوگواری ادامه یافت.

قابل تذکر است که طریقت بنام « مولویه » و آئین آن بعد از وفـات مـولانا توسط فرزندش بنام « سلطان ولد » ترتیب و تنظم گردید که موصوف مدت سی سال « طریقت مولویه » را رهبری کرد.

از طریقه مـولویه دو سلسله (پوست نشینان و ارشادیه) سر چشمه گرفته و امتیاز ظاهری این طریقت ، کلاه بلند درویشی است.

پیروان طریقه مـولویه معتقد به وحدت شهودی هستند و توجه به وجد و سماع ، قول و ترانه از مختصات آن است.
مولانا جلال الدین محمد بلخی به « قال و قیل » اعتقاد داشت ، ولی بعد از اینکه با شمس تبریزی ملاقات کرد به « احوال » نیز اعتقاد یافت که درمورد چنین نقل می کنند:

(زمانیکه شمس به روم آمد ، و مولانا را ملاقات کرد ، مولانا در آن موقع درکنار حوضی نشسته و کتابی چند درنزد او بود. شمس ازمولانا پرسید: این چه مصحف است ؟
مولانا گفت : این ها را قال و قیل گویند ، ترا با آن چه کار؟
شمس کتاب ها را در آب انداخته و مولانا را متحیر ساخت.
پس از روی تاسف و تاثر روی بدو کرده گفت:
ای درویش ! چندین علوم بود که دیگر یافت نمی شود ، فاسد و ضایع ساختی ؟
شمس دست دراز کرده ، کتاب ها را از آب بیرون آورد ، بدون آن که آب در آن اثر کرده باشد.

مولانا از این مشاهده پرسید :
این چه سری بود که به ظهو ر پیوست ؟

شمس گفت: این ذوق و حال است ، ترا از آن چه خبر؟

پس از این مولانا بلخی مرید ، شمس تبریزی گشت و مدت شش ماه با ایشان در خلوت صحبت کرد ، و این ملاقات باعث آن شد تا مولانا به « حال » نیز اعتقاد یافت.

کتب مناقب مولانا همه یک سخنند که وی پس از این خلوت شیوه کار و رفتار خود را دگرگون ساخت و به جای پیشنمازی و مجلس وعظ به سماع و محضرغنای صوفیان نشست و به چرخیدن و رقصیدن و دست افشاندن وشعرهای عارفه خواندن پرداخت.

حتی یاران و شاگردان و خویشان مولانا با نظری غرش آلود به شمس می نگریستند و رفتار و گفتار او را بر خلاف ظاهر شریعت می دانستند ازشفیفتگی مولانا به وی سخت آزرده خاطر شدند و به ملامت و سر زنش او برخاستند ولی مولانا سرگرم کار خود بود و آنهمه پندها و اندرز ها در گوش او جز بادی نمی نمود.
ولی با انهم مولانا چنین می گوید:

در مدرسه عشق اگر قال بود ـ کی فرق میان قال با حال بود
در عشق ندارد هیچ مفتی فتوی ـ در عشق زبان مفتیان لال بود

طریقه مولویه در افغانستان زمینه نفوذ نه یافت ،ولی با آنهم در بعضی ولایات کشور، بخصوص (کابل ، بدخشان ، هرات ، غزنی و مزارشریف) شب نیشنی های معروف به بنام (مثنوی خوانی) رواج یافت و همچنان اکثریت مرد م افغانستان با اثر مهم مولانا بنام (مثنوی معنوی) معرفت دارند که شاگردان مدارس دینی و اقشار مختلف علمی آن را مطالعه میکنند و از آن حظ و لذت معنوی میبرند.

رقص و سماع در طریقه « مولویه »:

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » رقص و سماع را در طریقت رواج داد و در رابطه به آن چنین گفته است:
(چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طریق حق مایل نبودند و از اسرار الهی محروم می ماندند به طریق لطافت سماع و شعر موزون که طباع مردم را موافق افتاده است ، آن معانی را در خورد ایشان دادیم .)

بعد از وفات مولانا ، فرزندش بنام « سلطان ولد » رقص و سماع را که پدرش با الهامات خود آنها را پرورانده بود ، رونق بیشتر داد و بدین اساس پیروان طریقت « مولویه » متعقد اند که رقص صوفیانه شان « رقص برای خدا » است و همچنان چرخ زدن به مفهوم حرکت ستارگان به دور خورشید و یا رقص پروانه به دور

شمع می باشد که این خود به معنی « فنا شدن » در راه خدا برای وصول « بصیرت آن حق تعالی میباشد.
در اجرای مراسم « رقص صوفیانه » ، قالینچه ای سرخ رنگ که نشانه « اتحاد با عـالم شهود » میباشد ؛ انداخته شده ، بعـد از آن که شیخ طریقت در وسط دایره ای « مریـدان » قرار گرفت ، محفل با تلاوت قرآن عظیم الشان و نعت شریف آغاز میگردد.

نوازندگان روبروی« شیخ » می نشینند و سکوتی که در پی تلاوت قرآن و نعت بر مجلس سایه افگنده با صدای طبل شکسته می شود، پس از آن تکنوازی « نی » آغاز میگردد و « مریدان » به دنبال « شیخ » در دایره تالار استاده شده و به یکد یگر بشکل احترام ، سر تعظیم فرو می آورند.
رقص با نخستین سلام « مرید » آغاز می شود و با بوسه ای بر دست « شیخ » از او برای سماع اجازه می طلبد و مرشد سماع ، او را به جای خود رهنمایی می کند.
نوازندگان و خوانندگان شروع به خواندن می کنند ، « شیخ » در جای خود ایستاده و مریدان بر دور او باز می شوند ، می چرخند و آهسته ذکر « الله ، الله ، الله » را زیر لب تکرار می کنند.

این بخش از محفل که تقریباً « ۱۰دقیقه » طول می کشد ، برای « چهار بار » تکرار می شود و در چهارمین سلام شخصآ « شیخ » نیز به رقص ملحق می شود.

دراین نظم خورشید ؛ البته « شیخ » بمثابه « خورشید » و « مریدان » به بمثابه « ستارگـان » تشبیه شده که به دور خود و به دو« شیخ » چرخ می زنند و همچنان در حالت چرخ زنان همه باهم دست راستشان را برای کسب رحمت الهی به سوی آسمان بلند کرده تا آن را به « قلب » خود انتقال دهند و به همین شکل با پایین آوردن دست چپ از « قلب » به سوی زمین ؛ میخواهند « زمین » را نیز از رحمت الهی ، سیراب سازند.
هنگامی که یك نفر پای خود را محکم به زمین می کوبد ، دیگری دنباله کار او را مگیرد و رقص را ادامه می دهد که دراین موقع فراز و فرود پای راست دائماً با ذکر نام « الله ، الله، الله » همراه است.
در پایان مراسم ، مریدان « هو ، هو » کنان به یکدیگر ملحق شده و با ذکر و ادای نماز به روح « مولانا و شمس تبریزی » دعای مغفرت مینمایند.

شیخ سعد الدین انصاری و افکار مولانا:

شیخ سعد الدین انصاری معروف به حاجی صاحب « ده یحیی » یکی از متصوفین مشهور ، عـارف ، شاعـرتوانا ، نویسنده نامـدار و مرشد طریقه نقشبندیه است که بتاریخ « ۱۳۳۹قمری » چشم از دنیا بست و در منطقه بنام ده یحی، قریه « بیک فرسخ » واقع سمت غرب شهر کابل ، به خاک سپرده شد .

شیخ انصاری بیان کننده افکار جدید در روند راه مـولانا جلال الدین محمد بلخی است، در وحدت الشهودی قدم گذاشت و مفاهیم که مولانا چند قرن گذشته بیان میکرد ، آن را دوباره احیا کرد .

چنانچه سروده است :

شور عشق من که دروی قصه های معنوی است
پیش نافهمـــان معنـــی شعتـــر و افسون آمـــده

حاجی صاحب « ده یحیی » علاوه برعلم ، فضل ، شور، وجد ، کسب تصوف و معرفت ، آثار زیاد در علم تصوف، معرفت و حقائق دارد که مشهور ترین آنها:
« شورعشــق ، شورش عشــق ، جـوشعشق ، جوشش عشق ، سوزعشق ، سازعشق، نیرنـگ عشق ، فرهنـگ عشق ، اهنـگ عشق ، عین الایمان ، کشف المحققین ، تفسیر معدن الاسرار، معیار الکشوف ، مرآت الجمال و غیره » میباشد.

طریقت نعمت اللهیه

طریقت نعمت اللهیه منسوب به شاه نعمت الله ولی بوده که در سال (۸۳۴ هجری) به عمر یکصدو سه سالگی وفات یافته و در ماهان کـرمان مــدفون میباشد.

از طریقت نعمت اللهیه شاخه های مختلف منشعب شده ، در کشور ایران پیروانی دارد و عقیده به وحدت وجود از مختصات آن است.
طـریقت نعمت اللهیه توسط قـوم سادات در سال (۷۳۷ الی ۷۸۸ هجری) به ولایات (بامیان ، وردک و قندهار) افغانستان انتشار داده شد که هریک: سید قلندر، سید یخ سوز رهبری این طریقت را به عهده داشتند و به شاخه های صوفی اهـل تشیع منسوب میباشند.
شاه نعمت الله صورتی زیبا و هفت خال در روی خـود داشت ، لباس از جنس کرباس به تن میکرد و دستار می بست.
دلی مطمین ،قلبی آرام و سرشار ازنشاط داشته و هیچ وقت غـم جهان را نمی خورد و در نهایت سلامت و تندرستی جسمی و روحی زیست.
یکی از خصوصیات شاه ولی حقیقت جویی و ولی طلبی اوست که سالها در پی مراد خود به بسیاری شهرها مسافرت کرد و دراین راه از خـود استقامت و پایــداری و سخت کوشی نشان می داد که در بین عرفا کم نظیر است.

شاه ولی با مهربانی زیر دستان رفتار میکرد و بر خلاف بسیاری از اهل تصوف دارای مال و مکنت و حشمت فراوان بوده و مریدان و هواخواهان و حتی سلاطین سایر بلادها تحایف قیمتی را برایش می فرستادند ؛ که از جمله میتوان از سلطان شهاب الدین احمد بهمنی متوفی سال ۸۳۸ هجری قمری ، پادشاه دکن هندوستان نام برد.
پیر طریقت ، بعد از« یکصد و سه سال و چهار مـاه و هشت روز » در روز پنچشنبه « ۲۲ رجب سال ۸۳۴ هجری قمری» داعی اجل را لبیک گفت وبنا بر سفارش ، بابا حاجی نظام الدین کیجی او را غسل داد.
چنانچه او در زمان حیات فرموده بود که : هیچکس به غیر قطب زمان بر من نماز نگذارد و هنگام فوت ایشان مریدان منتظر بودند چه کسی بر او نماز می گذارد که در همان موقع سید شمس الدین ابراهیم بمی از بم رسیده و بر او نماز می گزارد و مریدان پشت سر او نماز می گذارند و جنازه او را در ماهان اوردند و در خانقاه خود شاه که قبلاً وصیت کرده بودند ، به خاک سپرده شد.

شاه نعمت الله ولی نویسنده ، محقق و شاعرمعروف تصوف بود و خود را به نام (نعمت الله ، سید وسید نعمت الله) تخلص کرده است.

شاه نعمت الله ولی مورد صوفی « درویش » چنین گفته است:

ـ ای درویش ! درویشی پاسداری دلهاست ؛ اگر همت آن را نداری که دلی را پاس داری و شاد سازی به هوش باش تا دلی از تو نرنجد که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست.

ـ ای درویش ! انسانها دو گروه اند و رفتار و پندارشان یا سازنده است یا مخرّب ، گروه اول را با محبت و تشویق مددگار باش و گروه دوم را با دوستی و تفاهم هدایت و ارشاد کن .

ـ ای درویش ! به هر که محبت کردی فراموش کن ؛ اما هر که به تو نیکی کرد از یاد مبر !
حق ناشناسی و ناسپاسی و فراموش کـردن استاد نه تنها شایسته درویش نیست چنین فردی از دایره انسانیت بیرون و از حیوان ، پست تر است .

فـــصل هفتم

ـ خـانقاه هــای شهر کابل:

« ـ خانقاه« خلیفه صاحب »، ـ خانقاه خلیفه صاحب مسگری، ـ خانقاه خلیفه صاحب ، ـ خانقاه پاچا صاحب، ـ خانقاه مولانا « فیضانی »، ـ خانقاه « بـهادر خان »، ـ خانقاه قـادریه شریفه، ـ خانقاه میر واعظ کابلی ، ـ خانقاه سید حمداله « حامد »، ـ خانقاه « سرشاری » ، ـ خانقاه حضرت خواجه غریب نواز، ـ خانقاه پهـلوان، ـ خانقاه انچی باغبانان چهاردهی، ـ خانقاه عـلاوالدین علیا، ـ خانقاه مـرشد سید گلاب، ـ خانقاه مـرشد سید غریب، ـ خانقاه دهمزنگ، ـ خانقاه صحبت خانه، ـ خانقاه بابه انخوی، ـ خانقاه کاکری ها، ـ خانقاه حضرت ابراهیم خلیل الله ـ خانقاه حضرت امام حسین « رض »، و ـ خانقاه حضرت امام حسین « رض» برکی شهرارآ شهر کابل. »

خانقاه های شهر کابل

۱ـ خانقاه « خلیفه صاحب »:

ـ خلیفه صاحب عبدالرحیم از جمله صوفیان با نفوذ طریقت نقشبندیه بـود ، درگذر پرانچه شهرقدیم کابل ، خانقاهی مشهوری داشت . بعد از اینکه « خلیفه صاحب » داعی اجل را لبیک گفت ، برادر زاده ئی شان ، بنام « صوفی عبدالغنی » مسوولیت رهبری خانقاه را به عهده گرفت.

صوفی صاحب ! عالم مجتهد ، نویسنده و شاعر توانای کشور ما بود ،ایشان اردتمندان زیادی در کابل و ولایات افغانستان داشت ، و همچنان کتب متعددی را به رشته تحریر در آورده ، که از اثارعمده شان « کلیات مراد حقیقت و دیوان صوفی عبدالغنی » میباشد.

صوفی عبدالغنی در برج عقرب ۱۳۴۹ هجری شمسی به عمر« ۷۷» سالگی ، چشم از جهان پوشید و مسوولیت رهبری خانقاه به عهده پسربزرگوارشان بنام « حاجی عبدالغیاث» گذاشته شد که موصوف پیرامون فعالیت خانقاه « خلیفه صاحب » با من « مولف » چنین معلومات ارائه فرمود:

(بعد از وفات مرحوم خلیفه صاحب عبدالرحیم ، امور پیشبرد خانقاه به پدر مرحو مم صوفی عبدالغنی « زینکوگراف » رسید.
پدرم استاد عبدالغنی برعلاوه اینکه مد ت « ۴۵ » سال ، شعبات زینکوگرافی مطابع دولتی افغانستان را رهبری میکرد و مصدر خدمات شایان به وطن شد، همچنان امور خانقاه را به اخلاص مندی به پیش میبرد ند.

دریغا ! به پدربزرگوارم داعیه اجل رسید و به عالم جاودانی شتافت ، و متعاقباً امور خانقاه را به تاسی از وصیت شان ، رهبری میکردم.

خانقاه « خلیفه صاحب » محل تجموع اخلاصمندان ، ارادتمندان اهل طریقت ، و درویشان بود ، که آنها در شب های جمعه و بخصوص شب های یازد هم هرماه ، خاص بخاطر رضای خداوند تعالی ؛ دورهم با هم جمع میشد ند و به « عبادت ، ذکر جلی، کتاب خوانی ، نعت خوانی ، غزلخوانی و قوالی خوانی » تا دم صبح ، می پرداختند.

۲ـ خانقاه خلیفه صاحب مسگری:

خلیفه صاحب مسگری یکی از بزرگان بانفـوذ طریقت نقشبندیه بوده که در گـذر مسگری شهر قـدیم کابل ، خانقاه مشهوربنام خویش داشت.

خلیفه صاحب اردتمندان زیـادی داشت و دروازه های خـانقاه ایشان همیشه به روی اهــل طریقت و فقیران ، باز بود.

۳ـ خانقاه خلیفه صاحب:

خانقاه « خلیفه صاحب » در« واصل آبـاد چهاردهی کابل » موقعیت داشت و مربوط طریقه نقشبندیه بود.
خلیفه صاحب بابه جان « محمد علی جان آغا فـرزند خلیفه صاحب قربان علی » یکی از جمله روحانیون بانفوذ بود.
خـادم خـانقاه خلیفه صاحب « لالا پـاینده » بـود ، که متعاقـباً جان محمد و لالاعلی حسین مسوولیت آن را به عهده داشتند.

۴ـ خانقاه پاچا صاحب:

مرحوم پاچا صا حب سید حفیظ الله ،ازسلا لهء سادات کنر معروف به پاچا صا حب شش درک کابل بود ، که خانقاه شان از اوایل « ۱۹۶۰» درجوار پوهنتون کابل نزدیک به « سیلوی مرکزی » انتقال کرد.
خـانقاه « پـاچـا صا حب » مربوط طـریقه نقشبندیه بود و محافل « نعت ، مناجات ، ذکر و منقبت خوانی » در آنجا دایر می شد.

۵ـ خانقاه مولانا « فیضانی »:

خانقاه مولانا عطا محمد « فیضانی » در جوار شفاخانه روانی منطقه « گولائی کـارته سه شهرکابل » موقعیت دارد ، مـربوط طریقه قادریه است که بنام « اموزشگاه معنوی مکتب توحید » نیز شهرت دارد.
مولانا عطاء الله « فیضانی » ولد میا خیر محمد « کاکر » ولد جمعه خان است که به تاریخ « ۱۲حمل ۱۳۰۲ هجری شمسی » در ولایت قندهار افغانستان ، چشم به جهان گشوده است .

مولانا « فیضانی » در ده های «۱۳۳۰ هجری شمسی » آواز اصلاح طلبانهٔ خود را بلند کرد و به تعداد « پنجاه دو جلد » کتاب درعرصه های مختلف نوشته است که پسر بزرگوارش مولانا معتصم بالله « مذهبی » مسوولیت رهبری « اموزشگاه معنوی مکتب توحید » به عهده دارد.

۶ـ خانقاه « بـهادر خان »:

خانقاه « بهادر خان » مربوط به پیر بهادرجان است که ابتد أ در منطقه قلعه زمانخان شهرکابل و بعدآ به حصه دوم خیر خانه مینه ناحیه یازدهم شهر کابل ، نقل مکان کرد . درراس خانقاه متذکره ، عبدالوکیل مشهور به « بهادر جان » قرار دارد و در آن روش شاخه های « امراریه ، معصومیه ، هاشمیه ، بهادریه و همچنان از طریقه های نقشبندیه و قادریه » پیش برده میشود.

۷ـ خانقاه قـادریه شریفه:

خانقاه بنام « قادریه شریفه » مربوط طـریقه قـادریه است که در منطقه کلوله پشته شهرکابل موقعیت دارد و مسوولیت آن به عهده حاجی محمد حسین خان می باشد.

۸ـ خانقاه میر واعظ کابلی:

خانقاه « میر واعظ کابلی » درکوچه بارانه شهرقدیم کابل در جوار زیارت « میر واعظ کابلی » موقعیت دارد و مربوط طـریقه « قـادریه » میباشد.

۹ـ خانقاه سید حمداله « حامد »:

خانقاه سید حمداله « حامد » در منطقه باغ علیمردان شهرکابل موقعیت دارد که مربوط طریقه نقشبندیه مجددیه « حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی » میباشد.

۱۰ـ خانقاه « سرشاری »:

ـ خانقاه « سرشاری » مربوط طریقه چشتیه بـود ، که در مورد آن آقای ننگیالی « سرشاری » چنین می گوید :
(پدر مرحومم سید مظفر الدین شاه « سرشاری » که در مرادخانی کابل سکونت داشت و اکثر مردمان آن دیار به اسم شان آشنائی کامل دارند ، شبی در خواب دید که پدر مرحوم شان سید نصرالدین شاه و پدر کلان شان سید علی شاه که هر دو درتپه سلام مدفـون اند ، از ایشان میخواهند که مراد خوانی را ترک گفته و در جوار تربت شان در تپه سلام مسکن گزین شوند و خانقاهی را بنا نماید.

پـدرم این خواب را به فال نیک گرفته و بعـد از مشوره با فامیل و دوستان ، شروع به بـنای این آشیانه درویشی نمود و بعد از اکمال آن هر شب جمعه محلی بود برای گردهمایی فقـیران و درویشان و روندگان راه حقیقت.

البته تطبیق شرایط خانقاه در کشورعزیز ما افغانستان تا سرزمین های دیگرمشرق زمین فرق داشت که بگونه مثال:

در خانقاه طریقت سهروردیه ؛ ساز و سرائیدن نبوده ، بلکه پیروان شان شب را در « نعت و مناجات خوانی ، ذکـر و منقبت خـوانی » به پایان می رسانند.

اما ! در خانقاه طـریقه چشتیه که خانـقاه پـدرمرحومم نـیز از آن جمله بـود؛ برعلاوه مطالب متـذ کره ، سازو آواز و غـزلخوانی نیز شامـل بـود که در آن استادانی موسیقی هریک : استاد سراهنگ ، استاد رحیـم بخش ، استاد نـــتو ، استاد شیدا، استاد موسی قاسمی ، استاد یعقوب قاسمی ، استاد تـرانه ساز، استاد امـیرمحمد ، و برخی دیگر از هنرمندان در شب های جمعه برای نعت خوانی وغزلخوانی شرکت می کردند .)

۱۱ـ خانقاه حضرت خواجه غریب نواز:

خانقاه حضرت « خواجه غریب نواز » در منطقه کوچه علی رضا خان شهر قدیم شهر کابل موقعیت دارد ، مربوط طریقه « چشتیه » است .
خانقاه توسط مولوی یارمحمد « کابلی » مازون و خلیفه شاه نیاز احمد « چشتی » تاسیس شد و شب های جمعه محل تجمع اهل طریقت میباشد که شب خویش را در « نعت ، قوالی و غزل خوانی » سپری مینمایند.

سلسله خانقاه غریب نواز:
« خواجه معین الدین چشتی ملقب به غریب نواز ، خواجه قطب الدین بختیاری ، بابه فرید گنج شکر، نظام الدین اولیأ، خواجه حسن سجزی، ابو سید احمد چشتی ، شاه نیاز احمد ، مولوی یارمحمد کابلی ».

ـ آقای مجید « سپند » مرید و قوالی خوان طریقت چشتیه، از فعالیت و چشم دید خویش در مورد خانقاه « خـواجه غریب نـواز » چنین قصه می کند:

(از ساعت یک بجه روز پنچشنبه، درویشان و اهل طـریقت چشتیه در خانقاهی « خواجه غریب نواز » گردهم جمع میشوند و به عبادت پروردگارعالمیان، میپر دازند.
بعد از ادای نماز خـفتن که بشکل جماعت خـوانده میشود ، « چای و شیر و حلوأ » توزیع گردیده و نعت خوانی آغـاز میگردد .

زمانیکه شب به پخته گی رفت ، قـوالی خـوانی از طـرف مـن و هریک : (گل محمد جان و نورجان) آغاز میگردد و تا دم نماز صبح آدامه دارد ، البته قابل یاداوری است که پسران استاد شیدا ، استاد هـاشم و دیگران ... نیز درمحافل خـــانقاهی ما اشتراک مینمایند و به درویشان مجرائی میدهند .

۱۲ـ خانقاه پهلوان صاحب:

خانقاه پهلوان صاحب مربوط به صوفی میرمحمد مشهور به « پهلوان » صاحب فرزند شیخ صوفی شیرمحمد است که در سال « ۱۱۸۷هجری شمسی » در منطقه عاشقان و عارفان شهر قدیم کابل ، از جانب پدر بزرگوارش صوفی صاحب تاسیس شد و از جمله مشهور ترین خانقاه های طریقه « نقشبندیه » در شهر کابل میباشد.

قابل تذکراست که : در رابطه به تاریخچه « خانقاه پهلوان صاحب» چنین نوشته اند:

« درسال « 1186 هجری شمسی » زمانی که امیر تیمورشاه عزم سفر از کندهار به کابل را نمود؛ آب و هوای گوارای کابل دل شاه را روشن نموده هرطرف گشت و گذار نموده به زیارت و اماکن مقدسه رفته اتحاف دعا نمود و پایتخت کشور را از کندهار به کابل انتقال داد .
در این سفر، سالک حقانی، قطب ربانی، جناب صوفی شیرمحمد که درطریقه و تصوف از جمله صاحبدلان معروف زمان خود به شمارمی رفت با امیرتیمور درانی همراه بود.

جناب صوفی صاحب از ارشاد سلوک به طریقه نقشبندیه ازعارف مولا صوفی احمد الله لغمانی کسب نموده است جناب صوفی صاحب که قلبش ازنورعرفان چراغان بود؛ کابل را محل مناسب و بسیار عالی برای علم تصوف یافت.

صوفی صاحب خود را از شاه مجازی برید و به شاه حقیقی صاحب، همیشه به عاشقان وعارفان خواجه صفا آمده به درگاه الهی عجز و نیاز می نمود، تا اینکه در منطقه عاشقان وعارفان د رسال « 1187 هجری خورشیدی » خانقا یی را بنیانگذاری نموده که آفتاب عرفان از آنجا طلوع کرد.

صوفی صاحب فرزند زنده دلی را که از نورعرفان منور بوده ، تربیه نمود که به نام میرمحمد مشهور به پهلوان (رح) یاد میگردید که بعداً خانقاه به نام آن پسربزرگوارش مسمی گردیده و تا امروز به این نام یاد میگردد.

جناب صوفی صاحب مریدان، اخلاص مندان زیادی را تربیه نموده که مشهورترین شان قرارذیل است:
شیخ میرسعدالدین که درمسجد سه دکان عاشقان وعارفان امام و مدرس بود. ملاه لام میرخلیفه صاحب عبدالغفارشیرین . که مسجدی به نام وی درباغ قاضی کابل موجود است کلام که درگذرلغمانی چاریکارمدفون است و کتاب قلمی بسیار شیرین دارد.
سلسله ارشاد خانقاه از صوفی صاحب بر میرسعد الدین ، بعداً به میرمحمد مشهور به پهلو ان ، بعداً به امیرخان ، بعداً به جناب شیراحمد و بعداً به سید احمدخان ، بعدآ به نوراحمد خان و از او به امیرمحمد خان و بعد به فضل احمد خان بعد به صالح محمد خان و بعد هم اجازه خلافت به قیوم جان رسید .

جناب قیوم جان سلسله ارشاد را به روز جمعه برج میزان سال « 1371 هجری خورشیدی » برای الحاج محمد احسان صیقل تسلیم نمود.
که اکنون کارباز سازی آن توسط خدمت گار صادق اهل شریعت و طریقت به شکل پخته و اساسی اعمار گردیده است.

۱۳ـ خانقاه انچی باغبانان چهاردهی:

خـانقاه « انچی باغبانان چهاردهی » توسط عبدالستار خان بتاریخ « ۶ سرطان ۱۳۱۶ هجری شمسی » ایجـاد گـردیده و مربوط طـریقه « چشتیه » میباشد که بعد از وفات شان پسرش بنام « شیر آقا جان » مسوولیت امور خانقاه را به عهده گرفت.

۱۴ـ خانقاه عـلاوالدین علیا:

خانقاه « علاوالدین علیا » مربوط خلیفه صاحب گل آغا جان میباشد که در سال « ۱۳۰۱ هجـری شمسی » از طرف مـولانا محمد جان تاسیس گردیده است.

۱۵ـ خانقاه مـرشد سید گلاب:

خانقاه مرشد سید گلاب در باغ علیمردان شهر قدیم کابل موقعیت دارد و درسال « ۱۱۹۱ هجری قمری» ایجاد گردیده است که درآن چهار طریقه « قادریه، نقشبندیه ، سهروردیه و چشتیه » بدون موسیقی در حلقه ذکر و نعت خوانی پیش برده میشود.

۱۶ـ خانقاه مـرشد سید غریب:

خانقاه مرشد سید غریب در منطقه بینی حصار کابل موقعیت داشت ، در جمع « بیست و یک خانقاه » در زمان سلطنت امیرعبدالرحمن خان ، در شهر کابل فعالیت داشتند به امر امیر مسدود گردید.
قابل تذکر است که : در خانقا مرشد سید غریب ، فقط طریقه چشتیه پیش برده میشد و توسط مولوی یارمحمد کابلی و مازون و خلیفه شاه نیاز احمد چشتی تاسیس شده است .

۱۷ـ خانقاه دهمزنگ:

خانقاه دهمزنگ در کوچه کلالی دهمزنگ موقعیت دارد و شاخه از خلیفه صاحب انچی باغبانان است.

۱۸ـ خانقاه صحبت خانه:

خانقاه « صحبت خانه » در منطقه کارته پروان شهر کابل موقعیت دارد ، مربوط به طریق « ناجیه » است که توسط اخترمحمد مشهور به« بابه جان » مرید جناب عبدالستار « انچی باغبانان شهر کابل » بنیاد گذاری شده است.

ناجیه طریقه جدید است که در کشورهای « هندوستان، ایران ، پآکستان » پیروان دارد واز آن طریق داخل افغانستان گردیده است.
ذکر در طریقه ناجیه وجود ندارد ، بلکه صحبت های تبلیغی غرض « تذکیه و تنبیه نفس و تصفیه روح و قلب » صورت میگیرد.

۱۹ـ خانقاه بابه انخوی:

خانقاه بابه انخوی مشهور به « بابای خوردی « رح » بوده که در جوار زیارت بابای اندخوی معروف به بابای خودی « رح » موقعیت دارد.

۲۰ـ خانقاه کاکری ها:

خانقاه کاکری ها در قلعه موسی شهر کابل موقعیت دارد و در سال « ۱۳۷۴ هجری شمسی » به فعالیت خویش دوباره آغاز کرد و ظهر روز های جمعه پیروان طریقه های « قادریه ، نقشبندیه و چشتیه » در آنجا تجمع میشوند.

۲۱ـ خانقاه حضرت ابراهیم خلیل الله:

خانقاه حضرت ابراهیم خلیل الله در منطقه فرملی های شهر قدیم کابل موقعیت دارد که مسوولیت آن به عهده پسر سید مهدی ولد سید میران میباشد.

۲۲ـ خانقاه حضرت امام حسین « رض »:

خانقاه حضرت امام حسین « رض » بنام فقیر خانه امام حسین « رض » بوده و شاخه از خانقاه غوث الاعظم دستگیر میباشد ، که در کوچه کد گرهای ناحیه اول شهرقدیم کابل موقعیت دارد و خادم آن سید عمر میباشد.

۲۳ـ خانقاه حضرت امام حسین « رض » برکی شهرارآ شهر کابل:

خانقاه حضرت امام حسین « رض» در منطقه برکی شهرارآ شهر کابل موقعیت دارد که مسوولیت آن به عهده سید نجیب آقا میباشد.

فـصل هشتم

- عـرفان
- یقـین چیست ؟
- فرق بین وحدت وجودی و وحدت شهودی

عـرفـــان

عـرفان دراصطلاح عبارت از (شناسایی ، شناخت و معرفت) می باشد و مراد شناسایی حق است و نام علمی است از علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات اوست و ضمناً راه و روشی است که اهـل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده اند.

عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است:

اول : به طریق استدلال از اثر به موثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات ، و این مخصوص علما ست.

دوم : به طریق تصفیه با طن و تخلیه سر ازغیر و تخلیه روح ؛ البته این معرفت خاصه انبیا ، اولیا و عرفاست.

باید گفت که این طریق عرفان ، معرفت کشفی و شهودی بوده که بدون مجذوب مطلق (طاعت، عبادت قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی) میسر نیست.

عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت باید مراحلی را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت برطبق استعداد خود اگاهی حاصل کند و تفاوت آنها با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی گردند ، بلکه مبنای کار آنها بر شهود و کشف است.

عـرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش (بخش عملی و بخش نظری) است.

اول : عرفان عملی بیان کننده روابط و وظایف انسان با خودش ، با جهان و با خدا میباشد.

عرفان در این بخش مانند اخلاق است ، یعنی یک « علـم » عملی است که این بخش عرفان « سیر و سلوک » نامیده می شود.

حافظ « شیرازی » چنین سروده است:

همتم بدرقه راه کن ای طـایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

دوم : عرفان نظری به تفسیر هستی می پردازد و در باره خدا ، جهان و انسان بحث می نماید.

عرفان در این بخش خود مانند فلسفه الهی است که در مقام تفسیر و توضیح هستی است و همچنانکه فلسفه الهی برای خود موضوع ، مسایل و مبادی معرفی می نماید.

البته فلسفه در استدلالات خود تنها به مبادی و اصول عقلی تکیه می کند و عرفان مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را مایه استدلال قرار می دهد و انگاه آنها را با زبان عقل توضیح می دهند.

ـ مولانا داکتر« سعید افغانی » دیدگاه خود را در رابطه به عرفان چنین نوشته است:

(برایم ثابت شده است : راهی که به حق می رساند ، همان سیر و شیوهٔ گام های کسانی است که به سبب « عبادت ، زهد و معرفت » به زندگی معنوی رسیده اند ؛ و عرفان حقیقی تنها وسیله است برای رسیدن به معارف حقه.

مولانا سعید افغانی به ادامه مینویسد: در نزد من نیکوترین تعریف عرفان چنین میباشد:

عرفان علمی است که به سبب آن ریاضت قلب و مجاهدت نفس شناخته میشود ، به گونه ای که درانسان ذوق های مخصوص حاصل می شود و مشاهداتی به وقوع می پیوندد.

مولانا سعید افغانی درمورد دیدگاه خواجه عبدالله انصاری و سهل تستری نوشته است:

خواجه عبدالله انصاری میگوید:

عرفان عبارت از چهار امر: « صفا ، وفا ، فناء، بقاء » است . سهل تستری گوید: عرفان ؛ صفا از تیرگی ها و بریدن از فکر و بریدن به سوی خدای تعالی است از خلق . « ۱ »)

۱ـ صفحات (۱۲، ۲۴۱ و ۲۴۳) کتاب « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الهروی » مولف: مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » ، ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

یقین چیست؟

ـ یقین در لغت به معنی : بدون شک و شبهه، بی گمان ، بصیرت ، اطلاع، اطمینان، اعتقاد، باور، بصیرت، حتمی، قطع، مسلم است.

ـ یقین در اصطلاح دیدن ذوات است به قوه ایمان که تمام آنها ساخته شده رب العزت اند ، که آن را سه مرتبه است:

مرتبه اول : عوام علما را .
مرتبه دوم : خواص علما و اولیا را .
مرتبه سوم : انبیاء علیهم السلام را .

یقین به سه درجه است : (علـم الیقین ، عـین الیقین و حـق الیقین)

۱ـ علم الیقین : علم الیقین عبارت است از آنچه که حاصل می شود از فکر و نظر « تصدیق و تائید از امری که بدرجه اطمینان تام و قطعی نه رسیده باشد ».

۲ـ عین الیقین : عین الیقین عبارت است از آنچه که حاصل میشود از دیدن و معاینه کردن . « البته در حـال مشاهده کردن باشد » .

۳ـ حق الیقین: حـق الیقین عبارت است از آنچه که حاصل میشود از اجتماع هر دو فکر و دیـدن .

همچنان : حق الیقین به معنی متّحد شدن وجود با واقعیّت است؛ به نحوی که هیچ گونه راه شک و تردیدی به آن برای انسان نماند و واقعیّت خارجی یا موجودیّت انسان یکی گردد.

یادداشت :
حق الیقین: « البته به وصول معرفت حق با تهذیب نفس و سلوک نفسانی برسد ، در مورد باید گفت که عـقل برای شناخت حـق الیقین در آلهیات حد و انتهائی ندارد ».

فرق بین وحدت وجودی و وحدت شهودی

ـ وحدت وجودی:

ـ پیروان وحدت وجودی معتقد هستند که : به جز ذات رب العالمین ، اصلاً وجـودی و مـوجودی نیست وغـیرالهی هـمه لامـوجود است .
« لاموجود الاالله » (مدارهستی بخش و حقیقت هستی حق تعالی است و جز او حقیقتی و وجودی نیست)
چنانچه شیخ محی الدین « ابن العربی » پیرطریقت خاتمیه و بنیانگذار مکتب و حدت الوجود چنین گفته است:

(حقیقت هستی در ذات خودش یگانه است ؛ اگر ما کثراتی در عالم می بینیم، مربوط به تعینات و ظهورات آن هستی واحد است و یا به عبارتی دیگر همه هستی مظهر یك ذات واحد است.
و یا ! وحدت ، یعنی یکتایی و یکی بودن و مراد از وجـود ، حقیقت وجود حق است و وحدت وجود ، یعنی آنکه وجود واحد حقیقی است و وجـود اشیاً عـبارت از تجلی حـق به صورت اشیاً است و کثرات مراتب ، امور اعتباری اند و ازغایت تجـدد فیض رحمانی ، تعینات اکـوان نمـودی دارند .)

ـ پیروان وحدت وجودی معتقد هستند که : عـالم عین خـدا و خدا عین عالم است ، و با سیروسلوک در تلاش هستند تا با کشف و شهود به نورو نیاز رب العزت معرفت یابند.

شیخ عطار سروده است:

زهی فر حضور نـور آن ذات ـ که بر ذره مـی تابد ز ذرات

ـ وحدت شهودی:

ـ پیروان وحدت شهودی معتقد هستند که : سالک یا عـارف بعد از سپری نمودن سیر و سکوک به مـرحله و یا درجه ئی میرسد که به جز ذات حق تعالی ، چیزی دیگر را نمی بیند و فقـط در جستجو است تا رحمت و انوار الهی ؛ نصیب آئینه قلبش گردد.

(سالک به مقامی دست می یابد که به جز یك واقعیت چیز دیگری را شهود نمیکند)
مولانا بلخی سروده است:

در جسم ما چون جان تویی در جان ها جانان تویی
صورت تویی ، معنی تویی ، پیدا تویی پنهان تویی

ـ پیروان وحدت شهودی معتقد هستند که : عـالم تجلی پرتو حُسن خدا است ، نه عین خدا ! پیوسته با طی مراحل سیرو سکوک در تلاش هستند تا با کشف و شهود به نـار و ناز خـدا عشق بورزند.

ـ شیخ محمد صادق مجددی پیرطریقت « نقشبندیه مجددی » در مورد وحدت « وجودی و شهودی » چنین نوشته است:

(توحید شهودی یکی دیدن است ، یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عـدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن.

پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و توحید شهودی از قسم عین الیقین .

توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بی آن میسر نمی شود ، زیرا که رویت یکی به استیلا او مستلزم عدم رویت ماسوی اوست به خلاف توحید وجودی که نه چنین است ، یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی آن معرفت حاصل است، چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوی او نیست.

ضمناً به ادامه مطلب ؛ در صفحه « ۹۲ » چنین نوشته است:

توحید شهودی را با این صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم به امری در آن مـوطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهودی مشهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجـود ماسوی میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم ، حیرت و علم با یک دیگر جمع نمیشود.

پس ثابت شد که توحید وجـودی از مـقام عین الیقین بهره ندارد . آری : صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است ، میرساند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشود ، وعلمی که بی حیرت است و پیش از حیرت است ، علم الیقین است ... « ۱ »)

۱ـ صفحه « ۹۱ و ۹۲ » کتاب : رهنمای طریق درطریقهّ سیدنا ابوبکر الصدیق « رض » ، مولف : حضرت محمد صادق المجددی ، معروف به « آقایگل صاحب »

فـــصل نـهم

- هـفـت وادی عـرفـان « هـفت شهــرعشـق »:

« طـلب ، عشق، معـرفت ، استـغنا ، توحـيد ، حيرت ، فـنا و بقـا »

هفت وادی عرفان
« هفت شهر عشق »

وادی در اصطلاح ادبیات به « صحرا و بیابان » معنی شده و درعرفان عبارت از « سیر و سلوک » سالک ؛ بخاطر وصول معرفت الهی است .

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد چنین نوشته است:
(شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری درسالهای اخیر زندگی خویش ، کتب « صد میدان و منازل السائرین » را تحت بررسی مجدد قرار داد و به تعقیب آن رساله کوچک را نوشت و در آن ده مقام « اراده ، زهد ، توکل ، صبر ، حزن ، خوف ، رجا ، شکر، محبت وشوق » را که منازل اهل شرح هستند وسیر به سوی حقیقت است ، توضیح داد و همچنان این مقامات را به سه مرتبه « آغاز عزم سیر ، دخول در غربت و حصول مشاهده جاذبه در طریق فنا و طریق توحید » تقسیم کرد و چنین گفت : کسانی که بین « خوف و رجا » سیر به سوی دوستی و محبت میکند بنام « مرید » ، کسانیکه از وادی « تفرقه » بیرون شده ، بنام « مراد » و دسته سوم بنام « مجذوبان و دلباختگان » میباشند . « ۱ ») .

شیخ ابو حامد فریدالدین محمد « عطار » که بنام « پیر معرفت » نیز شهرت داشت ، در کتاب « منطق الطیر » خویش ، به هفت وادی « طلب ، عشق ، معرفت ، استغناء ، توحید ، حیرت و فنا » اشاره نمود و متعقد است که سالک باید برای وصول آن به نفس مطمئنه برسد ، چنانچه سروده است:

گفت ما را هفت وادی در ره است
چون گذشتی هفت وادی درگه است
وا نیامد در جهان زین راه کس
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه چون
چون دهند ت آگهی ای نا صبور
چون شدند آنجا یگه گم سربسر
کی خبر بازت دهد از بی خبر
هست وادی طلب آغاز کار
وادی عشق است از آن پس ، بی کنار

۱ــ صفحات (۹۳ و ۱۱۰) کتاب « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الهروی »
مولف : مولانا محمد سعید « سعید افغانی » ، ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

پس سیـــم و ادیست آن مـــعرفت
پس چـهارم وادی استغـــنی صـفت
هست پنجـم وادی تـــوحید پـــاک
پس ششم وادی حیـرت صعب نـاک
هفتمـین ، وادی فـــقرست و فـــنا
بعـد از ایـن روی روش نبـــود ترا
در کشش افتی ، روش گـــم گرددت
گـر بود یک قـطره قـــلزم گرددت

ـ مولانا جلال الدین محمد بلخی درمورد سیر و سلوک سالک میگوید : « در هر وادی این شهر کشف الشهودی عاشقانه نهفته است و سالک با شوق و جذبه فراوان با سری بدون دستار و پایی برهنه به دنبال آن است با چشم دل به جایی می رسد که چشم سر قـادر به دیدن آن نیست و عقل خیره سر قادر به درک آن ، اینجا شهر عشق است و عقل جرئت وارد شدن به آن حریم مقدس را ندارد ... » که چنین سروده است:

هفـت شهـر عشـق راعـطار گشت
مـاهنوز انـدر خـم یک کـوچه ایـم

۱ـ طـلب:

طلب در لغت به معنی « خواستن ، جستن و طلبیدن » است و در اصطلاح عبارت از معرفت خداوند تعالی به دلیل و وجدان میباشد.
طلب در اصطلاح صوفیان عبورسالک از لذات نفسانی است تا پـرده پـندار از روی حقیقت براندازد و از کثرت به وحدت رود .
در این مرحله سالك باید با متانت و دلـیری گام بگذارد و اراده قوی و آهنین داشته باشد ، بخاطر اینکه این وادی وادی پر خطری است فلهذا ! سالك پیوسته بکوشد تا هـدف و مقصود خود را که توصل به حق و حقیقت « به درگاه الهی » است ، با قبول همه مشکلات و بدون ترس و وحشت ؛ حاصل نماید . چنانچه عطار میگوید:

ملـک اینـجا بایـدت انـداخـتن
ملـک اینجـا بایـدت در باخـتن
در مـــیان خـــونت باید آمـــدن
وز هـــمه بـــیرونت بـاید آمـــدن
چـــون نماند هیچ معلومت به دست
دل بـباید پاک کردن از هرچه هست
چـــون دل تـو پاک گردد از صفات
تافـتن گـــیرد ز حضرت نـور ذات

۲ـ عشـق:

عشق « دوستی و محبت » را گویند ، و عشق و محبت ؛ یکی از عالی ترین و مهمترین احـوال عـارف و از مهمترین مبانی و اصول تصوف بشمار میرود ، بخاطـر اینکه عشق حقیقی ؛ آتشی سوزان، بحری بی پایان ، الفت رحمانی و الهام شوقی است!
چنانچه عطار میگوید :
عشق مهم ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است ، درک مینماید.

کس دریــن وادی بجــز آتش مــباد
وان که آتش نیست عیشش خوش مباد
عــاشق آن باشد که چون آتش بود
گــرم رو و سوزنــده و سرکش بــود
عــاقبت انـدیش نبــود یــک زمــان
درکشد خوش خوش بر آتش صد جهان

زمانیکه سالک در وادی عشق قدم می گـذارد ، وجودش مالامال از محبت ، شوق و مستی می گـــردد ، در اتش سوزان و تب و تاب آن می سوزد و حظ می برد.

چنانچه استاد امین الدین « سعیدی » درمورد چنین نوشته است :
(الهی ! مقصد سفر من رسیدن به دیدار تو است ، به من قوت ده و قلبم را از بدسیرتان به بیم افگن و انس خـود را وانس بندگـانی که دوستداران و بندگـانی متواضع تو اند در قلبم بیافزا و قلبم را به محبت خویش مشغول بدار. « ۱ »)

ـ خواجه بزرگ عبدالله انصاری « پیر هرات » می فرماید:
« محبت تعلق دل است بین همت و انس ، در بـذل (برای محبوب) محبت از نخستین وادی های فنا است . »

ـ مــولانا جلال الدین بلخی چنین سروده است :
چــون قلم در عشق سبحانی رسید
هــم قلم بشکست و هم کــاغذ درید

ـ مولانا ابوالمعانی عبدالقادر بیدل چنین سروده است:

دروادی عشق اگر دویدن باشد ـ بر جــاده غیر خــط کشیدن باشد
ما و سفری که همچو خط پر کار ـ هــرجا برسی بخـود رسیدن دارد

۱ـ کتاب « نماز راه ارتباط با خدا ، صفحه ۸۸ » مولف: استاد امین الدین « سعیدی »

۳ـ معـرفت:

مـعرفت بمعنی « شنا خت ، علـم و دانش » است و در اصطلاح صـوفیان ، علمی است که مسبوق به فکر باشد و قابل شک نباشد معرفت عبارت است شناخت خداوند تعالی است ، چنانچه « هجویری» در« کشف المحجوب » چنین گفته است:

« معرفت حیات دل بود به حق ، و اعراض سر جز از حـق ، و ارزش هر کس به معرفت بود و هر که را معرفت نبود بی قیمت بود. نسبت به نفس خود و ذات حقیقت شناخت پیدا می کند و چشم دل و جان وی ، چشم سر و چشم درونی وی باز می شود و بنا به تعبیری در اینجاست که عارف پاکدل چشم جانش به حقایق و رمـوز دستورهای دیـن و هدف انبیاء باز می گردد . »

شیخ عطار در مورد وادی معرفت چنین سروده است:

چـون بتـابد آفـتاب معرفت ـ از سپهر ایـن ره عـالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش ـ بازیابد در حقیقت صـدر خویش
سر دراتش هـمه روشن شـود ـ گلـخن دنیا بر او گلشن شـود
مغـز بیند از درون نه پوست او ـ خود نبیند ذره ای جز دوست او

۴ـ استـغنا:

استغنا عبارت از « توانگری ، بی نیازی و قـطع علاقه » را گویند . در مـرحله وادی « استغنا » سالك چنان به « حق تعالی » متکی می گردد که از هـمه چـیز و هـمه کس جـز آن خـداوند مهربان ، بی نیاز می گردد و خود را در کوه امن و رجا مستغنی می یابد و از هـمه مـال ، مقام و جـلوه های وسوسه انگیز زندگی به یکباره گی دل و امیدش را قطع میکند.

ـ شیخ عـطار مورد وادی معرفت می گـوید:

هفـت دریـا یـک شَمَر اینـجا بـود
هفـت اخـگر یـک شرر اینـجا بـود
هشت جنـت نـیز اینجا مـرده ای است
هفت دوزخ همچون یخ افسرده ای است

ـ حافـظ « شیرازی » سروده است:

بـیار بـاده کـه در بـارگـاه استـغنا
چه پاسبان و چه سلطان ، چه هوشیار و چه مست

۵ـ توحـــید:

تـوحید عبارت است از وحدانیت خداوند (ج) که شریک و مثل نـــدارد و صمد ، قـــدیم ، ازلـــی ، ابـــدی ، ظـاهر و با طن است.
توحید در لغت حکم است بر اینکه چیزی یکی است و علم داشتن به یکی بودن آن است و در اصطلاح اهل تصوف تجـرید ذات مقدس است ازآن چه در« تصور، فهم ، خیال ، وهم و یا ذهن » اید.

زمانیکه عارف به مرحله توحید میرسد « چشم دل باز می کند که جان بیند » در این حال مشاهده می کند که در جهان « یکی هست و هیچ نیست جز او » و برهرچه بنگرد فقط آن الله تعالی را می بیند . عطار درمورد توحید چنین سروده است:

رویها چـــون زین بیابان درکنند
جمله سر از یک گـــریبان برکنند
گـر بسی بینی عـــدد ، گر اندکـــی
آن یکی باشد درین ره در یکـــی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام
آن یک اندر یک ، یکی باشد تمام

۶ـ حـیرت:

حیرت در لغت بمعنی « سرگـردانی، حیران و متحیر » میباشد و در اصطلاح تصوف امریست که وارد می شود برقلب عـارف در موقع تامل و حضور و تفکر.
در مرحله وادی « حیرت » ، در دل سالک « تامل، تفکر، حضور، حیرت و سرگردانی » وارد میشود و او را متحیر می سازد و در طوفان فکرت و معرفت سرگـردان و غرق می شود.
عطار در مورد وادی حیرت چنین سروده است :

مرد حیران چون رسد این جایگاه
در تحیر مـــاند و گـــم کـــرده راه
گـــر بـدو گویند"مستی یا نه ای؟
نیستی گـویی که هستی یا نه ای؟
در میانـــی یا برونـــی از مـیان؟
بـرکناری یا نهـــانی یا عـــیان؟
فـانیی یا بـاقیی یا هـــر دویـــی؟
یا نه ای هردو ، تویی یا نه تویی؟
گـوید : اصلا می ندانـــم چیز من

وان نـــدانـــم هم ندانـم نیز من
عـــاشقم امـــا نـــــدانـــم بر کیـــم
نـــه مسلمانم نه کـــافر پس چیم
لیکـن از عشقـــم نـــدارم آگـــهی
هـــم دلـــی پر عشق دارم هـم تهـی

۷ـ فـــنا:

فنا در اصطلاح ادبیات عبارت از (فنا شدن ، نیست شدن ، نیستی و زوال) را گویند و در اصطلاح صـوفیه عبارت از مـرحله اخـیر در (سیرالی الله) است ، یعنی سیر برای رسیدن بحق میباشد.

فـــنا در اصطلاح تصوف سقوط ا وصاف مـذمومه است از سالک ، که بوسیله کثرت ریاضت حاصل میگردد و ضمناً فنا عدم احساس سالک بعالم ملک وملکوت و استغراق اوست در عظمت رب العزت و مشاهده حـق تعالی ؛ البته این مرحله ، مرحله نیستی و محو شدن سالك است از خود و بـقای اوست در حـق تعالی .

در این حال خود خواهی وی به همراه همه صفات مذموم و ناپسند نابود می شود و وجودش زنده می گردد به صفات پسندیده و محموده ذات یگـانه و بی نـیاز.

متصوفین به این باور هستند که « فنا » پایان راه سیرو سلوک « هفت وادی » و شروع بقاء بالله و یا شروع سیر فی الله است . در این حال سالک چنان غـرق در گاه ذات حـق و حقیقت شده که بـدون خودش ، دیگـران آن مـرحله را دیـده نمی تواند و به ایمان کـامل می رسد.

چنانچه شیخ عطار سروده است:

بعد از ایـن وادی فقر است و فنا
کی بـود اینجا سخن گفتن روا
عـین وادی فـراموشی بـــود
گنگی و کـری و بیهوشی بـــود

ـ کلابازی در کتاب « التعرف » چنین نوشته است:
فنآ آن است که بنده از خواهشات و لذائذ و بهره فانی میشود و برای او در چـیزی از آن تقاضا و خواهشی نمیباشد و حاسه تمـیز را از دست می دهد ، بقای که به تعقیب آن می آید آن است که بنده از آنچه برای او است فانی میشود و به آنچه که برای خداوند سبحانه است باقی بماند، و گفته است:

بعضی میگویند فنا و بقأ آن است که تمام حرکات بنده موافق حق باشد نه مخالف آن ، فانی از مخالفات بموافقات باشد و فانی از او صاف خود و باقی با وصاف حق شود .
البته فنا وبقأ در نزد کلا بازی ، فنأ از تعظیم ما سوأی الله و بـقا در تعظیم الله است.

ـ ابوالقاسم « قشیری » در رابطه به فناء و بقاء چنین گفته است:

(فنا سقوط او صاف مذمومه و بقأ قیام اوصاف محموده است ، یعنی کسیکه در دنیای خود به قلب خود زهد نماید « یعنی ترک دنیا را از روی قلب نماید » برای او گفته میشود که از رغبت و میل خود فنا شده است ووقتی دردنیا ازرغبت خود فناء شود در انابت و رجوع خود بصدق باقی می ماند « پس مثل همچو یک انسانی که قلب او بدون ذکر پروردگارش چیزی باقی نماند کجا است » ؟!)

ـ خواجه عبدالله « انصاری » از چهار قسم فنا صحبت کرده است :

۱ـ فنا الخلق : آن است که سالک از هیچکس نترسد و به جز از ذات خداوند تبارک وتعالی ، به احدی دیگری رجا و امید نبرد.

۲ـ فنا الرغبه : سالک در این مرحله به جز از قرب خداوند سبحانه تعالی به هیچ چیز دیگر میل و رغبت نمیکند.

۳ـ فنا الاراده : هیچ آرزوی برای سالک باقی نمی ماند ، بلکه مانند مرده میباشد و هیچ چیزی را تقاضا نمی کند .

۴ـ فنا الافعال : برای سالک توانائی انجام هیچ فعلی باقی نمی ماند ، بلکه او انجام هر فعلی را از پروردگار خود اراده میکند.

۸ ـ بقـــا:

ـ بقا در اصطلاح ادبیات عبارت از (زیست ، زندگانی ، پایداری،همیشگی و پایندگی) است و در اصطلاح صوفیه عبارت از مرحله اول در (سیر فی الله) میباشد ، که آن رسیدن بمراد و لمس و لذت کمالات قرب است .

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد چنین نوشته است:
« خواجه عبدالله انصاری بقا را به سه درجه « بقای معلوم ، بقای مشهود و بقای حق » تقسیم و توضح نموده است . »

شیخ عطار چنین سروده است:

چونکه گردی فانی مطلق ز خویش
هست مطلق گـردی انـــدر لامکان

ـ ابو سعید خراز در مورد « فنا و بقا » چنین گفته است:

(فنا آن است که درسالک همـه مرادات را از بین بـبرد و بقاء آن است که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حـق .)

ـ شیخ امین علاءالدین « نقشبندی» ، چنین نوشته است:

(معنی فنا و بقأ در نفی و اثبات در کلمه « لااله الاالله » گرفته میشود، زیرا کـلمه « لااله » عبادت هـر موجودی را فـنأ میسازد و کـلمه « الاالله » بقـای عبادت را خاص برای ذات یکتای الله متعال ثابت میگرداند . « ۱ »)

۱ـ صفحه« ۲۹۶» کتاب حقیقت تصوف و .. ، مولف: شیخ امین علاالدین« نقشبندی».

فصل دهم

عناوین متفرقه:

(حق ، شریعت ، طریقت ، حقیقت ، توحید ، عبادت ، عابد ، زاهد ، عارف ، سالک ، ولی ، شیخ ، خلیفه ، پیر، ملا ، استاد، امام ، مرشد ، مرید ، خانقاه ، ذکر و سماع).

حــق:

ـ حـق دراصطلاح عبارت از (راستی ، درستی، حقیقت ، سزاوار، مستحق ، استحقاق ، عدل ، داد ، انصاف ، قدر و ارزش) می باشد.

ـ حق عبا رت از خداوند تعالی « رب العالمین » است.

ـ حق الله است ، آن الله که بمعنی معبود بوده ، واجب الوجود است و تمام صفات کمالیه در آن ذات واحد و یگانه موجود است .

ـ حق ذات مقدس ، واحـد ، یکتا ، بی نـیاز ، شنوا ، بـینا ، تـوانا ، دانا ، رحما ن ، رحیم و ...) است.

چنانچه ابو حامد ، امام محمد غزالی در کتب « کیمیای سعادت » چنین نوشته است:

(اگاه باش که تو آفریده ای و تو را آفریدگاری است !
که آفریدگارهمه عالم و هرچه در عـالم است ، اوست ! او یکی است که وی را شریک و انباز نیست ، و یگانه است که وی را همتا نیست ، و همیشه بوده است ، که هستی وی را ابتد ا نیست ، وهمیشه باشد که وجود وی را آخرنیست.

وی در ذات خود جوهر نیست وعرض نیست ، و وی را در هیچ کالبد فرود آمدن نیست ، و با هیچ چیز مانند نیست و وی را صورت نیست و چندی وچونی و چگونگی را به وی ، راه نیست و هرچه در خیال آید در خاطر آید ـ از کمیت و کیفیت ، وی از آن پاک است ، که آن هـمه ، صفات آفریدگار وی است ، و هرچه درعالم است ، همـه زیر عرش است و عرش ، زیرا قدرت وی مسخر است و وی ، فوق عرش است.

تـوانایی وی ، بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف را بـدان راه نیست ، بلکه هرچه خواست کرد و هـرچه میخواهد ، می کند . وی داناست بر هـر چه دانستنی است و علم وی به همه چیز ها محیط است و هرچه در عالـم است ، همه به خواست و ارادت وی است . و چنانکه داناست به هرچه دانستنی است، بینا و شنواست و به هرچه دیدنی است و شنیدنی است.

فرمان وی برهمه خلق ، واجب است و خبر وی ، از هـرچه خبر داده راست است .
قرآن ، تورات، انجیل، زبور و همه کتب پیغبران، سخن وی است و سخن وی ، صفت وی است و همه صفات وی قدیم است و همیشه بوده است.

عالـم و هر چه در عالم است ، همـه آفریده وی است و هرچه آفرید ، چنان آفرید که از آن بهتر و نیکو تر نباشد و هر چه آفرید ، به عـدل و حکمت آفرید و تمام آفرید و چنان آفرید که می بایست.

عالم که آفرید از دو جنس آفرید ؛ عالم اجسام و عالم ارواح ، وهرکسی را مدتی تقدیر کرد که در این عالم باشد و آخرآن مدت ، اجل وی باشد ، که زیاد ت و نقصان را به وی راه نبود .
در قیامت ، که روز حساب و مکافات است ؛ جان را با کالبد دهد و همه را برانگیزد ، و آنگه همه را بر صراط گذرفرماید ، و صراط ، باریکترازموی و تیز تر از شمشیراست.

هرکه دراین عالم بر صراط مستقیم ،راست استاده باشد، به آسانی به آن صراط می گذرد و هرکه راه راست نداشته باشد ، بر صراط ، راه موفق نشده و به دوزخ افـتد.
گروهی را بی حساب به بهشت فرستند و با گروهی حساب کنند به آسانی و گروهی به دشواری . و در آخرجمله ؛ جای کفار در دوزخ بوده ، که هرگز از آن خلاصی ندارند .
چـون ایزد تعالی، این تقدیر کرده بود و اعمال و احوال آدمی، چنان رانده بود که بعضی، سبب سعادت وی بود و بعضی سبب شقاوت و آدمی از خویشتن ، آن نتواند شناخت، به حکم فضل و رحمت خویش، پیغمبران را آ فرید و بفرمود تا کسانی را که در ازل ، بر کمال سعادت ایشان حکم کرده بود ، از این راز ، اگاه کنند و ایشان را پیغام داد و به خلق فرستاد تا راه سعادت و شقاوت ایشان را اشکار سازند، هیچ کس را بر خدای عـز وجل حجت نماند.
پس ، به آخر همه ، رسول ما را (صلی الله علـیه وسلـم) به خلق فرستاد و نبوت وی را به درجه کمال رسانید که هیچ زیادت را به وی ، راه نبود ، و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که پس از وی ، هیچ پیغمبر دیگر نباشد .)

ـ ابوالمجد مجدود« سنائی غزنوی» عارف، شاعرو ادیب نمدارکه درسال » ۴۷۳ هجری قمری» در ولایت غزنی افغانستان چشم به دنیا گشوده ، در مورد چنین سروده است:

ای بـرآرنـدۀ مـه و خـورشـید
نقش بـند جـهان بـیم و امـید
ای به تو زنده جان، چو جسم به جان
جسم و جـان را ز لطف توست توان
روح را هـر نفس ز تو مـددست
کـرم و رحمـت تـو بی‌عـددست
ای بسا مسجـدی که رانـدۀ توست
وی بسا بـت پـرست خـواندۀ توست
همـه فـانی شویـم و تـو باقـی
هـمه مست تـوایم و تـو ساقـی
غـرض مـا ز هـرچه هست توئی
کـارسـاز بلـند و پست تـوئـی
طـمـع مـا ز تـو، عنایت تـوست
رهـبر مـا به تـو، هـدایت تـوست

شریعت ، طریقت و حقیقت:

شریعت علم است ، طریقت عمل است و حقیقت « الوصول الی الله » به عباره دیگر:

« شریعت گفت انبیاء است ، طریقت کرد انبیاء است و حقیقت دید انبیاء است . »

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » پیر طریقت مولولیه در دفتر پنجم مثنوی خویش چنین نوشته است:
(شریعت همچو ن علم کیمیا آموختن است ، از استاد یا از کتاب ؛ طریقت استعمال کردن داروها و مس را کیمیا مالیدن و حقیقت زرشدن مس؛ کیمیادانان بعلم کیمیا شادند که ما این علم را میدانیم ، وعمل کنندگان به عمل کیمیا شادند که ما زرشدیم و ازعمل کیمیا آزاد شدیم ، « عتقاءالله » ایم . « کل حزب بما لدیهم فرحون »)

ـ مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(خواجه عبدالله انصاری در نصایح خود گفته است : شریعت مانند جسد ، طریقت مانند قلب و حقیقت مانند روح است . « ۱ »)

حقیقت:

ـ حقیقت ظهور ذات حق است بی حجاب و تعینات و محو کثرات موهومه در اشعه انوار ذات .

ـ حقیقت عبارت از آن است که نسخ بر آن روا نباشد و از عهد آدم تا فنای عالم حکم آن متساوی باشد چون معرفت خدا و صحت معاملت خود به خلوص نیت.

ـ حقیقت اقامت بنده باشد اندر محل وصل خداوند و وقوف سروی بر محل تنزیه .

شریعت:

ـ شریعت بمعنی « طریقه و روش » است در لغت به دو معنی استعمال شده است:

۱ـ جائیکه مردم از آنجا آب میگیرند ، بطورمثال « شرعت الابل » یعنی شتر بجائیکه آب میخورد ، رفت .

۲ـ راه راست ، چنانچه در ایت مبارکه امده است : (ثم جلعناک علی شریعة من الامر فاتبعها) یعنی گردانیدیم تو را به راه راست ، از آن پیروی نما .

۱ـ صفحه « ۳۹۷ » کتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

ـ شریعت عبارت از طریق د ین است که شرع است و یا شریعت عبارت است از آنچه نسخ و تبـدیل بـرآن روا باشد چـون احکام و اوامـر شریعت ، و در لغت به معنی محلی است که آب می آشامند.

ـ شریعت دراصطلاح عبارت است از اموردینی که حضرت عزت عزشانه جهت بندگان به لسان پیغمبر تعین فرموده از اقوال و احکام که متابعت أن سبب انتظام امـور معاش و معاد باشد و موجب حصول کمالات گردد و شامل احـوال خواص وعـوام بوده و جمیع امت در آن شریک باشد ، چون شریعت مظهر فیض رحمانی است که رحمت عام است .

ـ مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:

(توحید در نزد شیخ الاسلام ، این است که بنده ، خدای تعالی را از هر چیزی که در معرض حوادث قرار گیرد ، منزّه نماید ؛ لیک از آن جایی که علم و معرفت بنده امکان ندارد که به کنه وحدانیت که قائم به او تعالی است برسد ، پس تنزیه عبد مر خدا را ناقص است .

بنابر این وحدانیتی که خداوند به ان متصف می شود ، حقیقت آن از حد تعبیرات بندگان بیرون است ، چنانچه سروده است :

گفته کس ، کی تواند ، وحدت واحد بود
هرکسی توحید او گوید ، همی جاحد بود

ذکر توحید از کسی ، کز نعت خود گوید سخن
عاریت باشد ، چو باطل کردهّ واحد بود

هست توحید خدا ، توحید از نزد خودش
دیگری گوید چو نقشش ، نعت او لاحد بود « ۱ » .)

همچنان در رابطه به شریعت و حقیقت چنین گفته اند :

شریعت عبارت از طریق دین است که شرع است ؛ شریعت چراغ است و حقیقت داغ است ؛ شریعت بند است وحقیقت پند است، شریعت نیاز است و حقیقت ناز است، شریعت ارکان ظاهر است و حقیقت ارکان باطن است ؛ شریعت خدمت است بر شریطت و حقیقت غربت است بر مشاهدت .

ـ۱ـ صفحه « ۳۵۴ » کتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

طریقت:

ـ طریقت سیر خاص مـرید است که مخصوص سالکان راه حـق است ، مانند ترک دنیا و دوام ذکرو توجه به مبدا و تبتل و انـزوا و دوام طهارت ووضـو، و صدق و اخلاص و غیر آن ؛ شریعت احکام ظاهر است و به منزله پوست است وطریقت احکام باطن است و منزلت مغز را دارد .
ـ طریقت رفتـن از حادث به قدیم است که بعد از انکه از مـقام فنا به مرتبت بقا رسید، گویند که از راه طریقت به حقیقت رسیده است.).

ـ امام محمد غزالی ، در کتاب (احیا علوم الدین) چنین نوشته است :
(طـریقت آمادگی و پیش انداختن جـهاد با نفس و از بین بردن تمام صفات مـذمومه و زشت و قطـع تمـام وابستگی های دنیائی و روی آوردن به قصد و اراده و همت حقیقی بـذات واجب الوجود الله متعال جـل شانه میباشد .)

توحـید:

ـ توحید اعتقاد به یگانگی الله سبحانه و تعالی است . و همچنان در لغت حکم کردن به واحد بودن شی و علـم است به واحـد بودن آن .

ـ توحید دراصطلاح عبارت از : خداوند (ج) را بدل یکی پنداشتن ، به زبان بر آن اقرار نمودن و یا مجرد پنداشتن ذات اقدس الهی است از تمام آن چیزهایکه در تصور و ذهن انسان میگردد ، میباشد.

ـ توحید اقرار به زبان و تصدیق به قلب است مبنی براینکه هیچ معبودی بجز از ذات مقدس الله نیست ، ذات او تعالی از جسم . جوهر، عرض ، حد و مقدار پاک است و به علم ، اراده ،سمع ، بصر، کلام ،حیات، قدرت، خالقیتو تمام صفات کمال متصف است.

ـ ذوالنون مصری ، متوفی سال ۲۴۵ هجری چنین گفته است:
(ای خدای من ! به هیچ آواز حیوانی ، صدای درختی ، شرشر آبی ، الحان پرنده ، نغمه نـم نـم بارانی ، زوزه بادی و غرش رعـدی گوش فرا نداده ام و نشنیده ام ، مگر آنکه همه شاهد بر وحدانیت ذات یکتای تو بوده اند و دلیل براینکه هیچ مـوجودی همتا و هـم مانند با ذات احـدیت تو و جـود نـدارد .)

ـ شیخ امین علاالدین « نقشبند ی» چنین نوشته است:
(توحید ایمان داشتن با این است که خداوند تعالی واحد است ، احـد است ، فرد است ، بی نیاز است و هیچ موجودی مثل و مانند او نیست. از حضرت رسول کریم ﷺ دررابطه بـه صفات پروردگار سوال شدند ، که این سوره مبارک بالایش نازل گردید : « قل هوالله احد الله الصمد ، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوآ احدا)

« بگو آن خدای واحد و یکتا است آن خدای است که از همه عالم بی نیاز است . نه فرزندی زاده است و نه از کسی زاده شده است و هیچکس او را همسر و شریک و همتا نیست » .

توحید آن است که بگوئی (لا اله الا الله) در حالیکه تصدیق کننده به قلب باشی . مقابل توحید ، شرک و کفرو الحاد است .« ۱ »)

توحید به سه قسم است:

(ـ توحید الربوبیته ـ توحید الالوهیته ـ توحید الاسماء والصفات)

ـ توحید الربوبیته:

توحید ربوبیت : داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه الله (ج) رب هر چیز است و بدون او هیچ ربی وجود ندارد.

او خداوند (ج) خالق ، رازق و مالک ملک است ، آن طوریکه اراده اش باشد همان کار را می کند .

و یا به عباره دیگر:

الله تعالی خالق بندگان و روزی رساننده آنها است، و اوست که به آنها زندگی می بخشد و سپس آنها را می میراند.

توحید ربوبیت یعنی منفرد دانستن الله تعالی به افعالی که مخصوص او است، افعالی همچون خلق کردن و روزی رساندن .

چنانچه مولانای جلال الدین محمد « بلخی » سروده است :

همه شب فکر من این است و همه جا سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده ام ؟ آمدنم بهر چه بود ؟
به کجا میروم آخر ننمائی وطنم ؟
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بودست مراد وی از ین ساختنم

۱ـ صفحه « ۱۶۶ » کتاب حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه ، مولف : شیخ امین علاالدین « نقشبندی » .

ـ توحید الالوهیته:

توحید الوهیت : داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه خداوند (ج) واحد یگانه معبودی است که غیراو معبود دیگری وجـود ندارد ، و تمام محبت ، اخلاص ، خوف و رجای خود را خاص مربوط به الله (ج) خود میدانیم .

ـ توحید الوهیت عبادت نیز گفته می شود ، و مراد از آن این است که انسان تمام انواع عبادات را فقط برای الله تعالی بجا بیاورد.
چون آن ذات حق و مقدس که فقط شایستگی عبادت شدن را دارد وغیر از او هیچکس ولو اینکه دارای مقام و منزلت والایی چه دنیوی و چه دینی باشد، شایستگی عبادت شدن را ندارد.
بنآ این همان توحیدی است که پروردگار عالمیا ن ، بخاطر آن انبیاء و پیامبران (علیهم السلام) را بسوی امتهایشان مبعوث داشت ، و قرآن عظیم الشان ، بهترین شاهد بر این امراست .

توحیدالاسماء والصفات:

توحید اسماء و صفات : داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه خداوند (ج) متصف است به تمـــام صفات کـمال و پاک است از تمام صفات نقص ، او تعالی واحد و لاشریک است در اسما و خــود و صفات خود.

عبادت:

ـ عبادت ؛ پرستش خدای متعال است و در لغت به معنی انقیاد و خضوع را میگویند و در اصطلاح هر آن قول و یا عملی بوده که خداوند (ج) آن را دوست داشته باشد و به آن راضی می گردد .
ـ حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید:
« افضل الناس من عشق العبادة » : گرامی ترین مردم کسی هستند که خداوند را از روی عشق ؛ عباد ت و پرستش نماید.

« فان لم تکن تراه فانه یراک » اگرتو در وقت عبادت او تعالی را دیده نمیتوانی پس در وقت عبادت او تعالی ترا می بیند و باید طوری عبادت کنی که به مراقبت معبود خود معتقد باشی دراین طریق بصورت جزم میفرمایند اگر تو اوتعالی را نمی بینی او تعالی ترا می بیند.

(الهی را طـوری باید عبادت کنی ؛ که تو او را در جریان عبادت می بینی ! البته هدف از این طور عبادت خالصانه ، دلیل تعظیم از وحدانیت ذات لایـزال ؛ بر قلب بنده مسلمان میباشد .)

ـ ابن تیمیه رحمه الله چنین گفته است:

(عبادت یعنی اطاعت کردن از اوامری که الله تعالی از طریق انبیاء ما را به آنها امر کرده ، است.

ـ نماز باید با خلوص نیت خواننده شود که در آن هیچگونه ریا موجود نباشد ، چنانچه خواجه عبدالله « انصاری » چنین گفته است:
« الـــهی ! بیزارم از آن طاعتی که مرا به عجب آورد » ریا وعجب مذموم است به این سبب که در ریا و عجب شرک خفی نفس را استیلا می نماید.

ـ جواهر لعل و نهرو رهبر فقید هند چنین گفته است:
(من در روح خودم و هم در جهان یک خلای را احساس میکنم که هیچ چیزی نمیتواند جای این خلا را پر کند بجزیک معنویت ! که این نیروی معنوی عبارت از عبادت و دین است .)

ــ حکیم سنائی غزنوی سنایی از سال « ۴۳۷ تا ۵۳۵ » زندگی کرد و در قرآن شریف و حدیث و همچنان درعلوم « کلام ، لغت ، ادب ، نجوم ، طب و موسیقی » مهـارت خاص داشت ، در مورد چنین گفته است:

جز به دستوری " قال الله " یا قال الرسول
ره مرو، فرمان مده، حاجت مگو، حجت میار
چار گوهر، چار پایه عرش و شرع مصطفی
صدق و علم و شرح و مردی کاراین هرچار یار

ـ مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » درکتاب بنام « مجموعه اندرزها » خویش در مـورد عبادت ، چنـین نوشته است:
(عباد ت ؛ رکـن اساسی مسلمانی است ! پس بر هـر فـرد مسلمان واجب است تا با خلوص نیت ، محبت و متکی بـر ارشادات رسول اکـرم صلی الله علیه و سلم ، فقط رب العالمین را پرستش و عبادت ، خالصانه نماید.)

ـ استاد امین الدین « سعیدی » درمورد عبادت چنین نوشته است:
(عبادت آن حالتی را می گویند که در آن انسان یک توجهی می کند از ناحیه باطنی خودش به حقیقتی که او را آفریده است و درآن حالت خودش را در قدرت او می بیند ، خودش را به او نیاز مند و محتاج می بیند و یا به عباره دیگرعبادت سیری است که انسان از خلق به سوی خالق خویش بعمل میاورد .« ۱»)

۱ــ کتاب « نماز راه ارتباط با خدا؛ صفحه (۲) » مولف:استاد امین الدین « سعیدی ».

عـابد ، زاهــد و عــارف:

درابطه به « عابد ، زاهد و عارف » ابن سینا عالم مشهور تصوف چنین گفته است:
(عـابد کسی است که بر انجام عبادت مانند نماز و روزه قیام کند و از دنیا بیزار نباشد ، زاهـد کسی است که از لـذایذ دنیا دوری کـند و اعتنائی به ظــواهر فریبای زندگی نداشته باشد و عارف کسی است که جویای اشراق نـور حق بـوده و باطنش را جایگاه انوار الهی قرار دهد.
« هر زاهدی عابد است ، ولی هر عابدی زاهد نیست و عارف اختلاطی است از عابد و زاهد ؛ یعنی هم از دنیا کناره می گیرد وهم به عبادت می پردازد .»)

ـ ابو محمد شرف الدین مصلح « سعدی » چنین سروده است :

صاحب دلی به مدرسه آمد از خانـقاه
بشکست عهد صحبت اهـل طریق را
گفتم میان عـالم و عـابد چه فرق بود
تا اختـیار کـردی از آن ایــن فـریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج
وین جهد می کند که بگیرد غـریق را

عــابد:

ـ عابد دراصطلاح ادبیات عبارت « پرستنده ، پرستش کننده و عبادت کننده » را گویند.

ـ عابد کسی است که پیوسته بر فرایض و نوافل و وظایف مداومت کند ، از برای ثواب اخروی.
ـ عـابد کسی است که عمر خـود را در نماز برای اجــرای تعالیــم پروردگار خود گذاشتانده است.
ـ عــابد کسی است که پیوسته بر فرایض و نوافل و وظایف مداومت کند ، از برای ثواب اخروی .

زاهــد:

ــ زاهد دراصطلاح ادبیات بمعنی « باتقوا، پرهیزگار ، دیندار. خداترس ، پاکدامن و گوشه نشین » را گویند. و در اصطلاح سالکان : زاهد، آن را گویند که دائم متوجه آخرت باشد و از راحت و لذت دنیا احتراز کند .

ـ زاهد کسیست که از تمام خواهشات فریبینده دنیا تنفرنموده و خود را باز داشته است.

ـ زاهد یعنی معرض وروگـرداننده از دنیا ؛ یعنی کسی که از دنیا و بهره های آن دوری می کند.

ـ خواجه شمس الدین محمد « حافظ » سروده است:

زاهدی چیست ترک بد گفتن
عاشقی چیست ترک خود گفتن

ـ ابو محمد شرف الدین مصلح « سعدی » چنین گـفته است:

« زاهدی مهمان پادشاهی بود ، چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز بر خاستند بیش از آن کرد که عادت او ... »

ـ از ابو یزید « بسطامی » چنین نقل قول شده است:

(شهرت مردی را شنیدم که می گفتند در زهد و تقوی سرآمد زمان است.
به دیدن او راغب شدم .

یکی از یاران را گفتم مرا بنزد او رهنمائی کند.

وقتی بخانه او رسیدم دیـدم ازخانه خارج شد و بسوی مسجد رفت ، بدنبال او داخل مسجد شدیم ، دیدم در حالی که روبقبله ایستاده بود ، آب دهان بر زمین انداخت.

او را سلام نگفتم و بدوستم گفتم برگردیم.

گفت مگر تو بدیدن این شخص نیامده ای ، جواب دادم .

بلی : اما او را دیدم رو بقبله آب دهان خارج کرد و از آداب رسول الله اطاعت نکرد.

او را زاهـد واقعی نمی دانم ، چه هرکس یکی از سنتهای پیغمبر را ترک گوید نمیتواند ادعای زهـد و تقـوی داشته باشد ، و بدون اینکه کلمه ای با او سخن بگویم از مسجد خارج شدیم .)

ـ ابو سلیمان دارانی می گوید:
آن است که هر چه ترا از حق تعالی باز دارد آن را ترك کنی .

ـ سهل بن عبدالله تستری گفته است :
روی آوردن بندگان به خدا زهد است . زهـد فرو افتادن رغبت است، بکلی از چیزی .

ـ شیخ حافـظ درمورد زاهـد چنین سروده است:

عیب رنـدان مکـن ای زاهـد پاکیزه سـرشت
که گنـاه دگـران بر تـو نخـواهند نـوشت
مـن اگـر نیکم و گـر بـد توبر و خـود راباش
هـر کسی آن درود عـاقبت کـار کـه کشت
همـه کس طالب یـارند چه هوشیار وچه مست
همـه جا خـانه عشقست چـه مسجد چه کنشت
سر تسلیـم مـن و خشت در میـکـده هـا
مـدعی گـرنکنـد فهـم سخن گـو سـروخشـت
نا امیـدم مکـن از سـابـقه لـطف ازل
تـو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت
نه مـن از پـرده تقـوا بـدر افتـادم وبس
پـدرم نیـز بهشت ابـد از دست بهشـت
حـافظـا روز اجـل گـربکف آری جـامی
یکسر از کـوی خـرابـات بـرنـدت بـه به

ـ شاعر عارف و صوفی عبدالقادر « بیدل » چنین سروده است:

برو زاهد برای خویش هرکس مطلبی دارد
تو محـو و مـن تغافل اشتیاق جنت و حورم

زهـد چیست؟

ـ زهد : گذاشتن از دنیا به خاطر آخرت ؛ اعراض از دنیا.
ـ زهد : پاک ساختن قلب از وابسته گی به دنیا و مفاتن دنیا ، از جا و مال است .

ـ مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(خواجه عبدالله « انصاری» در نصایح خود گفته است که علامت زهـد سه چیز:
« آرزوی کـوتـاه ، بی اعتماد بـودن برعملش و نزدیک دیدن اجـل » است . « ۱ »)

ـ یحیی بن معاذ گفته است:
هیچ کس به حقیقت زهد نمیرسد تا سه خصلت « عـمل بدون علاقه ، گفتار بدون طمع وعزت بدون ریاست » دراو نباشد .

۱ـ صفحه « ۳۹۴ » کتاب بنام « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی »
مولف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

(زهد عبارت است از ترک ملذات دنیایی و امتناع از فعل خواهشتات نفسانی . اگرچه این ملـذات و خواهشات شرعآ مباح باشد ، تحمل تشنگی و گرسنگی روزه داشتن در تمام سال یـا اکثر ماه ها ، غیر از ماه رمضان ، گوشه گیری وعدم اختلاط با مجتمع ، اقامت در مغاره ها ، در کوه ها ، قناعت به تناول گیاه ها و امتناع از تناول گوشت حیوانات حلال، امتناع از ازدواج و اختیار تجرید.

این است معنی زهـد ! شخصیکه این اعمال را عمل خود قرار میدهد او را زاهد می نامند ، و زهد به این معنی و مخصوص ملت اسلامیه نیست ، بلکه در امم و ملل و نحل دیگر ادیان هم موجود است « در بت پرست ها ، آتش پرست ها ، یهودی ها و نصاری ؛ زاهدین موجود و زهد معمول است ، خصوصآ در طایفه مجوس و بودایـی ها .

اشخاصیکه خود را از نعمت های مباحه محروم نموده و ایام عمر خود را به تحمل مشقت می گذرانند بکثرت موجود است طایفه از ین ها همواره دهن خود را بیک قطعه قماش بسته میکنند تا ذرات هوائیه به دهن شان داخل نشوند.

جمعی بر یک تخته چوب میخ ها را کوبیه و طرف باریک آنرا آشکار ساخته با جسد بـرهنه بالای این میخ ها می نشینند و هـم بالای آن می خوابند و بعضی از مسلمان ها هم که از حکمت شریعت اسلامیه و لذات اذواق حضرات صوفیه واقف نیستند بعضی عـادات زاهدین را پیروی می نمایند.

لهذا زهـد از تصوف کرده عام است زیرا در امم و ملل و نحل دیگرهم موجود است و طایفهء زهـاد در این امم و ملل و نحل معروف . اما تصوف خاص و مخصوص امت حضرت سیدنا خیر البشر است علیه الصوة و السلام . « ۱ »)

عـــارف:

ـ عارف کسی است که غرق تفکر و فنا درعظمت پروردگاربوده ، التجا و سوال میکند تا خـداوند عزوجـل قلب او را بـنور معرفت خود پر و مملو نماید.

ـ عارف کسی است که از هستی خـود محو و فانی شـده باشد وعارف حقیقی به جز انسان کامل نیست.

۱ـ کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۷ » ، مولف : محمد صادق « مجددی » .

ـ ابو حامد امام محمد « غزالی » در مورد عارف چنین گفته اند:
(بـدان که سالک راه خـدا اندک است و مـدعیان دروغین فـراوان ، ما برای عارف واقعی دو علامت قرار می دهیم : یکی اینکه سالک حقیقی، تمام افعال و اقوال او مطابق میزان شریعت است ، دوم هیچگاه لباس تصوف در بر نمی کند ، تا اینکه اول به لباس اطاعت از اوامر شرع و رعایت نواهی آن ملبس نگردد .)

ـ عارف یعنی شناساننده و کسی است که حضرت باری سبحانه به عنایت خود او را به مرتبت شهود و اسماُ صفات خود رسانیده باشد و این مقام به طریق حال و مکاشفه بروی ظاهر شده باشد.

ـ سری سقطی شاگرد کروخی پیرامون عارف چنین گفته است:
(عارف مانند افتاب برهمه عالم میتابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می کشد و مانند آب مایه زندگانی همه دلها است و مانند آتش به همه پرتو افشانی میکند .)

ـ داکتر زرین کوب ، در کتاب (دائره المعارف بزرگ اسلام) چنین نوشته است:
(اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان « عرفا » و هرگاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالبآ با عنوان « متصوفه » یاد می شوند.

ـ مولانا ابوالمعانی عبدالقادر « بیدل » چنین سروده است:

عـــارف که حقیقت الهی فهمـــید
درعالـم بیخـودی کماهـی فهمید
آن رمز که گویند خیالی است جهان
تا چشم نبسته چه خواهی فهمید ؟

ـ « شیرازی » سروده است:

بـــیار بـــاده کـــــه در بـــارگـــاه استـــغنا
چه پاسبان و چه سلطان ، چه هوشیار و چه مست

سالـک:

ـ سالک در اصطلاح ادبیات بمعنی (راهرو، رونده و سلوک) است.

ـ سالک کسی است که به طـریقه تصفیه از مـراتب به سیر رجـوعی درگذشته و به تجلی احدیت در بحر وحدت وفانی و مستغرق شده باشد؛ صوفی که در راه طلب حقیقت گام می گذارد خـود را سالک نامیده ابتدا به شناختن خود همت می گذارد و سپس در راه رسیدن به مقصود.

ـ سالک کسی است که در اثر مواظبت مقامات وطی مدارج معنوی و تحمل ریاضت در طریق وصول به حقیقت است.

ـ سالک مسافر الی الله ، رفتن از تقلید به اطـلاق و از کثرت به وحدت است ، که سیر کشف هـم می نامند و کسی را می گـویند که به طـریق سلوک به مـرتبه و مقامی رسد که از اصل و حقیقت خـــود أگـاه شود و بداند که او همین صورت و نقش نیست.

ـ مشایخ صوفیه سالکان را حسب علوم ذوقیه به سه طایفه: (مقربین، خواص مؤمنین ، عامه مؤمنین) تقسیم نموده اند ،که این طوایف سه گانه درعرف صوفیه به نام « اخص الخواص ، خاص و عام » نامیده شده است.

ـ مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:

(خواجه عبدالله « انصاری » در نصایح خود گفته است : سالک باید چهار چیز « علم ، ورع ، تفکر در باره خدا و وجد » داشته باشد تا شایسته سلوک این راه گـردد .)

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » چنین سروده است:

سالکـــان راه را محـرم شـــدم
ساکـنان قـــدس را همـــدم شدم
طـارمی دیدم برون از شش جهت
خاک گشتم فـرش آن طارم شدم
خون شدم جوشیده در رگهای عشق
در دو چشم عاشقانش نـم شدم

ولـــی:

ولی : در اصطلاح عبارت از « دوست صدیق ، یار و صاحب » است و در قرآن کریم ولی صفتی برای الله سبحانه تعالی آمده است و همچنان وصفی برای بنده.

ـ مولوی جلال الدین محمد « بلخی » چنین گفته است:

(ولـی کسی است که عـارف بالله وحتی الامـکان مدرک ذات و صفات بوده متعـهد و پای بند بحدود شریعت و در تقـوای خود مـداوم برعبادت و دوری جـوینده از شناعات و سینات باشد.)

شیــخ:

ـ شیخ مرد دانشمند و یا انسان کامل را گویند که در علـوم شریعت ، طریقت و حقیقت کامل شده باشد.

ـ یکی از صفات ضروری شیخ طریقت آن است که استعداد مریدان را بشناسد و برای هرکدام مناسب حالشان وظیفه ای معین کرده و آنان را در پیمودن منازل مختلف سلوک رهبری کند و به تدریج صفات حیوانی و نا پسند را از آنان دور کرده و به اخلاق نیکو و صفات پسندیده متصف گرداند.

خلیــفه:

خلیفه در عرف اهل طریقت کسی است که از شیخ خلافت مینماید و در ادای بعضی وظایف مرشد از او نمایندگی می کند و در بین متصوفین به چند قسم است:

ـ **قسم ابتدائی :** کسی است که در تعلیم طالبین ، آداب طریقه را ، از ذکر و فکر و خلوت و مداومت پیروی کتاب وسنت و ترک محرمات و ادای واجبات و مستحبات باندازه توان، وغیر زلک ، از مرشد نمایندگی میکند.

ـ **قسم متوسط :** کسی است که لطائف صدری آن از لطیفه قلب و روح و سر و خفی و اخفی به سبب دوام ذکرش روشن گردیده باشد و از مرشد با ذن و اجازه خود او نیابت کند بر این وجه که قلب خود را به قلب مرید در حال استمداد از روحانیت مرشدش متوجه میسازد تا آنکه با نوار بر قلب مرید روشنی می اندازد و تمام آنچه را از مفاسد نفسیه و رذایل بشریه در آن هست می روید و پاک میکند و قلب را به نور های حقیقت روشن میگرداند تا که به پای بندی شریعت غرا استوار و متمکن گردد و از اطاعت نفس وهوی دوری گزیند و از شیطان دور شود و از جمله بندگان مخلص خداوند سبحانه باشد.

ـ **قسم اعدادی:** کسی است که در ارشاد و القای انوار در حال حضور و غیاب از مرشد نیابت میکند.

ـ **قسم چهارم ، محترم است:** آن مرید سالک در مسالک طـریقت و واصل بدرجه فنا و بقآ است.

پـــیر:

ـ پیر در اصطلاح ادبیات دری « سالخورده ، سالمند و کهن » و در تصوف « مـرشد و راهنما » را گویند.

ـ پیر دوستی حق را گویند وقتی که طلب به جد تمام بود از آن جهت که مستحق دوستی اوست که جمیع وجوه ، و به معنی مرشد و راهنما است ، البته این تعریف با پیر « خرابات ، کنعان ، مغان و میخانه » تفات دارد .

مـــلا:

ـ ملا در اصطلاح به کسی اطلاق میگردد که درس خـوانده مدرسه دینی باشد و در افغانستان اغلباً به امــام مسجد که عالم دین است هم اطلاق میگردد .

استاد:

ـ استاد آن است که در علـم یا فــن یا هنر یا ادب مهارت دارد . ویا اینکه چیزی را به د یگری می آموزد .

چنانچه حافظ شیرازی چنین سروده است:

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی
مـزد اگـر می طلبی طاعت استاد ببر

امــام:

ـ امام در اصطلاح ادبیات به معنی « پیشوا و جانشین پیامبر » است.

ـ امــام جماعت آن است که در پیشاپیش دیگران نماز می خـواند و دیگران در نماز به او اقـــتدا می کنند.

استاد امـین الدین « سعیدی » مولف تفسیر احمد ؛ در صفحه (۷۶) کتاب بنام « نماز راه ارتباط با خدا » خویش، چنین نوشته است:

(امام جانشین و قایمقام پیغمبر صلی الله علیه و سلم میباشد ، امام به شخصی باید تفویض گردد که از هر نـگاه نسبت به همه نماز گزاران شخص برتر ، بهتر ، عالـم ، با تقوا، ایثارگرو فـداکار بوده ، بینیش، حکمت و بصیرتش در مسایل دینی نسبت به سایر نمازگزارانی که در آن مسجد نماز میخوانند بیشتر باشد .)

مــرشد:

ـ مرشد در اصطلاح ادبیات به معنی ارشاد کننده ، راهنما و هــادی تعریف شده است .

ـ شیخ امین علاوالدین « نقشبندی » ، چنین گفته است:

(مرشد حقیقی کسی است که اراده هدایات و راهیابی را برای همــه یکسان داشته باشد و دریــن مامول با حالتی نستوه بــدون احساس خستگی و بدون در نظر داشت مصلحت شخصی سعی و کوشش نماید.)

مــرید:

ـ مرید دراصطلاح ادبیات به معنی (اراده کننده، ارادتمند، دوستدار، طرفدار و مخلص) است.

ـ مرید کسی است که دنبال تصوف با تلاش می گــردد و جویان مرشد کامل و عارف است.

ـ مرید نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده واز ماسوی الله بریده باشد و بر دو معنی است:

۱ـ به معنی (محب) یعنی سالک مجذوب.

۲ـ به معنی مقتدی که حق دیده او را به نور هــدایت بینا گردانید ه تا وی به نفصان خود نگرد و دائمآ در طلب کمال باشد و قرار نگیرد مگربه حصول مراد و وجوب قرین حق .

چنانچه خواجه بزرگ عبدالله « انصاری » می فرمایند:

(کار مرید با جست و جوست و کار مراد با گفت و گوست ، کار مرید با ریاضت است و کارمراد با عنایت است ، مرید مرقع خدمت پوشد ، و مراد شراب و صلت نــوشد ، یار لباس قربت پوشند ، اغیار شراب فرقت نوشند .)

ـ مرید در حقیقت مراد است و مراد مرید است.

چنانچه شیخ عبدالقادر گیلانی موسس طریقت قــادریه در کتاب (الغنیه) چنین گفته است:

(مرید سعی و تلاش میکند و لیکن مراد محفوظ و بهره یاب است ، مرید بپای خود طی منزل میکند و مراد مانند پرنده طیران مینماید ، مرید طلب کننده است و مراد مطلوب است ، مراد آن است که او را حق جذب میکند و مــرید برای رسیدن به حق سعی و کوشش مینمایند و بوسیله تلاش خود بحق میرسد.)

خـانــقاه:

ـ واژه خــانقاه به صورتهای:

(خانگاه ، خانه گاه ، خوانگاه ، خانجاه ، خانقه و خانگه، خوردنگاه ، خورنگاه ، خورنگه ، خوردگاه ، خوردگه ، خوانگه ، خورنقاه ، خرنقاه ، خونقاه ، خوانکاه و الخرنکاه) مورد استعمال بوده که کلمه جمع آنها « خانقاهات » میباشد و به محلی سکونت ، تغذیه درویشان مقیم و مسافر و یا مسافر خانه ای رایگان که غذا و مکان مجانی در اختیار مسافران و غریبان و صوفیان قرار میدهد ، معرفی گردیده است .

ضمناً قابل تذکر است که:

مراکز دیگری بنام (رباط ، زاویه ، دویره ، لنگر ، تکیه و جز) آن مراکزی بودند که در آن تمام و یا برخی از برنامه های خانقاهی و مسلک تصوف اجرا میگردید .

ـ خانقاه به معنی محل اقامت درویشان و صوفیان است .

ـ خانقاه از دیدگاه صوفیان مرکز تعلیم و تربیت اسلامی ، تزکیه نفس و نیز جایگاهی برای خویشتن شناسی ، خدایابی و خدا شناسی که در آن بر علاوه برنامه های مختلف سیر و سلوک (عبادت ، چله نشینی ، ذکر، سماع) فعالیتهای مربوط به مسلک تصوف (مجالس وعظ و ارشاد عمومی) نیز بر پا میگردد ، میباشد.

ـ خانقاه مرکز تجمع صوفیان است که در آن به ریاضت و مجاهدت میپر دازند .

ـ خانقاه محلی است که صوفیان و سالکین در آن جمع می شوند و محل ذکر و انس صو فیان است .

ذکـــر:

ـ ذکر در لغت عبارت از (یاد کردن ، تذکر ، یاد آوری ، ثنا و ستایش) را گویند ، در معنی خاصی هم عبارت از تسبیح و تقدیس خداوند متعال است و در اصطلاح به معنی خــلاف نسیان است ؛ احضار امری در ذهن به نحوی که همواره بماند و غایب نشود .

خواجه عبدالله « انصاری » گفته است :

ذکر را سه درجه است (ذکر ظاهر ، ذکر خفی و ذکر حقیقی)

ـ شیخ امین علاالدین « نقشبند » ، در مورد ذکر چنین نوشته است:

(ذ کردر مصطلحات تصوف ، ذکر و یاد کردن خداوند سبحانه تعالی و مدح و ستایش بر ذات احد یت او را معنی میدهد ، مثل اینکه بگوید « سبحان الله ، الحمد لله و لا اله الا الله » همچنان دعاها و درود ها و ضمناً کلمه ذکردرقرآنکریم بمعنی نمازو بمعنی قرآن کریم امده است.
ولی کیفیت ذکر صوفی دو نوعست ذکر به زبان و ذکر به قلب ، بعضی طرق صوفیه بذکر لسانی تمایل دارند و بعضی آنها بذکر قلبی گرایش مینمایند و بعضی هر دو ذکر را یکجا تائید می کنند که اول بذکر لسان آغاز می گردد بعد از آن پس از اعتیاد آن بذکر قلبی تحول می نماید . « ۱ »)

ـ امام محمد غزالی در کتاب (کیمیای سعادت) چنین نوشته است:

(بدان که مقصود و لباب همه عبادتها ، یاد کرد خدای تعالی است که عماد مسلمانی نماز است و مقصود از وی ، ذکر حق تعالی است . رسول « ص » را پر سیدند که « از کار ها چه فاضلتر ؟ » گفت: « آنکه بمیری و زبان تو تر بود به ذکر حق تعالی . »

ـ دکتر محسن کیانی در صفحه « ۴۱۳ » تاریخ خانقاه در ایران ، چنین نوشته است : (استاد عبدالرحمن بدوی می نویسد:

مجالس ذکرصوفیه از زمان حسن بصری «۱۱۰هجری» در مسجد بصره و به وسیله او دایرشده بود و درحدود سال « ۱۲۰هجری » هم عیسی بن زادان درابله « جای نزدیک بصره » مجلس ذکری ترتیب داد. « ۲ »)

ذکــر خفی:

ـ ذکز خفی آن است که سالک پیوسته به یاد خــدا بوده و در نفس و قلب مراقب حالات خود باشد، چنین ذکری به زبان آورده نمی شود، بلکه سالک با تمام وجود متذکر معنی ذکر بوده و خود را دریک حال و هوای روحانی قرار می دهد .

---

۱ ـ صفحه (۲۴۴) کتاب (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) مولف : شیخ امین علاالدین « نقشبند ».

۲ ـ تاریخ خانقاه در ایران ، صفحه « ۴۱۳ » : مولف : دکتر محسن کیانی .

ـ محمد صادق « المجددی » در مورد ذکر خفی چنین مینگارد:

(ذکر خفی بر ذکر جهر مزایای زیادی داراست . علاوه بر این اوامر صریحه در ذکر خفی ، فعل حضرت خاتم الرسالت ﷺ فضیلت ذکر خفی را اثبات می نماید.
بطور تواتر روایت شده که حضرت مرشد اعظم ﷺ بعد ادای نماز بامداد در موقعیکه نماز را ادا میکردند در همان موضع الی طلوع الشمس سکوت تام را مراعات نموده به تفکر و مراقبه مشغول می بودند ،همچنان بعد از ادای عصر الی وقت مغرب به همین سکوت دوام میفرمودند.

این دو وقت را کتب فقهیه وقت فرض تقدیری می نامند و حسب فرموده حضرت مرشد اعظم ﷺ در این دو وقت نماز نفل را مکروه میدانند .

این است که مشایخ طریقه صدیقیه این سنت فعلی را متابعت نموده و همیشه خود اوشان و مریدان شان را امر می کنند که این دو وقت را بذکر قلبی و تفکر در آیات معجزات خداوندی و ترقب فیض از بارگاه بی نیاز صرف نمایند.

ضمناً « مجددی » به ادامه چنین مینگارد :

لهذا ؛ حضرات مشایخ طریقه مجددیه نقشبندیه صدیقیه اولاً با صلاح این قطعه گوشت « قلب » شروع و مستر شدین را بذکر خفی در قلب صنوبر امر نموده میفرمایند :

طالب بعد توبه و انابت و بیعت بدست شیخ مقتدی حسب ارشاد او شان اسم ذات اعنی « الله » را که مستجمع جمیع صفات است با ملاحظه معنای بیچونی و بیچگونگی ، قلب خود را باسم مذکوره ذاکر تصور نموده و قلباً با ین اسم مشغول ذکر باشد.

موضوع قلب را زیر پستان چپ به سه انگشت معین کرده طالب را امر می نمایند که در وقت ذکر لب بر لب ، دندان به دندان گذاشته چشم های خود را به مژگان پوشیده زبان را بکام چسپانیده در عالم خیال چنین تصور کند که قلب او بذکر اسم « الله جلاله » با ملاحظه معنای مذکور مشغول است و نفس خود را از دماغ خود خارج کند بطوری که آمد و رفت نفس در حرکت قلب و ذکر متداخل نشود « ۱» .)

ذکــر جلی:

ـ ذکر جلی عبارت است از بیان و تلفظ کلمات ذکر ، در حالت و قالب خاصی که موجب فعالیت و جریان مناسبی در وجود سالک می گردد .

۱ـ کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۵۶ ـ ۵۸ » مولف : محمد صادق « مجددی».

سمـــاع:

ـ سماع در ریشه عربی از واژه سمیع و سمع که به معنی مصدر و اسم می باشد گرفته شده و به معنی :
(شنیدن و شنواندن ، گوش دادن، سخنی که شنیده می شود، شهرت و نام نیک ، یادشدن ، صدایی که از هر چیزی براید ، و ترانه شنیدن) استعمال شده و در اصطلاح صوفیان وجد و سرور، رقصیدن و چرخیدن سالک درحالت فردی یا به صورت اجتماعی می باشد که با آداب و تشریفات خاصی انجام میگردد.

ـ سماع در اصطلاح صوفیه حالت جذبه و اشراق و ازخویشتن رفتن وفنا به امر غیر ارادی است که اختیارعارف تأثیری درظهور آن ندارد.

ـ صـوفیه می‌گویند که سماع حالتی در قلب و دل ایجاد میکند که « وجـد » نامیده میشود و این وجد حرکات بدنی چندی بوجود می آورد که اگر این حرکات غیر موزون باشد « اضطراب » و اگر حرکات موزون باشد کف زدن و رقص است.

ـ سماع آوازی است که حال شنونده را منقلب گـــرداند و همان صوت با ترجیع است .

ـ سماع موجب می شود که سالک واصل شـود و توجهی به علل و مبادی نداشته باشد و نبیند مگر خدا را، در حقیقت سماع انتباه است و توجه است به سوی حـــق .

ـ سماع غـذای روح و ذکـر غذای قلب است ، ضمناً اهـل سماع دو گروه هستند:
(یکی لاهی و دیگری الهی !)
لاهی از جهت فتنه باشد و الهی برای ریاضت و مجاهدت و انقطاع دل از مالوفات .

ـ مـولوی جلال الدین بلخی می گوید:
(چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طریق حـق مایل نبـودند و از اسرار الهی محروم می ماندند به طـریق لطافت سماع و شعر مـوزون که طباع مردم را موافق افتاده است ، آن معانی را در خورد ایشان دادیم .)

ـ عبدالرحمن بدوی ، در کتاب : شهیده العشق الالهی ، صفحه ۳۲ ، چنین می نویسد:
(نخستین حلقه سماع را علی تنوخی ، یکی از یاران سری سقطی متوفی « ۲۵۳ هجری » در بغداد بر پا کـرد .)
قابل تذکراست که:
مشایخ با تشکیل مجلس سماع مخالف هستند، برخی از آنان با هر نوع ساز و آوازو رقص مخالف بودند و بعضی هـــم از اینکه حالت معنوی و روحانی ، به شکل مادی و شهوانی در آید به آن مخالفت می ورزیدند .

و ضمناً فقیهان اسلامی هم با سماع صوفیان مخالف بودند و آن را حرام می دانستند و به عنوان لهو و لعب از آن انتقاد می کردند و یکی از موارد اختلافات آنان با صوفیان ، همین مسله سماع بود . چنانچه از « جنید ، نوری و ابو حفص حداد » چنین نقل شده است:
(اگر مریدی به سماع علاقمند باشد ، هنوز به حد کمال نرسیده و به بازی متایل است و از او کاری نیاید .)

ضمناً شیخ احمد غزالی موسس طریقت غزالیه ، در باب سماع رقص چنین گفته است :

(آنچه حرام است ملاهی و فسق و فجور است که در قرآن به « لهو الحدیث » تعبیر شده است ، نه مطلق شعر و آواز .)

همچنان حافظ « شیرازی » چنین سروده است:

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

ـ تقی الدین احمد بن تیمیه چنین می گوید:

(اصل این مساله آن است که بین سماعی که در دین از آن استفاده می شود و سماعی که برای سختی و تنگی بدان اجازه داده می شود و به دیگر سخن بین « سماع متقربان » که به منظور قربت و « سماع متلعبان » که برای بازی و شادی انجام می شود ، فرق گذاشته شود.

اما سماعی که خداوند بلند مرتبه برای بندگانش مقرر کرده است و همچنان صحابه ، تابعین و پیروانشان که برای صفای دلها یشان و پاکی جانشان بر آن گردهم می آمدند ، همان سماع آیات خداوند بلند مرتبه و سماع پیامبران و اهل علم و معرفت است .)

ـ امام محمد غزالی چنین گفته است:

(سماع بر سه قسم است .

۱ـ به غفلت شنود و برطبق بازی که این کار اهل غفلت بود و دنیا همه لهو و بازی است و این نیز از آن بود .

۲ـ در دل ، صفتی مذموم بود به امید و صال شوق زیاد شود یا سرودی شنود که در وی حدیث زلف و خال و جمال باشد و در اندیشه خویش بروی فرو آورد ، این حرام است .

۳ـ دردل وی، صفتی محموده باشد که سماع آن را قوت دهد. « ۱»)

ـ مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:

(خواجه عبدالله انصاری گفته است : نکته سماع ، حقیقت بیداری توجه است ، و سماع بر سه درجه است :« سماع عامه ، سماع خاصه وسماع خاص الخاص » است . « ۲ »)

---

۱ ـ کتاب « کیمیای سعادت » جلد اول ، باب آداب سماع و وجد ، صفحه « ۳۶۹ » نوشته : ابو حامد ، امام محمد غزالی . (به تصحیح احمد اسلا م)

۲ـ کتاب « شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری هروی » صفحه « ۲۷۴ » مولف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

فصل یازدهم

دیدگاه مولانا « سعید افغانی » درمورد شیوه عرفان خواجه عبدالله « انصاری » .

- آداب ظاهری عرفان .
- آداب پوشیدن خرقه .
- آداب نشستن و برخاستن .
- آداب رفتن به خانه .
- آداب طعام خوردن .
- آداب رفتن به مهمانی .
- آداب شنیدن موسیقی .
- آداب سفر رفتن .

دیدگاه مولانا « سعید افغانی »
در مورد شیوه عرفان خواجه عبدالله « انصاری»

مولانا داکتر محمد سعید « سعیدافغانی » که در سال « ۱۹۶۸میلادی » از بخش « فلسفه و الهیات » پوهنتون جامع الازهر مصر؛ درجه علمی « دوکتورای » خویش را بدست آورده است، بیشتر از « ۳۷ جلد کتب و یکهزارو پنجصد عنوان مضامین » نوشته است ، که اکثریت آن در رابطه به « فلسفه ، عرفان و تصوف » میباشد. و بخصوص تحقیق و تالیفات شان در رابطه به « مکتب ، روش و دیدگاه » شیخ خواجه عبدالله انصاری ، ابو علی ابن سینا ، علامه سید جمال الدین « افغانی » و سایر مشایخ و بزرگان دینی و علمي ؛ نشان دهنده آن است که ایشان خود نیز در این مسلک به مقامی لازمی رسیده است.

مولانا داکتر سعید افغانی در کتاب تحقیقاتی خویش بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی » که از جانب محترم عزیزالله علی زاده مالستانی از زبان عربی به زبان دری ترجمه شده است ؛ در رابط مواعظه و نصایح « خواجه بزرگ » نیز تذکر بعمل اورده که از آن جمله در مورد شیوه عرفان خواجه عبدالله « انصاری» مختصراً چنین نگاشته است:

شیخ الاسلام خواجه عبدالله « انصاری » پس از آن که به مطالعات عمیق و کتاب و سنت و آثار سلف صالح پرداخت ، برایش یقین حاصل شد که دین اسلام عبارت است از شریعت و حقیقت و آن که شریعت اساس حقیقت است.

یعنی شریعت برای این آمده که مردم را به حقیقت وصل نماید . بعد به این نتیجه رسید که احکام شرعی تنها و سیله ای است برای رسیدن به معرفت حقایق ، و معرفت پیدا کرد به آن که معرفت حقایق و اطاعت حق ؛ که اول و آخر اوست، غایت نهایی آفرینش است.

چنانچه خداوند تعالی فرموده است:
سوره ۵۱: الذاریات ایه مبارکه « ۵۶ » : وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾
« ما انس و جن را نیافریدیم ، جز آن که بپرستند ؛ یعنی بشناسند .»

بنابر این شیخ الاسلام خواجه عبدالله « انصاری» همت گمارد ، همت زیادی به شریعت و حقیقت ؛ و در تلقینات و حلقات درس خود ، مردم را به جانب حیات معنوی متوجه می کرد و به آنان حقیقت عرفان را مطابق کتاب و سنت و آثار تفهیم می کرد.

لازم به یادآوری است که هدف اساسی همه ادیان آسمانی و عرض اصلی از تلاشهای انبیاء و رسولان ، معرفت حق است ؛ کشف آنچه مردم را به رستگاری دنیا و آخرت می رساند . پیامبران به سبب قلوب صاف شان به انوار حق تعالی ، به حق رسیدند و به حق نطق کردند و مطابق حق عمل کردند.

بلی ، همه پیامبران و رسولان می دانستند که هدف اصلی حیات معرفت است . از این رو مردم را تلقین کردند و فهماندند که هدف اصلی حیات ، معرفت و اطاعت حق است.

در این مسیر سلسله انبیاء و رسولان به حضرت محمد « ص » منتهی شد و سلسله ادیان به دین اسلام رسید . انگاه انوار و هدایات دین اسلام در مسیر خود ، به قله کمال صعود کرد ؛ چنانچه خداوند تعالی فرمود:

سوره ۵: المائدة ، ایه مبارکه « ۳ » : ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا .... ﴿۳﴾ ترجمه : « امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] دین برگزیدم » .

اگر ما تمام آنچه نازل شده و به سیدنا محمد « ص» وحی شده است ، می یابیم که در همه آنها کشف اسرار معرفت حق و اسرار هستی را با مبدآ و معاد آن و وجود و فناء آن می خواهیم .
و ای کسانی که از علم یقین ، عین یقین و حق یقین بحث می کنید ، و ای کسانی که هوای زهد و عبادت و معرفت را دارید ، بیایید به دین اسلام گرایید ، چون در آن سعادت هستی دنیا و آخرت است .
با آن حقوق شناخته می شود و با آن انسان حقایق هستی را از اول تا آخرآن می داند.
او دینی است که انسان را به حمایت حقوق ارشاد می کند . به سبب آن انسان می تواند به مردم خدمت کند ، خدمتی شایسته.

اسلام دین علم و قول و عمل است!
بدان سان که اگر کسی بدان شایستگی علم پیدا کند ، به حق علم پیدا کرده است.
کسی که مطابق اسلام نطق کند و سخن بگوید ، به صواب نطق کرده و سخن گفته است.
کسی که به اسلام به نیکویی عمل کند ، در آن خیر و سعادت همه مردم را می بیند.
به به، به حال کسانی که اسلام را شناخته و بدان سخن گفته و مطابق آن عمل کرده اند.

آنان رستگارند به رستگاری بزرگ ؛ چون آنان کسانی هستند که برای رسیدن به حق اعتقاد به حق پیدا کرده اند و برای رسیدن به خیر ، عمل خیر انجام داده اند .
به اهداف آنان اغراض مادی و نفسانی تآثیر ندارد و در راه رسیدن به حق از ملامت کردن هیچ ملامت گری وحشت ندارند.

آنان کسانی هستند که برای رسیدنشان به هدفهای عالی ، در زندگی خود به دارندگان عزم و اراده حقه توصیف می شوند .
آنان عناصر رستگاری و صلاح هستند که جانهای خود را برای خدا و در راه وقف کردند .
آنان عرفای نیکو خصلت و برگزیده و استوانه های بزرگ هستند.
آنان کسانی هستند که تقوا پیشه کردند و کسانی که رستگار شدند.
بر مردم سزاوار است حیات معنوی آنان را بدنند و هدایتشان هدایت یابند و از انوار ربانی شان بهره گیرند.

عرفان علمی است که به سبب آن ریاضت قلب و مجاهدت نفس شناخته می شود، به گونه ای که درانسان ذوق های مخصوصی حاصل می شود و مشاهداتی به وقوع می پیوندد .

در این مشاهدات و ذوق های مخصوص، حقایق کشف میشود و دقایق شناحته میشود و انسان پروردگارش را با معرفت یقینی می شناسد که از هیچ سویی شک بر آن وارد نشود.
این چنین معرفتی مشعر است به سعادتی که هیچ سعادت دیگری با آن معادل شده نمی تواند ، سعادت حسیه باشد یا عقلیه .

گویند : وقتی عدد عارف نماها زیاد شد ، آنان از اعتدال بیرون شدند . اباطیل و خرفات و بدعت ها را زیاد کردند .

شیوخ محقق از اهل عرفان به تبلیغ و بیان و تالیف برخاستند تا مردم را از گمراهی نجات دهند و به مسیر حق هدایت کنند.
این حرکت از شیخ جنبید رحمهّ الله از بغداد آغاز شد ، و ابو نصر سراج و شاگرد او ابو عبدالرحمان سلمی و شاگرد او عبدالکریم « قشیری» و آنگاه شیخ الاسلام عبدالله « انصاری» در خراسان وی را تآ ئید کردند .

مسلم است که خواجه عبدالله « انصاری » عرفان خود را از کتاب و سنت و آثار سلف صالح اخذ کرده و آن را از خرافات و بدعت پاک کرده و بر جان خود تطبیق کرده است.

انگاه برای شاگردان و مریدان خود به خوبی تلقین کرده است، چون عرفان در عصر او وسیله ای شده بود برای استثمار و خرافات زیادی در آن جای گرفته بود. وی برای تجدید آن برخاست و عرفان را به آداب ظاهری و آداب باطنی تقسیم کرد.

۱ـ آداب ظاهری عرفان نزد خواجه عبدالله « انصاری »:

خواجه عبدالله « انصاری » برای شاگردان و مریدان خود در این باب رساله ای به زبان دری املا کرده است ، به نام مختصر در آداب صوفیه و روندگان راه حق در آن مطلب آتی آمده است:

شیخ الامام ابو اسماعیل خواجه عبدالله « انصاری » می گوید : بدان که عرفان عبارت است از چهار امر: « صفا ، وفا ، فنا ، بقاء » است.

سهل تستری گوید :
عرفان ، صفا از تیرگی ها و پر بودن از فکر و بریدن به سوی خدای تعالی است از خلق .

انگاه شیخ الاسلام گفته است:
بدان که اهل عرفان را آداب زیادی است در نشستن و برخاستن ، خوابیدن ، پوشیدن لباس، خوردن ، آشامیدن، خواندن، گوش دادن و درحضر و سفر، بلکه در همه حالات.

بنابر این هرکس خرقه را دربر می کند و خود را به هیئت عرفا در می آورد ، لازم است که آداب آنها را بداند و بدان عمل کند ، تا ظاهر خود را به برکت رعایت آداب ظاهری عرفان زینت داده باشد . انگاه باطن خود را به حقیقت عرفان آرایش دهد .

چنانچه گفته اند : کسی که ظاهر نمکین دارد ، باطن صحیح دارد.

پس بر سالک لازم است که آداب ظاهری را رعایت کند ، تا باطن او به رنگهای حقیقت کامل گردد ؛ چه ، اثر باطن در ظاهر تجلی می کند و ظاهر دلیل است بر باطن ، آنچنان که دود دلیل است بر آتش ، و غبار دلیل است برهوا ، و شاگرد از استاد خود روایت می کند . انگاه آداب ظاهری را به هفت نوع تقسیم کرده است.

۲ـ آداب پوشیدن خرقه:

شیخ الاسلام در آداب پو شیدن خرقه گفته است:
هر کس که برای اولین بار می خواهد خرقه بپوشد، باید به دست مرشدی باشد که با او در شریعت و طریقت موافق باشد ، یعنی عالم به اصول شریعت و دانا به آداب طریقت و واقف بر اسرار حقیقت باشد.

به قسمی که اگر برای مرید در شریعت مشکلی پیش آید ، او با علم خود توان حل آن را داشته باشد . اگر در طریقت او واقعه ای رخ دهد ، وی با معرفت خود توانایی توضیح آن را داشته باشد . اگر در نزد او در مورد حقیقت سرَی یافت شود ، وی با بصیرت خود توانایی کشف آن سر را داشته باشد .

سپس شیخ الاسلام گفته است:
مرید نباید خرقه را از دست اولاد مرشدین که توسط پدرانشان به عرفان و تصوف شهرت پیدا کرده اند بپوشد ؛ از آن جهت که آنها در نزد مردم و پادشاهان و ابناء دنیا اعتبار دارند و از آن جهت که شهرت و مریدان و بستگان زیاد دارند و سلاطین احترامشان می کنند .

این نوع مردم لیاقت ندارند مرشد اهل معرفت باشند ؛ زیرا از صحبت شان جز فساد چیز دیگری دستگیر نمی شود .
« بلی ، ولایت با میراث نیست، و اولیاء الله تعالی، شهرت و اعتبار نزد امرا و ثروتمندان را دوست ندارند . »

و نیر گفته است:
لازم است مرشد پایبند به سنَت باشد ، زیرا بدعت گذار بر کسی ولایت ندارد . اگر بدعت گذاری را دیدی که عمل خارق عادت از او سر زد ، باید از او حذر کنی و فریبش را نخوری، چون آن خوارق عادتی که از او صادر شده است ، دامها و حیله شیطان است؛ برای اینکه شیطان دامها و حیله هایی دارد و می خواهد مردم را توسط اهل بدعت گمراه نماید.

بر صاحبان بصیرت لازم است خود را از دامها و حیله های او حفظ کنند . بزرگترین چیزی که عامه مردم را گول می زند ، زهد و نماز اهل بدعت است، زیرا او زهد می فروشد و عبادت می کند تا مردم به او فریفته شوند و از او پیروی نمایند.

اهل بدعت خود را با جامه محبت به مردم نزدیک می نمایند ، تا به تاریج در دلهای مردم بذر بدعت را بیفشانند ، تا آنان را از طریق سنت « وصراط مستقیم » منحرف سازند .

اگر به نظر دقیق بنگری ، در عاقبت کارهای آنان کفر و ضلالت را می بینی ـ از صحبت اهل بدعت پناه به خدا می برم .

پس سزاوار است که مرید خرقه را از دست مرشد پایبند به سنت و عالم به شریعت و طریقت و حقیقت دربر نماید.

انگاه گفته است:
کسی که خرقه ای را می پوشد ، لازم است که سختیهای طریقت را تحمل کند و به ریاضت و مجاهدت صبر نماید و از عزم و اراده ای که در تصوف و عرفان کرده است برنگردد ، چون مرتد از طریقت ، زشت تر است از مرتد از شریعت ، تا آن جای که صوفی ها گفته اند: « طلب مال بعد از زوال محال است » .

انگاه تفصیلات دیگری را در انواع پو شیدن خرقه و لباس پینه ذکر کرده است . از ضمن تفصیلات او ظاهر می شود که کلمه « تصوف » از صوف گرفته شده است و آن که اول کسانی که لباس پشمینه پوشیدند ، حضرت آدم « ع » و حوا بودند . و گفته شده است که حضرت موسی « ع » نیز لباس پشمینه می پوشید ، و آن که لباس پشمی بهترین لباس است.

از آنچه شیخ الاسلام و عرفای دیگر در مورد پوشیدن خرقه و جامه پینه پینه گفته اند ، آشکار می گردد که هیچ باعث و انگیزه ای برای پوشیدن خرقه نیست ، جز آن که باید غرور نفس شکسته شود و برای آن که انسان از لباس صلحا حیا کند و اعمال خلاف شریعت را مرتکب نشود و برای انجام نیکو ترین عبادات و معاملات بپاخیزد و حیات خود را در راه خدای تعالی وقف نماید ، تا رسالت زندگی اش به بهترین وجه کامل گردد ، و رنه تنها پوشیدن خرقه و جامه پینه دار در دین اسلام ضروری نیست و تکلیف به پوشیدن آن در کتاب و سنت نیامد است.

بلی ، برای آن معنایی می توان یافت، و آن که حضرت محمد « ص » و اصحاب او ، لباس پینه زده را می پوشیدند برای ان که به مردم بیاموزند که لباسها یشان را تا زمانی که قابل استفاده است نباید ضایع نمایند و خود را برای به دست آوردن لباس گران قیمت به زحمت بیندازند؛ چنانچه این کارشان اساس فلسفه خود کفایی و دوری از اسراف و تبذیر است.

لباس پینه دار آنها ، مانند لباس پینه داری که صوفی نما ها در بر می کنند نیست، که لباس خود را با صدها پاره می دوزدند و این چنین از امور احکام دین نیست ؛ چون به خوبی ثابت شده که دین برای اسانی امده است، نه برای دشواری.

پس خوب ترین توجیه در پوشیدن خرقه این است که این کار در اوایل عادتی بود از عادات، و تقلیدی بود از تقالید در لباس صلحا و متقین، چنانچه راهبان مسیحی پدرانشان را در کارهای تقلیدی شان تقلید می کردند.
لیک در مرور زمان تغییراتی به وجود آمد ، تا زمانی که ما در آن زندگی می کنیم که

شکل لباس صلحا از خرقه و لباس پینه دار قدیمی با رنگ و کمیت و کیفیت آن ، به لباس شیوخ و علما یا عمامه وردا تغیر یافت . و سزاوار است در حق علما و صلحا بگویم که لازمه پوشیدن لباس شیوخ و اهل علم، این است که باطن آنها مانند ظاهر شان باشد ، یعنی علمی که مردم را در فتنه قرار دهد نباشد ، چون اکثر مردم خطا های اهل دین را به نفس دین نسبت می دهند.

سپس شیخ الاسلام به تحلیلات و ارشادات پرداخته و گفته است که کلمه « صوف » مرکب از سه حرف است : « ص » ، « و » و « ف » .
ـ « ص » اشاره است به صدق ، صفا ، صلابت ، صبر، صلاح .
ـ « و » اشاره است به وفا ، وصلت، وجد .
ـ « ف » اشاره است به فرج و فرح .
و کلمه « مرتع » مرکب است از چهار حرف « م » ، « ر » ، « ق » و « ع » .
ـ « م » اشاره است به معرفت ، محبت ، مذلت .
ـ « ر » اشاره است به رآفت ، رحمت ، ریاضت ، راحت .
ـ « ق » اشاره است به قناعت ، قربت و قوه حال و قول صدق .
ـ « ع » اشاره دارد به علم ، عشق ، علو همت و عهد نیکو.

انگاه بعضی اصطلاحات صوفیه را بیان داشته و در این باب گفته است:
مقصود از قول صوفی ها که گویند « خرق الخرقه » (خرقه پاره شده) این است که هر چه از اغیار است بریده شدند. و مطلوب از قول ایشان که گویند . « لا حظ نصبیه » (نصیب او را ملاحظه کن » این است که عیب برارد خود ننگر.

آنگاه شیخ الاسلام در آخر آداب پوشیدن خرقه گفته است:
برای عارف رعایت این آداب لازم است ؛ یعنی آنچه را به ظاهر خود را می آرایند ، تا راست کردار باشند نه دروغ کردار؛ موافق باشند نه منافق و ریاکار ؛ محقق باشند نه مدعی .

۳ـ آداب نشستن و برخاستن:

شیخ الاسلام در مورد آداب نشستن و برخاستن گفته است : « بر عارف لازم است با ادب روی سجاده بنشیند ، چنانچه در حضور مرشد و استادش با ادب می نشیند .
رو به قبله باشد و اعضای بدن خود را خارج از ادب برهنه نکند . پاهایش را پیش روی مردم دراز نکند ، و آب بینی خود را بیرون نیندازد و چیزی از دهان خود بر زمین نیندازد.
وقتی دهن دره می کند ، آه نگوید ، چنانچه رسول الله « ص » فرمود : اگر یکی از شما دهن دره کند ، آه نگوید که از آه ، شیطان خنده می کند . پیش مردم زیاد بدن خود را مسح و مالش ندهد و با دست خود با موی و رویش بازی نکند.
وقتی بر سجاده برای عبادت بنشیند ، با حضور قلب و احترام بنشیند و به ذکر حق و فکر حق مشغول باشد و نیز تفکر کند که با کدام طریق ممکن است عبادات او پیش خداوند قبول شود.
لازم است در مجلس زیاد صحبت نکند و صحبت او به قدر لازم باشد . در وقت سخن گفتن دستهای خود را حرکت ندهد و صدای خود را از حد اعتدال بلند نکند .

قال الله تعالی : سوره ۳۱: لقمان ، ایه مبارکه « ۱۹» : ... وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿۱۹﴾ « صدایت را آهسته کن که زشت ترین صدا ، صدای الاغ است . » و حرکاتی را که خارج از آدب است انجام ندهد .

وقتی بر می خیزد از طرف راست خود برخیزد . در شروع راه رفتن اول قدم راست خود را بر دارد ، در پو شیدن کفش ، اول کفش راست را بپوشد . در بیرون آوردن اول کفش چپ را بیرون آورد.

در رفتار متکبرانه رفتار نکند : سوره ۱۷: الإسراء ، ایه مبارکه « ۳۷ » : وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا .... ﴿۳۷﴾ روی زمین با تکبر راه نرود . در راه رفتن دست خود را حرکت ندهد . زیاد به راست و چپ ننگرد ؛ هم چنین به پیش رو و پشت سر ننگرد .
در راه رفتن سخن نگوید ، مگر با ضرورت.

در راه رفتن قرآن نخواند و قرآن را در قلب و فکر خود خطور دهد . به بازار نرود ، مگر آن که ضرورت ایجاب نماید.
در راه رفتن توقف نکند ، مگر در صورت ضرورت . از موارد طعنه و تهمت دوری نماید . قدم خود را روی نجاست نگذارد . به سرعت راه نرود.

قال الله تعالی : سوره ۳۱: لقمان ، ایه مبارکه « ۱۹» : وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ ..... ﴿۱۹﴾
(در راه رفتن میانه باش) خصوصاً وقتی با جماعت راه می رود ، یا تشییع جنازه ، یا عیادت مریض ، با ادای نماز جمعه یا جماعت یا نماز دیگری ، تا حسنات او به حسب گام های او افزایش یابد .
شکی نیست در آن که شیخ الاسلام در آداب نشستن و برخاستن ، مهم ترین آداب را درج کرده است و بر سالک رعایت کامل آن لازم است.

۴ـ آداب رفتن به خانه:

شیخ الاسلام در حق آداب رفتن به خانه گفته است : هر کسی که می خواهد وارد خانه شود ، پیش از دخول به خانه نزدیک دروازه پاهای خود را به زمین بمالد و بدون وضو به کسی سلام ندهد ، چون « سلام » اسمی است از اسماء حق تعالی .

پس طریق آداب عبودیت برای صاحبان معرفت این است که بدون طهارت سلام نکنند ، چنانچه رسول « ص » روزی از حجره خود خارج شد و با یکی از صحابه رو به رو گردید و او به رسول « ص» سلام کرد.

آن حضرت وضو نداشت ، بر دیوار حیاط تیمم کرد ، آنگاه او را به « علیکم السلام » جواب داد و برای وی گفت : هرگاه وضو نداشته باشم بر من سلام نکن ، چون اگر در این وقت سلام نمایی ، جواب آن را نخواهی شنید.

و نیز گفته است : بر یارانتان به طور ناگهان سلام نکنید ، زیرا چه بسا افکار شان به حالات دیگری مشغول باشد و القای سلام ، انها را در تشویش قرار می دهند . خوب تر برای کسی که می خواهد داخل خانه شود ، این است که اول وضو بگیرد ، انگاه دو رکعت نماز بخواند و بعد به کسی که در خانه است سلام نماید.

از آنچه شیخ الاسلام در آداب رفتن به خانه بیان فرموده، آشکار می گردد که عرفای بزرگ، آداب حسن معاشرت را با مردم به وجه احسن و اکمل مراعات می نمایند.

۵ ـ آداب طعام خوردن:

شیخ الاسلام گفته است :
کسی که می خواهد اکل طعام نماید ، واجب است که اول دست خود را بشوید . بعد بالای پای چپ خود بنشیند . ظرف نان خوری را بالای نان نگذارد . در اول خوردن بسم الله بگوید و در ختم الحمدلله بگوید . آغاز و ختم نان خوردنش را نمک باشد.

لازم است خوردنی در میان ظرف به قدری باشد که بتواند آن را بخورد ، تا درظرف چیزی از خوردنی باقی نماند.

وقتی شروع به خوردن می کند در هر بار لقمه های کوچک بردار و تا لقمه اولی را در حلق فرو نبرده باشد ، لقمه دومی را در دهان نگذارد و هکذا ...
خورنده طعام از خوردن غذای داغ احتزاز نماید و در سرد کردن لقمه با پف کردن با دهان عجله نکند ، زیرا رسول « ص » فرمود: پف کردن طعام ، برکت آن را می برد.

در بین خوردن دندنهای خود را خلال نکند . از دهان خود چیزی بیرون نیندازد . پیش از آن که خوردن طعام پایان یابد ، دست خود را با سفره پاک نکند . در ضمن آداب خوردن بیان کرده که خورنده به لقمه دیگران نگاه نکند و آن که از پیش خود لقمه بردارد ، نه از پیش دیگران ، و آن که تا دیگران از خوردن فارغ نشوند ، دست خود را نکشد.

لازم است بعد از فراغت از خوردن برخیزد و دست و دهان خود را بشوید ، و نظافت دست و دهان و لباس و ریش و ... را مراعات نماید.

از یاد آوری شیخ الاسلام در مورد آداب خوردن ظاهر می شود که عرفان حقیقی ، طهارات و حکمت است و مراعات حقوق نفس و حقوق غیر.

۶ ـ آداب رفتن به مهمانی:

شیخ الاسلام گفته است:
اجابت دعوت مهمانی لازم است ، مگر آن که ضیافت از مال حرام و یا مال یتیمان نباشد.
برکسی که به مهمانی می رود لازم است کسی را که دعوت به مهمانی نشده است ، با خود نبرد و آن که در خانه میزبان در جایی که صاحب خانه نشسته است، نشیند و به اندازه صاحب خانه بخورد. چیزی از خوردنی با خود نبرد ، مگر آن که صاحب خانه به وی تعارف نماید.

طعام پایان یافت ، میزبان نباید مهمان را به نشستن اصرار نماید ، مگر آن که خود مهمان بخواهد .

برای مهمان نیز مناسب است خانه میزبان را با صحبت و داستان اشغال نکند ، مگر آن که میزبان راضی باشد ، زیرا خداوند فرموده است:
فاذا طعمتم ... (هرگاه طعام خوردید ، پراگنده شوید و با قصه گویی مو جبات اذیت میزبان را فراهم نسازید .) مهمان در خانه میزبان نباید به این طرف و آن بنگرد و نباید از نوع و قیمت فرش ، ظرف و سایر چیز های صاحب خانه سوال کند.

بر میزبان لازم است مهمان را احترام کند و در ضیافت ، خود را به زحمت نیندازد و فوق قدرت خود غذا تهیه نکند.

سزاوار است آنچه در دسترس دارد برای مهمان آماده نماید . میزبان نباید مهمان را به زیاد خوردن اصرار کند.

باید در نشستن و رفتن او را به زحمت نیندازد . بر میزبان شایسته است که خوردنی حلال را برای مهمان تهیه نماید و نباید در میان خوردن بگوید : این را به این مبلغ خریدم و آن را به این مبلغ. و نباید بر مهمان منت بگذارد.

آنچه شیخ الاسلام در آداب رفتن به دعوت مهمانی تذکر داده است، می رساند که عرفان اسلامی می خواهد محنت و دشواریها را در معاملات اجتماعی مردم از دوش شان بردارد.

۶ ـ آداب شنیدن موسیقی:

شنیدن آواز موسیقی و چیزی که آواز خوان بدان آواز می خواند ، همواره مورد بحث بوده است . اکثر عرفا شنیدن آواز را با شرایط و آداب مخصوص که موجب زیادت نشاط عرفا می شود ، تجویز کرده اند.

شیخ الاسلام در آداب شنیدن آواز خوش گفته است:
لازم است گوش دادن به زحمت نباشد ؛ خارج از حدود نباشد و عارف با غفلت در مجلس آواز ننشیند.
به کلی بر او لازم است وقت خود را با خداوند حفظ کند . اگرکسی بر او وارد شود ، تا جایی که ممکن است با متانت او را جای دهد .
اگر شخص وارد شونده قوی باشد و او را از جایش حرکت دهد ، نباید با رخوت از جایش حرکت کند ، چون در این صورت به مقصود خود (از استماع موسیقی) نمی رسد.
وقتی از جایش حرکت می کند ، از کسی کمک نخواهد . اگر کسی از او کمک بخواهد ، به قدر توان او را مساعدت کند.
انگاه شیخ الاسلام گفته است : برای شنیدن آواز سه امر لازم است . « مکان ، زمان ، اخوان » .
یعنی مکان وسیع و فارغ از اغیار باشد و گوش دهنده در حضور باشد و از حدود بیرون نشود و با یاران اهل طریقت خود باشد . این گونه شنیدن را عرفا غنیمت می شمرند.

در مورد زمان گوش دادن می گوید شب بهتر است از روز ، تا قلب از وسوسه ها و اغبار فارغ باشد . و در مورد شروط شنیدن آواز خوش گفته است که باید با هم جنس باشد.

سماع از آواز خوان نردیک به بلوغ جایز نیست ، زیرا محل افت و مجال طعن است و نفس اماره و شیطان هم از دشمنان است.

سپس گفته است:
تنبک زدن توسط بچه خردسال نزد امام شافعی مباح است ، و نزد امام ابوحنیفه حرام است . لکن شنیدن آواز روح است در نزد طایفه عرفا ، به شرطی که مطابق سنت و اداب و موفق شریعت باشد ، تا آن که سبب راحتی ، کرامت و حیات حقیقی و درجات بالا و مکاشفات گردد. پس بر هر شنیدنی هرگاه خارج از حدود و شرایط باشد ، در آن آفت ، معصیت ، تهمت و ضرر دین است .
پیش من محقق است که اسرار آواز شنیدن عرفا را ، نمی داند مگر کسی که از این اسرار بهره دارد . از این رو خواجه عبدالله انصاری گفته است:
سماع « شنیدن » روح است برای طایفه عرفا ، ورنه ظاهر شریعت امتناع دارد از آن که مرتبه شنیدن در اهمیت مانند مرتبه روح باشد . برای اثبات ای ادعای صریح ، دلیلی از کتاب و سنت نمی توان یافت.

۷ ـ آداب سفر رفتن:

شیخ الاسلام گفته است:

لازم است مسافرت مرید برای سه کار باشد : « زیارت ، ملاقات مشایخ و ریاضت ».
پس کسی که اراده سفر دارد ، بکوشد که رفیق موافق و مهربان و صاحب همت و اهل سرو اراده با خود همراه داشته باشد و سفر او به جایی باشد که توانش باشد که بدان جا سفر نماید.

وقتی تصمیم سفر را کرد ، لازم است توشه سفر و آنچه بدان احتیاج دارد با خود داشته باشد و لازم است در سفر همیشه با طهارت باشد.

هرزمانی که در راه رفتن به فراز و نشیب می شود، الله اکبر بگوید و تا می تواند در سفر از مردم چیزی سوال نکند و در مساجد تا ضرورت نباشد ، نخوابد .
از آنچه شیخ الاسلام در مورد آداب سفر فرموده ، آشکار میگردد که خط حیات نزد عرفای بزرگ، به طور جدی در سفر دقیق و معقول است .

در آخر رساله آمده است:
این است آداب ظاهری مرید که در ابتدای امر رعایت آن لازم است ، تا لیاقت صحبت و همراهی پیدا کند.

اما آداب باطنیه ، برای آن ابواب زیاد و مقامات و منازلی است که قابل احصاء نیست .
اگر کسی خواسته باشد آنها را بداند ، لازم است کتاب منازل السایرین و السالکین الی الحق شیخ الاسلام خواجه عبدالله « انصاری » را بخواند و از آن استفاده برد .

داکتر محمد سعید « سعید افغانی »

پوهنتون الازهر شریف ـ قاهره

سال ۱۹۶۸ میلادی ، مطابق ۱۳۴۷ هجری شمسي

ماخذ و منابع :

۱ـ کیمیای سعادت : ابوحامد امام محمد « غزالی » .

۲ـ احیا علوم الدین : ابوحامد امام محمد « غزالی» .

۳ـ معارف الحدیث : علامه محقق منظور« نعمانی» .

۴ـ الفتح الربانی : امام شیخ عبدالقادر « گیلانی» .

۵ـ حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه: شیخ امین علاوالدین « نقشبندی».

۶ـ رهنمای طریق : محمد صادق المجددی « آقایگل صاحب».

۷ـ الاشارات و التنبیهات : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی ».

۸ـ تاریخ تمدن اسلام : استاد مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی ».

۹ـ شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی: مولانا محمد سعید « سعید افغانی »
ترجمه دری : عزیزالله علی زاده « مالستانی » .

۱۰ـ مبادی اسلام : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی ».

۱۱ـ دشرق نابغه سید جمال الدین افغانی : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

۱۲ـ د نجات او کامیابی لیار د علم او فلسفی له نگاه : مولانا دکتور محمد سعید
« سعید افغانی » سال (۱۳۴۹ هجری شمسی ـ کابل).

۱۳ـ عرفان نظری: داکتر سید یحیی « یثربی» .

۱۴ـ مختصر از ادبیات عرفانی : داکتر محمد افضل « بنوال ».

۱۵ـ تصوف و عرفان : داکتر زرین « کوب ».

۱۶ـ دائره المعارف بزرگ اسلام : داکتر زرین « کوب ».

۱۷ـ دهدی اخوندزاده مولانا نجم الدین : سرمحقق عبدالله خدمتگار« بختانی ».

۱۸ـ گزیده های از تذکرۀ الاولیاء عطار: ازتورجان « اربری ».

۱۹ـ حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه ... : صالح بن فوزان « الفوزان» .

۲۰ـ پنج بنای اسلام : قاضی نظر محمد « نیازی».

۲۱ـ تاریخ سیاسی اسلام : داکتر حسن ابراهیم « حسن ».

۲۲ـ تاریخ خانقاه در ایران : دکتر محسن « کیانی » .

۲۳ـ مـعاد: استاد مرتضی « مطهری ».

۲۴ـ مجالس العشاق « تذکره عرفاً » : غلام رضا طباطبائی « مجد ».

۲۵ـ تفسیراحمد : مولف امین الدین « سعیدی ـ سعید افغانی »

۲۶ـ نماز راه ارتباط با خدا : امین الدین « سعیدی ».

۲۷ـ تاریخ مختصر افغانستان : م . « غبار ».

۲۸ ـ کتاب « د عینیت فلسفه » : داکتر سید شیر آقا « حرکت » .

۲۹ـ گنجینه های دانش : خلجالی ، اختریان ، اکبری .

۳۰ـ فرهنگ زبان فارسی : داکتر مشهدی « مشیری ».

۳۱ـ یادداشت های شخصی من از ملاقات با بعضی مشایخ و پیروان طرایق تصوفی و عرفانی ؛ در داخل و خارج از کشور : مولف « سعیدی » .

۳۲ ـ یادداشت های شخصی من از اشتراک در مجالس عرفانی و تصوفی بعضی طرایق ؛ در داخل و خارج از کشور : مولف « سعیدی ».

بیان مختصر در مورد مؤلف

برهان الدین « سعیدی » فرزند مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در سال « ۱۹۶۲م.» در شهر کابل ، در یک فامیل روحانی و فرهنگی چشم به جهان گشوده است.

برهان الدین « سعیدی» مدیر مسؤول ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا سعید افغانی و عضوی شورای علمی مرکز مطالعات استراتیژیک افغان است.

برهان الدین « سعیدی» در رابطه به « کتاب الله ، احادیث، فقه، تَجْوید، تصوف و عرفان » تحقیق، پژوهش، تتبع و نگارش انجام داده که در این عرصه چندین « مضامین ، مقالات وتحقیقات » شان به شمول سه رساله تحت عنوان: صوفی کیست؟ ، گنجینه ها « مناجات » و « تَجْوید قرآن الکریم » به زیور چاپ رسیده اند.

Sufi Kist
Author
Burhanoddin Saidi